

سخنرانی در معرفی قطعنامه اوضاع بین المللی

مصوبه کنگره ۱۱

آذر مدرسی

این قطعنامه در مورد تک تک اتفاقات در چهار قاره دنیا و اینکه چرا این اتفاقات می افتد نیست. و در مورد بررسی رابطه قدرتهای جهانی و یا ارتجاع منطقه ای بطور موردی نیست. در مورد بررسی هر تک اتفاقی از جنگ گرفته تا جنبش های اجتماعی نیست.

این قطعنامه در مورد مشخصه های دوره ای است که ما در آن زندگی می کنیم. قطعنامه در مورد مهمترین مولفه های جهان امروز است و در عین حال تلاش میکند اتفاقات، لحظات و یا تحولاتی که به بهترین وجهی این مشخصه، روندها و مولفه های را نشان دهد بر روی آنها انگشت بگذارد.

در نتیجه اگر از زاویه و دید اول نگاه کنیم قطعنامه به خیلی از مسائل پرداخته است، به بحران در سودان اشاره نکرده است، به جنگ اقتصادی آمریکا و چین، و فلان مسئله در خاورمیانه پرداخته است اما در عین حال به مسائل دیگری پرداخته است.

صفحه ۵

کمونیستها و تحولات انقلابی در ایران



مصاحبه با خالد حاج محمدی در مورد قطعنامه مصوب کنگره یازدهم حزب

کمونیست ماهانه: قطعنامه «کمونیستها و تحولات انقلابی» در ایران مصوبه کنگره ۱۱ حزب است که به مسائل مختلفی، از توازن قوای کنونی و موقعیت جمهوری اسلامی تا صف بندی نیروهای سیاسی در ایران و موقعیت کمونیستها و آینده این تحولات و وظایفی که بر دوش کمونیستها می افتد، پرداخته است. شما پیشنهاد دهنده این قطعنامه و معرف آن در کنگره بودید، به عنوان اولین سوال، توازن قوای کنونی میان جمهوری اسلامی و طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را پس از جنبش اعتراضی ۱۴۰۱ تا امروز چگونه میبیند؟

خالد حاج محمدی: جامعه ایران در يك دهه اخیر تحولاتی جدی را از سر گذرانده است. وسیعترین اعتصابات کارگری با پرچم رفاه و برابری و اداره شورایی، بر جریانات لیبرال درون و بیرون حکومتی، جریانات رفرمیسم، تشکلهای زرد حکومتی و ... مهر باطل زد. جدال نسل جوان، زنان و اقشار محروم جامعه برای آزادی زن، آزادی های سیاسی، در دفاع از حرمت انسان و علیه استبداد و بی حقوقی در کنار جنبش کارگری این جامعه را شخم زد و جدال با حاکمیت را وارد يك روردرویی آشکار با پولاریزاسیونی عمیق کرد.

خیزش انقلابی ۱۴۰۱ هر چند نتوانست با جمهوری اسلامی تعیین تکلیف کند، اما دستاوردهای بزرگی داشت و رابطه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه با جمهوری اسلامی را به نسبت قبل از شهریور ۱۴۰۱ به نفع پایین جامعه تغییر داد. بالا رفتن جایگاه طبقه کارگر و چشم امید بستن به نقش این طبقه در تحولات آتی، توده ای شدن و سمپاتی جلب کردن آلترناتیو اداره شورای در طبقه کارگر و اقشار محروم، بالا رفتن حرمت زن و عقب راندن فضای اسلامی و مردسالاری و قوانین مذهبی، تحمیل دو فاکتوی پوشش اختیاری، تحمیل حق تجمع، اعتراض و انتقاد و ناکارآمد شدن تهدید و سرکوب و زندان و ناامن



در معرفی قطعنامه درباره: جنبش آزادی زن، دستاوردها و چشم انداز

مصوب کنگره یازدهم

سخنرانی ثریا شهابی

رفقا! اینکه لازم است کنگره در این مورد قطعنامه بدهد، ایده رفیق مظفر محمدی بوده است که خودش اینجا نیست. پیش نویس اولیه آن را هم رفیق مظفر تهیه کرده است که در رفت و برگشت هایی من آن را "فاینالایز" کردم و اینجا ارایه ش میدهم. معنی ش این نیست که الزاما چیزهایی که من میگویم، همانی باشد که رفیق مظفر میگفت.

بهرحال این قطعنامه اینجا است به خاطر ایده و ابتکار رفیق مظفر محمدی.

صفحه ۶



سقوط سنگین دستمزد!

"خبر خوش برای بازنشستگان تامین اجتماعی"

خبرگزاری های دولتی جمهوری اسلامی ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۳، از افزایش ۳۵.۳ درصدی حداقل دستمزد و ۲۲ درصدی مزد سایر سطوح بعنوان خبر خوش برای بازنشستگان تامین اجتماعی نوشتند.

حقوق بازنشستگان و همسان سازی حقوق شان که در ماه های اخیر، اعتراضات شدید بازنشستگان و مستمری بگیران به را به همراه داشته، اکنون با صدور بخشنامه سازمان تامین اجتماعی، میزان افزایش ۳۵ درصدی مستمری و کمک های جنبی بازنشستگان تامین اجتماعی در سال ۱۴۰۳ ابلاغ شده است.

اما بازنشستگان می گویند: "این نه افزایش بلکه سقوط سنگین دستمزد است. افزایش ۳۵ درصدی در مقابل تورم ۸۰ درصدی معنایی جز کاهش سطح زندگی مزدبگیران نیست. حقوق ۸ میلیون تومانی باید ۴ برابر شود یعنی به طور دقیق ۴۰۰ درصد افزایش یابد تا به سبب معیشت ۳۰ و چند میلیون تومانی برسد..."

صفحه ۷

صف مستقل طبقاتی و کار مشترک (اتحاد عمل)

سخنرانی ریووار احمد در پلنوم ۲۶ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری کردستان

صفحه ۸

مصوبات کنگره ۱۱

صفحه ۱۱

در این شماره می خوانید:

خاورمیانه ی نفرین شده، مخاطره آمیز، بی ثبات و خصمانه! / مظفر محمدی (صفحه ۱۵)

ریزش های درونی رژیم و سلطنت طلبان بازاربایی برای اتحاد / آذر مدرسی (صفحه ۱۷)

مبارزان دست به قلم و پا به فرار! / محمد جعفری (صفحه ۱۹)

غروب «جهان یک قطبی» میتواند خونین نباشد / ثریا شهابی (صفحه ۲۱)

معرفی قرار «ضرورت به روز کردن بخش مطالبات برنامه یک دنیای بهتر» / ثریا شهابی (صفحه ۲۵)

سخنرانی در معرفی، قرار لزوم توجه ویژه تر به فعالیت حزب در کردستان آسو سهامی / (صفحه ۲۵)

اطلاعی و بیانیه های حزب:

پیام به کنگره هفتم حزب کمونیست کارگری عراق (صفحه ۲۶)

بیانیه شماره ۶ سه حزب کمونیست- کارگری منطقه حمله اسرائیل به رفح! (صفحه ۲۶)

کمونیست را

پخوانید، کمونیست

را بدست کارگران

و فعالین کارگری

پرسافید.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

کمونیست‌ها و …

شدن حتی زندانها برای جمهوری اسلامی، همگی دستاوردهایی است که پس گرفتن آنها و برگرداندن عقربه ساعت به عقب، چیزی که حاکمیت برایش میکوشد، در این توازن کار ساده ای نیست. اینها همراه ستمپاتی وسیع طبقه کارگر و مردم متمدن جهان و منطقه خاورمیانه، به تحولات انقلابی در ایرن همگی ما را در موقعیت بهتری در جدال آتی با بورژوازی ایران عموما و جمهوری اسلامی خصوصا قرار داده است.

تأثیرات این تحولات در صفوف حاکمیت و ترس و نگرانی عمیق آنها و مجبور شدن به تقبل عقب نشینی هایی هر چند تاکتیکی همراه با تشتت و جدال در میان بالایی ها، ریزش در صفوف حاکمیت و پیوستن هر روزه عده ای از آنها به اپوزیسیون درون و بیرون حکومتی، تأثیرات این تحولات و توازن جدید است. این جدال ادامه دارد و قطعا جمهوری اسلامی میکوشد موقعیت خود را بهبود و از تعرض به مردم آزدیخواه یك دقیقه کوتاهی نکند و غیر از این راهی ندارد.

اکنون صف بندی پایین و بالا بسیار شفاف تر از هر زمانی و بی توهمتر از هر دوره ای است. ما اکنون با حاکمیتی ضعیف تر و طبقه کارگر و مردم آزدیخواه معترض تر، آگاهتر و با اعتماد به نفس تر روبرو هستیم و این دستاوردی بزرگ است. توحش بورژوازی ایران و حکومتش از هر زاویه ای چه فضای پلیسی و امنیتی و تهدید و زندان و اعدام و چه تعرض اقتصادی به طبقه کارگر و گسترش دامنه فقر و گرسنگی و همزمان تبلیغات جنگی با توجه به اوضاع منطقه و تخصصات در خاورمیانه، بالا است. اما به همان اندازه ایستادن نه گفتن و شلنج کردن جسورانه، اعتماد بن نفس حق طلبی و به سخره گرفتن همه تهدیدات و خط و نشان کشیدنها و اعلام علنی نفرت و خواستن بسیار بالا و ستودی است. جنگی به وسعت جامعه در جریان است و طرفین این جدال در دشمنی با هم تردیدی ندارند و هر کدام شکست دیگری را تنها راه نجات خود میدانند.

بالایی ها و راستش کل ارتجاع ضد کارگری، از حاکمیت تا اپوزیسیون، از قدرت یك جنبش رادیکال و از خطر آن، از خطر طبقه کارگر و کمونیستهای آن و ایفای نقش رهبری تحولات آتی از جانب این صف، میترسند و این برای همه آنها یك کابوس واقعی است. این همه تلاش حاکمیت برای به رخ کشیدن قدرت نظامی، منطقه ای و تسلیحاتی خود به همین دلیل است. این مدت و در دل فضای پرتنش در منطقه، جمهوری اسلامی در جواب حمله اسرائیل به کنسولگی ایران در سوریه، با حملات وسیع موشکی به این کشور، تلاش کرد به اسرائیل و متحدین غربی او نشان دهد که میتواند اسرائیل را بزنیم. این ماجرا بعلاوه و بیش از این امکانی به جمهوری اسلامی داد تا در مقابل مردم و برای عقب راندن و ناامید کردن آنها نمایش قدرتی بدهد. این فرصتی شد تا ضمن به رخ کشیدن توان نظامی خود به طبقه کارگر و مردم آزدیخواه، همزمان تعرضی را در همین راستا با حمله به زنان، دستگیری و تهدید و اعدامهای گسترده علیه آنها سازمان دهد. اینها همراه با تعرض وسیع به معیشت مردم، با گرانی، بیکاری، فقر مطلق طبقه کارگر حتی در بخش صنعتی و پر سود جامعه، تلاش برای تحمیل استیصال به طبقه کارگر و افشار محروم و … پدیده های کوچکی نیستند. اما این اقدامات مستقل از تأثیرات مخرب آن، جامعه را مرعوب نکرد، طبقه کارگر و زنان و نسل جوان و افشار محروم را مرعوب نکرد و تنها دشمنی و نفرت از هر دو سو هم پایین جامعه و هم حاکمیت را علیه هم تعمیق کرد.

با همه این اوضاع جدال طبقه کارگر، نسل جوان، زنان، افشار محروم، معلم، بازنشسته، پرستار و… برای رهایی و آزادی، عدالت اجتماعی، علیه استثمار و بی حقوقی و فاصله عمیق طبقاتی به وسعت جامعه ادامه دارد. هیچ دوره ای در تاریخ ۴۵ سال گذشته صف بندی طبقات، کارگر و افشار محروم در مقابل بورژوازی ایران و حکومتش به اندازه امروز شفاف و روشن و بی توهم در مقابل هم قرار نگرفته اند.

کمونیست ماهانه: قطعنامه کنگره به موقعیت سه نیرو و جنبش اصلی یکی در حاکمیت و دو نیرو راست و کمونیستها در اپوزیسیون اشاره دارد و میگوید این نیروها هنوز “امکان زدن مهر خود بر تحولات آتی و سرنوشت جامعه را دارند”، لطفا مقداری این مسئله را باز کنید، که چرا و چگونه؟

خالد حاج محمدی: ابتدا تاکید کنم نفس نفرت از جمهوری اسلامی برای سرنگونی کافی نیست. در ۷ سال اخیر علاوه بر اعتصابات و اعتراضات کارگری و افشار مختلف مردم محروم، شاهد طغیانهای بزرگ و بر حق دیمه‌ا ۹۶، آبان ۹۸ و سرانجام

وسیعترین اعتراضات در شهریور ۱۴۰۱ بودیم. تمام این خیزشها مستقل از تفاوتها در دامنه توده ای آن و سطح سازمانیافتگی و… همگی اعتراضاتی بر حق و رادیکال و انسانی بودند. هر کدام از اینها پله ای جمهوری اسلامی را به مرگ نزدیکتر کردند و در هر کشوری چنین اعتراضاتی ممکن است حکومتی را ساقط کند. خیزش ۱۴۰۱ رادیکال بود، انسانی بود، پرچم انسانی ترین مطالبات از آزادی زن تا رفاه عمومی، عدالت و برابری را در دست داشت و یك همگرایی و همبستگی سراسری به وسعت ایران را تشکیل داد که همه مرزهای ملی، قومی، مذهبی و جنسی و… را در هم شکست. این پدیده ای عظیم و قابل ستایش بود و بعلاوه این جنبش چپ بود و بیان آمادگی جامعه برای انتخاب چپ بود و جامعه در مطالبه و افق و امیالش چپ را انتخاب کرده بود. اما طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه و حزب ما به عنوان بخش متحزب آن، آمادگی لازم برای به پیروزی رساندن آن را نداشتیم. این ضعف ما کمونیستها و حزب ما بود که به دلایل فاصله از یك حزب اجتماعی با نفوذ، با سازماندهی بخشی فعال و موثر طبقه کارگر و مردم آزدیخواه بتوانیم تحولات ۱۴۰۱ را به یك تحول انقلابی ثوق دهیم و با جمهوری اسلامی تعیین تکلیف کنیم.

اما این جنبش مستقل از ضعف و کمبودهای ما کمونیستها، بیان زمینه مادی و عینی رشد کمونیسم و اعتبار آن در طبقه کارگر و در جامعه ایران است. این مهمترین مولفه یا بهترین زمینه را برای اینکه یک جریان کمونیستی بتواند روی روند اوضاع تأثیر بگذارد و جنبش آزدیخواهانه مردم را به پیروزی برساند، است. این زمینه هنوز فراهم و مهیا است. این بزرگترین امکان برای قدرتگیری ما و طبقه کارگر و بزرگترین نقطه ضعف بورژوازی، چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون است. قطعنامه روی این امکان و شناخت از آن بعنوان نقطه قدرت کمونیسم تاکید میکند.

اما مولفه های دیگر را نباید ندیده گرفت. اینکه فضای سیاسی هیچ جامعه ای در خلا نیماند و اگر نیرویی راست یا چپ این خلا را پر نکند و طیف قابل توجهی از مردم معترض را پشت خود جمع نکند و انتخابش نکنند، جمهوری اسلامی میتواند علیرغم همه اعتراض ها و نارضایتی ها باقی ماند. اگر نیرویی راست یا کمونیست به عنوان رهبر در بعد اجتماعی و توده ای جایگاه مهمی کسب نکند و به وزنه ای جدی و سنگین و قابل انتخاب تبدیل نشود و در یك کلام اگر یك آلترناتیو قابل قبول و قابل اتکا برای مردم معترض شکل نگیرد، جمهوری اسلامی مستقل از هر عقب نشینی از سراجبار، هنوز ممکن است و میتواند به حاکمیت خود ادامه دهد.

ضمنا جمهوری اسلامی میتواند در یکی از این خیزشها هم سرنگون شود و جامعه وارد دوره ای از کشمکش و جنگ و تلاطمات شود و انواع سناریوهای دیگری سرنوشت مردم ایران را رقم بزند. بعلاوه جمهوری اسلامی در بحرانها زندگی کرده است، یکی از قدرتهای منطقه ای در خاورمیانه است، طیفی نسبتا وسیع از بورژوازی ایران را در سود بری و اقتصاد جامعه بورژوایی سهیم کرده است. همزمان جمهوری اسلامی در این جامعه ۴۵ سال است حاکم است و یك دستگاه عریض و طویل از سپاه و بسیج، ارتش و آخوند و اطلاعاتی و انواع دم و دستگاه جاسوسی و انواع دسته جات قمه کش و مذهبی را برای حفاظت از خود گسترش داده است که از وجود جمهوری اسلامی ارتزاق میکنند . پول و امکانات و دستگاه وسیع افکار سازی و مساجد و ارتجاع مذهب و… هم دارد. اما و همچنانکه اشاره کردم طبقه کارگر و دهها میلیون زن و مرد، دختر و پسر جوان و متوقع که خود را شایسته زندگی بهتری میدانند و چند دهه با این حاکمیت با هر افت و خیزی جنگیده اند، کشته و زندان و شکنجه و اعدام و فقر و ارتجاع مذهبی و سنگسار و اسید پاشی و دخالت در زندگی خصوصی خود را تجربه کرده اند، بیش از این آنها را تحمل نمیکند.

جمهوری اسلامی برای برون رفت از این بحران سیاسی و تخفیف ضدیت مردم با خود هیچ راه حل اقتصادی ندارد و هیچ افقی از بهبود جز وعده سرخرمن برای مردم ایران، برای طبقه کارگر ناراضی و متوقع و برای زنان، دختران و نسل جوان ندارد. این مولفه ها بیان چالشهای بزرگ برای این حکومت است و احتمال ماندگاری و توان ادامه حیات از حکومت و امید آنها را به بقاء کم میکند. از این نظر تنها امکان بقاء جمهوری اسلامی حاکم شدن استیصال و بی افقی به جامعه است. چرا که اولاً پروژه اسلامی کردن جامعه تماما شکست خورده و دوما دستگاه سرکوب رژیم نشان داد در مقابل موج عظیم توده ای برای سرنگونی چگونه ناتوان، شقه شقه و مستاصل میشود.

اپوزیسیون راست هم یك آلترناتیو و یکی از جنبشهای اصلی در مقابل جمهوری اسلامی است. مشکلات این اپوزیسیون کم نیست، از عدم همخوانی با خواست و مطالبات مردم و عدم پذیرش در جامعه، تا گذشته پرستی و بازی شاهزاده ها

کمونیست ۲۷۰

و ادعای تاج و تخت موروثی حاکمیتی که با یك قیام توده ای سرنگون شده است، آنهم در ایران و در مقابل مردم متمدنی که تجربه چند انقلاب را دارد. این خواب و خیالهای غیر واقعی و همزمان عدم پایگاه اجتماعی قابل اتکا برای این اپوزیسیون (منهای احزاب ناسیونالیست کرد) همگی موانع جدی در مقابل آنها است. این اپوزیسیون از نظر اقتصادی اگر از جمهوری اسلامی ضد کارگرتر نباشد بهتر هم نیست و خواهان حفظ نظام کاپیتالیستی با روبنای پرو غربی و سلطنتی است. این برای طبقه کارگر و مردم محرومی که خواهان رفاه عمومی، بهداشت و طب رایگان، آزادی و حق اعتراض و تجمع و تحزب و بیان و… است با هیچ معجزه ای در یك جوی نمیروند. اما این اپوزیسیون با امکانات زیاد مالی، میدیایی و با حمایت محافل امپریالیستی بالاخره یکی از آلترناتیوهای موجود است. اگر غرب احساس کند جمهوری اسلامی دیگر امکان بقا ندارد و سرنگونی آن توسط یک انقلاب توده ای و رادیکال مسجل است، قطعا در تلاش خواهد بود زیر بغل کسی و جریانی را بگیرد تا نظام کاپیتالیستی در امان بماند، تا خطر چپ و عروج کارگر و کمونیسم را از سر راه بردارد.

اپوزیسیون راست با تشتت های درونی و پراکندگی و وجود انواع جریانات از سلطنت طلب، مشروطه خواه، جمهوری خواه، لیبرال تا ناسیونالیستهای کرد و انواع گروههای دیگر، هنوز چنان وزنه ای نیستند که غرب به آنها اعتماد کند و فکر کند این طیف جانشین مناسب و قابل اتکا به جای جمهوری اسلامی هستند و بتواند به آنها دخیل ببندند. دشمنی و نفاق در میان آنها بالا است و حاضرند سر هم را ببرند و اما مصلحت و نیاز و فشار غرب و امید به غرب و دخالت آنها کنار هم قرارشان داده است. غرب به همین دلیل هنوز ماندگاری جمهوری اسلامی را مستقل از هر کشمکشی که با او دارد به نفع خود و به نفع ماندگاری نظام کاپیتالیستی در ایران میداند و عمیقا دست به عصا است. همین هم اپوزیسیون راست را مستاصل کرده است.

تلاش همه جانبه این اپوزیسیون برای جلب توجه محافل امپریالیستی، انواع اتحادها و همگرایی ها و تبلیغات وسیع رسانه ای و پروپاگانده مختلف و تلاش برای دادن تصویری متحد و قوی از خود، اساسا رو به دول غربی و در راس آن امریکا است. پرو امریکا بودن، بلند کردن پرچم ضد کمونیستی و ضدیت با فضای چپ و متمدنانه و ضد کارگر بودن این اپوزیسیون همگی برای دول غرب و برای صف ارتجاع چه در سطح منطقه و چه در بعد جهانی پدیده های مثبت است. شانس این اپوزیسیون مانند جمهوری اسلامی استیصال و بی افقی مردم و تن دادن به هر آلترناتیوی جز جمهوری اسلامی و ممکن شدن دخالت امریکا در دست بدست کردن قدرت است.

در حاشیه این سه جنبش اصلی نیروها و جریانات دیگر موجودند که عموما افق مستقلی ندارند و در سیاست ایران عملا زیر چتر و در کنار یکی از این جنبشها و جریانات قرار میگیرند. اینها درست مانند پاندولی هستند که برای تعادل خود و بستگی به وزن و موقعیت دیگران هر روز به طرفی متمایل میشوند. اینها مستقلا و با هر ادعایی که داشته باشند نمیتوانند منشا اثر مستقلی باشند. تحولات دنیای امروز و سطح تخصصات و پولاریزاسیون جامعه ایران امکان برای ایفای نقش هیچ نیروی بینابینی نگذشته است.

یک تصویر از یک تظاهرات در تهران، ۱۳۸۷. در آن زمان، جمهوری اسلامی ایران درگیر یک بحران سیاسی بود.

کمونیست ماهانه: اپوزیسیون راست در این دوره دچار شکستهای زیادی شد، بسیاری از پروژه های آن مانند اتحاد و همگرایی های آنها برای تشکیل یك آلترناتیو برای آینده ایران حول رضا پهلوی شکست خورد و امروز شاهد موج بازبینی این شکستها و نقش رضا پهلوی در این شکستها هستیم. پرچم، خواست و تلاش برای آزادی، برابری و آزادی زن، پرچم رفاه و زندگی انسانی که در تحولات ۱۴۰۱ بطور سراسری فضای سیاسی ایران را تسخیر کرد، با این اپوزیسیون و همه شاخه هایش بیگانه است، با این وصف چرا این اپوزیسیون هنوز شانسی برای زدن مهر خود به تحولات آتی را دارد؟ چرا جمهوری اسلامی، علیرغم خواست و تلاش جامعه برای به زیر کشیدن آن هنوز امکان بقا و زدن مهر خود بر آینده ایران را دارد؟

خالد حاج محمدی: در مورد جمهوری اسلامی قبلا اشاره کردم، شانس او در عدم آمادگی اپوزیسیون چپ و کمونیست برای رهبری و به پیروزی رساندن جنبش آزدیخواهانه مردم در ایران است. چیزی که جمهوری اسلامی با همه توان برایش میکوشد استفاده از این عدم آمادگی و این فرصت برای مستاصل و نا امید کردن جامعه است. ببخود نیست برای بی اعتبار کردن کل اپوزیسیون محور تبلیغات خود را اپوزیسیون و نیروهای راست و دسته گلهای فاشیستی آنان قرار داده است. در یك کلام اگر نیرویی راست یا چپ در چنین موقعیتی قرار نگیرند و موانع راه خود ←

کمونیست‌ها و ...

را رفع نکند، نیروی لازم برای يك تحول بزرگ را به میدان نکشند و در قامت رهبر و جریان قابل انتخاب با توان مادی و عینی، اجتماعی و سازمانی آماده نشود که خود این کار عظیم و نقشه مند و …را لازم دارد، جمهوری اسلامی خود بخود سرنگون نمیشود و کسی هم فرش قرمز برای ما پهن نمیکند. این مهمترین شانس جمهوری اسلامی در بقاء خود است.

اما در مورد اپوزیسیون راست چند نکته را باید توجه داشت. اول اینکه این اپوزیسیون با رضا پهلوی و ادعای ارث تاج و تخت

شاهنشاهی و صف همراهش از مشت‌ی لمپن و چاقو کش و فاشیست آریایی، مطلقا هیچ شانسی برای انتخاب شدن توسط مردم آزادیخواه و متمدن در ایران ندارد. اگر از میدیای ”باشرف“ و نان به نرخ روز خور فاصله بگیریم، امروز رضا پهلوی و طیف همراه او واقعا جریانی اولترا راست، بی ریشه، غیر مسنول، بی تأثیر و به حاشیه رانده هستند. موقعیت این بخش از سراسنئصال و برباد رفتن همه ”خوابهای طلایی“ و نمایشهای مسخره آنها از هر دوره بدتر است.

اپوزیسیون پرو غرب ایرانی، ناسیونالیسم ایرانی، اما در اپوزیسیون طیفی فراتر از نئو پهلویستهای فاشیست است. صف این اپوزیسیون در آینده به هم میخورد و تغییراتی پیدا میکند. بخشی از حکومت در حال ریزش است و طیفی از این ریزشی ها و دفع شده های حاکمیت، از موسوی و کروبی و رهنورد تا هواداران رفسنجانی و خاتمی و طیفی از دو خردادی ها که جزو بنیانگذاران جمهوری اسلامی بودند، از حالا وارد حشر و نشر با طیفی از این اپوزیسیون راست شده اند و در صورتیکه سرنگونی جمهوری اسلامی مسجل باشد، در شرایطی که خطر سرنگونی جدی باشد و خصوصا ما کمونیستها نقشی غیر قابل چشم پوشی در آن داشته باشیم، اگر خطر میدانداری طبقه کارگر را احساس کنند، بخشی از اینها با بخشهایی از اپوزیبیسیون راست میتوانند متحد شوند.

از این نظر باید متوجه بود که صف اپوزیسیون راست میتواند کاملا تغییر کند، اتحادها و انشقاقهای جدیدی در راه اند. هم اکنون هم بسیاری از مهره های از حکومت کنده شده و از دایره قدرت بیرون انداخته شد به اپوزیسیون راست پیوسته اند. تلاش اپوزیسیون راست برای دست بدست شدن قدرت از بالای سر مردم و ترس از سرنگون شدن از کانال يك انقلاب توده ای و عمیق، تلاش برای دست نخوردن ارتش و حتی سپاه و وزارت اطلاعات و دستگاه سرکوب و فناعت به کنار رفتن بیت خامنه ای، بیان این حقیقت است.

اگر سیر تحولات در مسیری که ما می‌خواهیم و ما برایش تلاش میکنیم یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی از کانال يك انقلاب توده ای با نقش موثر طبقه کارگر و کمونیستهای این طبقه پیش برود، سناریو بسیار متفاوت و مخاطرات بسیار کمتر است. این تنها راه عبور سالم جامعه از انواع سناریوها و افتادن قدرت بدست پایین و تأمین جامعه ای آزاد و مرفه است، چیزی که ما برایش میکوشیم. امر مسلم اینکه اپوزیسیون راست کمتر از جمهوری اسلامی از انقلابی آزادیخواهانه و با رهبری طبقه کارگر نمی ترسند و کمتر از او با چنین تحولی دشمنی ندارند. اتحاد این راست یا بخشهایی از آن که کمی دور اندیش تراند، با بخشهایی از جمهوری اسلامی که حداکثر مخالف ولایت فقیه است به راحتی و اگر خطر چپ جدی باشد در کنار هم قرار میگیرند و میگویند می‌خواهیم ایران را، وطن را و ملت مان را نجات میدهیم، حتمی است. غرب هم اگر خطر کمونیسم و چپ را بطور جدی احساس کند معلوم است پشت چنین اپوزیسیون و چنین سناریویی خواهد رفت.

قومی و ملی و مذهبی و تفاوت‌های زبانی و نژاد و جنسیت است. اینها را مردم فقط و فقط از کمونیستها می شنوند و با کمونیستهای طبقه کارگر تداعی میشود. در این جنبش انواع جریانات فعال اند و میکوشند رنگ خود را به آن بزنند، میکوشند به نام حامی مسیر آن را تغییر دهند و رادیکالیسم آنرا بکشند. از ناسیونالیسم ایرانی تا ناسیونالیسم کرد و جریانات لیبرال و…، به این جنبش آویزان میشوند و یکی ”تمامیت ارضی ایران“ و خدشه ناپذیری آن و ”جمهوری“ یا ”پادشاهی“ یا ملقمه ”جمهوری ”پادشاهی“ می‌خواهد و دیگری سهم ”کوردها“ یا ”تورکها و عربها و…“ را بانگ میزند و تعدادی هم حتی با نام چپ پرچم تقسیم قدرت میان ”ملیتهای“ ایران را داد میزنند. اما این جنبش جنبش ملیتهای ایران نبود و نیست، جنبش مدعیان عظمت طلبی ایران و پادشاهی و جمهوری خواهی نبود و نیست، جنبش طبقه کارگر و محرومان جامعه برای زندگی انسانی و بدون فقر و استبداد و زندان و شکنجه و جنگ و جنایت و جامعه ای آزاد است و این چپ است. به این اعتبار این جنبش ماهیتا جنبش ما است.

اما چپ بودن این جنبش به معنی پیروزی اتوماتیک طبقه کارگر و آزادیخواهان و برابری طلبان و کمونیستها نیست. بگذار اینجا پارائزی باز کنم و ابتدا نکته ای در مورد چپ بیان کنم، اینجا چپ علی العموم منظورم نیست، منظورم سازمان و گروه‌های چپی که به خودشان میگویند کمونیست نیست. راستش من برای نیروهایی که پرچم قرمز بلند کرده و به سوسیالیسم قسم میخورند و اما با هر عطسه ای برای این و آن شخصیت ناسیونالیستی، این و آن تحرك ناسیونالیستی به نام مخالفت با جمهوری اسلامی و این و آن قوم و ملیت غش میکنند و هر روز بادبان کشتی خود را به امید اینکه انشاله گریه باشد به جنبشهای غیر انقلابی، ناسیونالیستی و ارتجاعی آویزان میکنند، احترامی قائل نیستم. بحث من بر سر کمونیستی است که مستقل از اینکه موقعیت کدام جنبش بهتر یا بدتر است، نقدش به نظام کاپیتالیستی، به کار مزدی و به حق انسانها برای برخورداری از يك زندگی مرفه و انسانی، به نیاز بشریت به انقلاب سوسیالیستی کم نمیشود و تابع شرایط نیست.

مستقل از این باید توجه کرد که ما در جنگ واقعی هستیم و این جنگ واقعی را با آرزو نمیتوان برد و پیروز شد. باید کمونیستها بتوانند در بعد اجتماعی نیروی خود را سازمان دهند، باید بتوانند حداقل بخشی از طبقه کارگر را زیر پرچم خود، افق و آرمان خود و آلترناتیو حکومتی خود متحد کنند، باید طیفی از رهبران با اتوریته کارگری، فعالین رادیکال جنبش حق زن و کمونیستها جوان و رهبران عرصه های اصلی مبارزه طبقاتی را در ظرفی جمع کنند تا بتوانند این جنبش را زیر افق و برنامه خود هدایت و سرنگونی و انقلاب را ممکن کنند.

حزب ما علیرغم اعتبار و خوشنامی در میان طیف قابل توجهی از فعالین کارگری، از فعالین رادیکال در جامعه، علیرغم تاریخ روشن و قابل افتخار، علیرغم سیاست روشن و ساختن شالوده هایی و دخالت روی زمین واقعی در مبارزات موجود، هنوز در چنین موقعیتی در بعد اجتماعی قرار نگرفته است. هنوز ما نتوانسته ایم کمونیستهای ایران را متقاعد کنیم که باید همراه هم متحد و يك تحول سوسیالیستی را در جامعه رقم بزنیم. هرچند حزب ما به عنوان بخش متحزب کمونیستهای کارگری، کمونیستهای مارکسی که به هیچ جنبش راستی آوانس نمیدهد و با هر اتفاقی غش نمیکند، هر چند حزب ما برای همراه شدن باجریانات به ظاهر چپ، کمونیسم خود را رقیق نمیکند، از دفاع سرسختانه از برابری کامل انسانها کوتاه نمی آید، از ضدیت کامل و قاطع با هویت تراشی های کاذب ملی و قومی و مذهبی، کوتاه نمی آید، از خصلت انترناسیونالیستی و از انقلاب کارگری و استقلال طبقاتی طبقه کارگر کوتاه نمی آید، شناخته شده است، اما در بعد اجتماعی به ظرف این تحول به عنوان حزب رهبر و سازمانده در بر گیرنده فعالین اصلی کارگری و فعالین رادیکال که در جامعه فراوان هستند، تبدیل نشده است.

طبقه کارگر بدون حزب سیاسی خود که ظرف اتحاد طیفی قابل توجه از فعالین با اتوریته و رهبران عملی رادیکال آن را در بربگیرد و بتواند نیروی این طبقه را متحد کند، حتی اگر سرنگونی جمهوری اسلامی صورت بگیرد شانسی در قدرت و تحولی انسانی به نفع خود و پایین جامعه را ندارد. این تحول باید انجام بگیرد و کنگره ما و همه قرار و قطعنامه های آن و همه تلاش ما برای تأمین این مهم است.

اما با همه این مشکلات و موانع که حزب ما واقعبینانه روی آن و کمبودهای جنبش خود و کمونیسهای ایران ، انگلشت میگذارد، این تحول ممکن است. ما کمونیستها میتوانیم، و اجازه بدهید بگویم چرا!

من به فضای جامعه ایران و جنبش در میدان اشاره کردم و گفتم این جنبش ما است، از رگ گردن به ما کمونیستها نزدیکتر است

و تأثیر گذاری روی آن برای ما از همه حریفان خود ممکن تر است. کمونیسم در جامعه ایران محبوب است، در جنبش کارگری و جنبش حق زن و در میان نسل جوان معتبر است. آزادی و برابری و عدالت و حق زن، احترام به حرمت انسانها، حقوق کودک، حق برخورداری از زندگی در شان انسان، الغای مجازات اعدام، پایان هر نوع ستمگری منجمله ستم ملی و مذهبی، با کمونیستها تداعی میشود. امنیت و برابری انسانها و صلح و حق آزای و شادی با ما تداعی میشود. اینها پدیده های بزرگی است.

طبقه کارگر ایران وزنه بسیار بزرگی در تحولات ایران و منطقه است و امید به نقش آن بالا است. این طبقه چند نسل از پرولترهای صنعتی را بیرون داده است و ۴۵ سال است جدال اصلی با بورژوازی ایران و حکومت اسلامی آنرا رقم زده است. شعار و پرچم جنبش شورایی و اداره شورایی علیرغم فضای پلیسی و ممنوع بودن تشکل توده ای، هواخواه فراوان دارد و ترند اصلی در این جنبش است. مرزهای قومی و ملی و ناسیونالیستی در تحولات این دوره و خصوصا در دل خیزش ۱۴۰۱، علیرغم تلاش گسترده نیروهای ناسیونالیست ایرانی و کرد و ترک و …، به حاشیه رفت و همسرنوشتی، درد مشترک، ضرورت اتحاد جلو رانده شد. در سطح منطقه از افغانستان تا لبنان و عراق و… سمپاتی به يك جنبش انقلابی و به طبقه کارگر ایران و مطالبات برابری طلبانه آن بالا رفت و در سطح جهان هم به همین صورت.

در بعد بزرگتر دوران جنگ سرد و تبلیغات ضد کمونیستی در سطح جهان پایان یافته است. صاحبان این پروژه بزرگ ضد کارگری، عربده کشان ”مرگ کمونیسم“ و پایان عدالتخواهی و برابری طلبی، امروز در بن بست قرار دارند و در خود غرب ”جهان آزاد“ و سیستم بازار آزاد نظام کاپیتالیستی گندش در آمده است. روسای این نظام و این سیستم در اروپا و آمریکا به عنوان جنایتکاران جنگی و عامل جنگ و آوارگی و تباهی، نسل کشی و میلیتاریسم زیر فشار جنبشهای اجتماعی اند. کشتی دنیای ”آزاد“ و ”جهان متمدن“ و دمکراسی غربی و حکومتهای پارلمانی و احزابش به گل نشسته است. بازبینی در سیستم و افکار و باورها به این دنیا نه تنها شروع که نفرت از آن سراسر جهان را گرفته است. جنبش خلاصی از این جهان و از جنایت و توحش نظام کاپیتالیستی در فرانسه و آمریکا و انگلستان در دل دفاع از مردم محروم فلسطین و حق حیات برای کودکان فلسطینی سر باز کرده است. اینها درچه ای را بر روی بشریت، بر روی طبقه کارگر و بر روی ما کمونیسها در بعد جهانی هم باز کرده است. ما در دوره پایان میلیتاریسم غرب و شکست آن، در دوره پایان توهم به پارلمان و پارلمانتاریسم و ”دمکراسی“ غربی به عنوان دیکتاتوری طبقه بورژوا در غرب هستیم.

در چنین اوضاعی در ایرانی که طبقه کارگر چند انقلاب را از سر گذرانده است و هر روز شاهد اعتراض آن هستیم، در جامعه ای که کمونیسم با برابری طلبی، دفاع از حق انسان و ضدیت با تبعیض و استبداد تلقی میشود، شانس کمونیسها کم نیست.

علاوه بر این ما و حزب ما با تاریخی طولانی از جدال و کشمکش در همه عرصه های مبارزه طبقاتی با کوله باری از سیاست و تئوری و تجربه، موجودیم. من فکر میکنم این حزب و کمونیستهای ایران به اندازه کافی فعال و شخصیت برجسته را در خود دارد. اینکه میدیای فاسد و ضد کارگری فرزند شاه فراری داده و سرنگون شده و ”ز هرا خانم“ منظر السلطنه را به عنوان شخصیتهای شاخص در اپوزیسیون جمهوری اسلامی به جهانیان معرفی میکنند، بیان قطعی رجال سیاسی در صف هواخواهان سلطنت و بیان نقش این میدیا به عنوان ابزار طبقه ضد کارگر حاکم است. مردم ایران و طبقه کارگر این جامعه هزاران شخصیت برجسته سیاسی در جنبش کارگری، در جنبش حق زن، در میان نسل جوان و در صف معلم و اقشار مختلف مردم و در سياهچالهای این حکومت را دارد که هیچ رسانه ای، مگر برای حفظ آبروی نداشته اش، سراغشان نمیرود.

ما باید این اوضاع را درک کنیم و رهبری این حزب و حقیقتا بسیار فراتر از حزب ما هزارن کمونیست و انسان آگاه در این جامعه باید خود را در این موقعیت بگذارند و تصمیم بگیرند که نقش تاریخی خود را ایفا میکنند. من فکر میکنم زمینه و ماتریال کم نداریم و جمع کردن نیروی خود، قانع کردن فعالین اصلی این صف، متحد کردن آنها حول يك افق مشترک را میتوان و باید تأمین کرد. من فکر میکنم در رهبری این حزب و در صفوف صدها کادر کمونیست که بخشا در این حزب و بخشا بیرون حزب اند، اراده، توان، اشتیاق، خوشبینی، لیاقت و تجربه کافی موجود است که جنبش کارگری کمونیستی ایران را دگرگون کرد و انقلاب ایران را رهبری و نیروی آنرا سازمان داد. بی تردید راه هواری نیست، اما امکان آن هست، زمینه آن هست و نیروی آن موجود است و باید سازمان یابد و جمع و متحد شود. نفس این امکان و فضای مناسبی که برای ما کمونیستها باز شده است، شعف انگیز است

کمونیست ماهانه: چه باید کرد و تغییر این موقعیت هم برای کمونیستها و بطور ویژه برای حزب ما به عنوان بخش متحزب آن در گرو چیست؟

خالد حاج محمدی: در مورد چه باید کرد من در سطحی عمومی تر روی چند مسئله تاکید می‌گذارم. اول اینکه ما نظاره گر تاریخ نیستیم، ما عنصر فعاله و دخیل در ساختن و رقم زدن تاریخ خود و تاریخ مبارزه طبقاتی هستیم و باید باشیم. نقش اراده ما و تصمیم ما و تلاش جمعی ما در اثر گذاشتن و ساختن تاریخ دوره خود بسیار حیاتی است و این توقعی است که از این حزب می‌رود و این اشلی است که این حزب باید در آن ظاهر شود.

فکر کنم چه در بعد جهانی و چه محلی هیچ زمانی بعد از انقلاب اکتبر و سپس شکست آن، دنیا این درجه از شقاوت و بیرحمی و ظرافت جنایت و توحش افسار گسیخته نظام کاپیتالیستی را به خود ندیده است. همچنانکه گفتم موج وسیع و میلیونی مردم انساندوست در جهان در دفاع از فلسطین و علیه نسل کشی اسرائیل همراه خود نفرت از حاکمین بر جهان، خواست آنها برای محاکمه سران کشورهای بزرگ در غرب به جرم شراکت در نسل کشی و همزمان نفرت از فقر و بی حقوقی کارگر و انسان کارکن در جوامع پیشرفته غربی را به همراه آورده است. بن بست این نظام و رونمایی شدن و قابل رویت شدن توحش آن برای عامه مردم امروز پدیده ای است که در گذشته به راحتی مقدر نبود. بازبینی ها و جدالهای جدی در بعد جهانی در مورد آینده بشر و چگونگی خاتمه دادن به ملتاریسم و بی حقوقی و توحش نظام کاپیتالیستی روی میز قرار گرفته و هیچ جریان کمونیستی بدون دخالت در این جدالها و بلند کردن پرچم انترناسیونالیستی و نیاز بشریت به انقلاب سوسیالیستی و مقدر بودن و امر امروز بودن آن، دخالت در پروبلما تیکهای سیاسی و تئوری و ... ، نمیتواند به مسائل و معضلات مبارزه طبقاتی در کشور خود بپردازد. دخالت در این مسائل کار هر حزب و هر جمع و سازمان کمونیستی است. تصور اینکه نیرویی کمونیستی بتواند بدون دخالت فعال در سطح ماکرو جهانی و بدون پرداختن و دیدن تاثیرات تحولات جهانی بر محیط اجتماعی فعالیت خود، در یک جغرافیای سیاسی محدود انقلابی را سازمان دهد و حداقل نیرویی فعال در تحولات کشوری به سود کمونیسم باشد، محال است. این بحث و پرداختن به اوضاع جهانی در قطعنامه اوضاع بین المللی کنگره یازده مدون است. بدون داشتن دیدی روشن و مارکسیستی از تحولات جهان و روندهای آن، تشخیص موقعیت بورژوازی و حاکمیت خودی، نقطه قدرتها و ضعفها، امکانات و محدودیتهای آن و شرایط مبارزه با آن غیر ممکن است.

در جامعه ایران و به عنوان کمونیستهای این جامعه ابتدا و قبل از هر چیز شرکت فعال در جدالهای سیاسی در این جامعه و در جنبشهای مختلف آن به عنوان پرچمدار انقلاب کارگری و حزب کمونیست این جامعه است. نقد بیرحمانه نه تنها جمهوری اسلامی و راه حل و سیاستهای آن و متفکرین و سیاستمداران آن که بعلاوه نقد تیز و بی تقابل احزاب و جریانات اصلی در اپوزیسیون، نقد سیاست و راه حل و آلترناتیوهای آنها امری جدی است. مقابله با پروپاگاندا کل راست از حاکمیت تا اپوزیسیون و تلاش آنها برای ایجاد تردید و توهم در صفوف جنبش کمونیستی مبنی بر اینکه انقلاب کارگری ممکن نیست کار ما است.

دریچه ای بر روی جنبش کارگر و کمونیستی در ایران برای پیروزی باز شده است، حزب ما باید از معماران و تلاشگران اصلی گشودن این دریچه، رفع موانع سیاسی و تئوریک آن، محمل خوشبینی و اعتماد به نفس و جسارت و حق به جانبی کارگری و کمونیستی باشد. ما باید برای بهتر کردن و هژمون کردن موقعیت کمونیستها در جنبش کارگری، در جنبش حق زن و در میان نسل جوان و مردم محروم نقشه بریزم و تلاش کنیم. ما باید منشا خوشبینی و اتحاد کمونیستها در این جنبشها، منشاء تقویت آنها، مسلح کردن آن به سیاست کارگری کمونیستی و کمک به آنها برای سازمانیابی کارگر و اقشار مردم محروم و هدایت و رهبری این مبارزات باشیم. باید گرایش کمونیستی در این جنبشها و خصوصا در جنبش کارگری را تقویت کرد و گرایشات غیر کارگری را به نقد کشید. تلاش برای تبدیل کمونیستها به محمل اتحاد کارگری از هر کانالی و گسترش مجامع عمومی کارگری و راه انداختن جنبش مجامع عمومی در درون طبقه کارگر و روی زمین واقعی و در دل این اعتراضات از نان شب واجب تر است. گرسنگی و فقر را دارند به عنوان مهمترین ابزار به زانو در آوردن طبقه ما و علیه خروش این طبقه، علیه اعتراض و حق طلبی این طبقه بکار میگیرند. این سلاح را باید با وسیعترین اتحاد علیه فقر، علیه دستمزد و سطح زندگی نازل و علیه بردگی و بی حقوقی طبقه کارگر بکار گرفت.

هزاران کادر کمونیست، معتبر و با اتوریته که در جامعه موجود اند، قانع کردن آنها و صاحب افق و سیاست روشن و مسلح کردن آنها برای شرکت و جنگیدن برای رهایی بر دوش ما است. اینها ممکن است و مهم آمادگی رهبری حزب و تصمیم به اینکه این کار ما است و هیچ نیروی نجات بخشی موجود نیست و ما باید بتوانیم و میتوانیم.

نهایتا ما پرچمدار انقلاب کارگری هستیم و شرکت ما در هر جنبش اعتراضی، اتخاذ هر تاکتیک و سیاستی و انجام هر نقشه و پراتیکی باید سنگی در راه ساختن و آماده کردن و جمع کردن نیروی این انقلاب باشد. ما در همه جنبشهای اعتراضی بر حق، رفاه طلبانه حتی برای یک لقمه نان خالی نه تنها شرکت که برای موفقیت آن میکوشیم که کمونیستها رهبر و علمدار آن باشند. اما و همزمان این آخر خط ما نیست، ما فعالین سازمان دادن انقلاب کارگری و پرچمداران بی تنزل این انقلاب هستیم. حزب باید همه ظرفیتهای خود را در این راستا بکار اندازد و این ممکن است.

ما نیروی کمی نیستیم و اعضای این جنبش و این جریان هزاران برابر آنهاست که در حزب ما اسم نویسی کرده اند و رسما چه در ایران و چه در خارج کشور کادر و عضو این حزب هستند. هزاران کادر کمونیست در این جامعه در مراکز صنعتی و تولیدی و خدماتی، در صف معلم و باز نشسته و دانشگاه و ... موجودند. این نیروی عظیم اگر تکان بخورد هیچ کارگری احساس تنهایی نمیکند، هیچ مرکز کارگری از پراکندگی رنج نمیبرد و هیچ کارخانه، محله و مدرسه ای برای عوامل حاکمیت و اطلاعاتی و خبر چین، آخوند و مزدبگیر، وزیر و موکل و مبلغ نظام حاکم و صاحبان سرمایه و استثمارگران امن نمیماند. این نیروی عظیمی است و هزاران رفیق مبارز، کارگر و زن و جوان کمونیست را شامل میشود که برای برابری و عدالت میکوشند. حزب ما باید منشا به هم وصل کردن و متحد کردن این نیرو حول افق انقلاب کارگری باشد. همه این رفقا مستقل از فاصله سازمانی، رهبر و کادر و فعال جنبش کارگری کمونیستی ایرانند. مشکلاتی که روی میز حزب ما است به همه این رفقا بر میگردد و همه آنها صمیمانه به آن فکر میکنند و مشکلات آنها مشکلات حزب ما است. ما به یک خانواده بزرگ کارگری و کمونیستی تعلق داریم و ما بری پیروزی راهی جز دست هم را گرفتن و در یک سنگر جنگیدن نداریم. همچنانکه گفتم در این دوره حزب ما باید نقش جسور و پیشروانه ای را ایفا کند، اعتماد این صف را جلب کند و توجه آنها را به این حقیقت که آنچه امروز بر ما حاکم کرده اند، سرنواشت مختوم طبقه کارگر و دهها میلیون انسان آزادیخواه، دهها میلیون زن و مرد و جوان متمدن نیست و ما میتوانیم آنها را تغییر دهیم.

۱۸ مه ۲۰۲۴

طبقه کارگر، برخلاف کلیه طبقات فرودست در تاریخ پیشین جامعه بشری، نمیتواند آزاد شود بی آنکه کل بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب
کمونیست کارگری - حکمتیست

حکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبدالمهی پنجشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست ماهانه: به سردبیری خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا: نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری وریا نقشبندی منتشر میشود

verya.naksh@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatistsociety.com

سخنرانی در معرفی ...

اینکه طی دهه گذشته نه فقط دنیایی، چه از نظر اقتصادی، چه از نظر سیاسی و اجتماعی بشدت متلاطم داشتیم، بلکه هر چه بیشتر پیش آمدیم صحنه ها سریعتر عوض شد و تحولات خیلی سریعتر و بخشا حتی غیر مترقبه تر اتفاق افتاد و می افتد. یک داده همگانی است! مشخصه این چند دهه گذشته بمباران تغییرات، بمباران تحولات که از یکطرف به معنی جنگ، ترور، کشتار، بحران و بن بست اقتصادی، فقر و فلاکت است و از طرف دیگر به معنی شکلگیری جنبش های اعتراضی با همه افت و خیزها و پیشروی ها و عقب نشینی های آن در سرتاسر جهان، یا تعرض بورژوازی در یک طرف و مقاومت طبقه کارگر و جامعه بشری در طرف دیگر، است.

این مسئله وضعیت بیان کننده و ناشی از یک واقعیت است. اینکه جهان تک قطبی تحت هژمونی غرب و بخصوص آمریکا به دوره پایان خود نزدیک می شود و یک جهان چند قطبی درحال شکل گرفتن است. تمامی این کشمکش ها بر متن این تغییر و تحول دارد اتفاق می افتد و همزمان بیان کننده این تحول و دوره است. تحولات و کشمکشهایی که ناشی از این تغییر شیفت در بالانس قدرت در جهان است. کشمکشهایی که حاکی از مقاومت غرب و در راس آن آمریکا با اتکا به جنگ و میلیتاریسم بعنوان ابزار این مقاومت و تلاش قدرتهای جهانی دیگر و رقبای غرب برای شکل دادن به یک جهان چند قطبی، که از آن بعنوان ”جهانی برابرتر“ نام میبرند و البته منظورشان برابری در رابطه های قدرتهای بین المللی است نه مردم!، است. کشمکشهایی که مدتها است به یمن سیاست آمریکا دیگر نه در قالب کمکشهای سیاسی که در قالب میلیتاریسم و جنگ و کشتار حل و فصل میشود.

امروز میلیتاریسم حرف اول و آخر و مطلقا تنها زبانی است که غرب با رقیب و مخالف و دشمن خود با آن حرف می زند. این یکی از مهمترین مولفه های جهان امروز است. جهانی که در حال تغییر شیفت دادن است، جهانی که یک قطب آن در برابر از دست دادن هژمونی مطلق خود در همه عرصه ها و قبول تقسیم آن با رقبای جهانی خود، که مدعی سهم بیشتر و ”برابرتری“ هستند، مقاومت می کند. جدال و کشمکشی که طبقه کارگر و بشریت باید بهای آن را پرداخت بکند.

مشخصه دیگر جهان امروز بن بست کامل اقتصاد متکی به بازار آزاد است. بر خلاف وعده و ادعای قطب پیروز از جنگ سرد مبنی بر اینکه اقتصاد بازار آزاد و اقتصاد کاپیتالیستی متکی به بازار آزاد یعنی رفاه، یعنی رشد صنعت، یعنی رشد استعدادها، یعنی رشد تکنولوژی، در خدمت مردم نه در خدمت تسلیحات نظامی. ادعای اینکه جهان یک قطبی با اتکا به اقتصادی متکی به بازار آزاد و دمکراسی منشاء رفاه خواهد بود و جهان از نظر اقتصادی با شکوفای و رشد و ”رقابت سالم“ میان قدرتهای اقتصادی مختلف پیش خواهد رفت و ما شاهد تحرکات اقتصادی جدی در دنیا می شویم، امروز ما شاهد بن بست کامل این مدل اقتصادی هستیم. امروز حتی کارشناسان و متخصصین اقتصادی بورژوایی، که هنوز در دوره جنگ سرد به سر نمیبرند، بن بست این مدل اقتصادی را اعلام میکنند.

از نظر اقتصادی امروز بورژوازی منشاء رفاه نیست، منشاء شکوفایی اقتصادی نیست، شما در دهه هفتاد میلادی می توانستید شاهد افت و خیز های اقتصاد کاپیتالیستی باشید، اینکه دوره ای دوره شکوفایی اقتصادی است و دوره ای دوره بحران اقتصادی و رکود است، باشید. این خصلت اقتصاد کاپیتالیستی است. امروز اقتصاد کاپیتالیستی متکی به دمکراسی پارلمانی، که بورژوازی جهانی آنرا نمایندگی میکند، از نظر اقتصادی یعنی فقر و فلاکت، یعنی تشدید استثمار و از نظر سیاسی یعنی انحطاط سیاسی کامل، یعنی تعرض سیاسی کامل به آخرین دستاوردهای که بشریت طی جدالهای سنگین به آن دسترسی پیدا کرده است و از نظر اخلاقی وارزشهای انسانی و اجتماعی، انحطاط و تباهی کامل! امروز شما از هر فردی بپرسید که این ”جهان پیروز“ با چه مولفه ای تداعی میشود، برخلاف سالهای ۰۹ و ۱۹ دیگر نمی گویند با دمکراسی به معنی آزادی، با رشد و با صنعت پیشرفته به معنی رفاه یا امنیت کارگر و یا کم شدن خطر جنگ، چون ”کمونیسم شکست خورد“ و نیازی به جنگ نیست، بر عکس امروز دنیای پسا جنگ سرد، دنیای دست ساز ”جهان پیروز“ مترادف است با ناامنی، با فقر و جنگ، با ویرانی، با تروریسم و میلیتاریسم است.

این یکی از مهمترین مولفه هاست. در مقابل این جهان که جهان پیروز آنرا ساخته، امروز بشریت در دوره بیداری خود برای مقابله با آن به پا خواسته است. مقابله وسیع در سرتاسر جهان و بویژه در جهان پیروز چه در ابعاد اقتصادی آن، فقر و فلاکت، چه در ابعاد سیاسی و اجتماعی، تعرض به آزادی های سیاسی به دستاوردهای اجتماعی و آزادی های فردی و مدنی، مختصات این دوره بیداری است که شروع شده است.

ابعاد این بن بست و مقابله را در صیفندی نیروها و جنبش های

سیاسی بویژه در غرب جدی و قابل توجه است. امروز آنچه که شاهد آن هستیم از بین رفتن آخرین فاصله ها و تفاوتها میان چپ پارلمانی و چپ رسمی در غرب با راست محافظه کار است. امروز شما تفاوتی میان حزب چپ آلمان با حزب محافظه کار آلمان نمی بینید. حتی تفاوتی میان حزب سبز آلمان با حزب محافظه کار دمکرات مسیحی آلمان هم نمی بینید. حزب سبز آلمان امروز ضد محیط زیستی ترین حزب و میلیتاریستی ترین حزب در غرب است. حزبی که مدافع کامل میلیتاریسم و جنگ است. در انگلیس حزب کارگر از دولت صهیونیست اسررائیل فاشیست تر است و تفاوتی نه فقط با حزب راست انگلیس بلکه با حزب لیکوید اسررائیل ندارد.

امروز در غرب نیروهای رسمی چپ و راست در هیچ زمینه ای بخصوص در زمینه سیاستهای میلیتاریستی و دفاع از جهان رو به زوال یک قطبی تفاوتی با هم ندارند. اما در پائین و در بطن جامعه وضعیت بر عکس است. در غرب، این قطب پیروز جنگ سرد، جنبشی عظیم و توده ای موجود است که از زیر آوار تبلیغات، هیاهو سربلند کرده و خود را از اسارت سیاسی و ایدئولوژیک قدرتهای غرب رها کرده است. هیاهوی اینکه ما (غرب) دنیای پیروز سمبل همه آمالهای بشریت و انتهای خوشبختی هستیم، اینکه دمکراسی ما آخرین و تنها مدل سیاسی مطلوب بشریت است و، خود را رها کرده و اعلام میکند که این ساختار سیاسی را، از پارلمان و پارلمانتاریسم، تا نهادهای بین المللی مانند سازمان ملل، دادگاه لاهه، شورای امنیت و سایر نهادهایی که برای تنظیم روابط و تامین هژمونی قدرتهای جهانی بنیاد گذاشته شده اند را قبول ندارم، قبول نمی کنم.

در این دوره دو اتفاق در ابعاد جهانی تعیین کننده بود که قطعنامه به آنها پرداخته است. یکی اوکراین است. اوکراین به بورژوازی جهانی، بویژه در غرب، امکانی داد تا یک تعرض وسیع را به جامعه بشری راه بیندازد. از یک طرف با ورود روسیه به جنگ، عملا یکی از رقبای غرب وارد جنگ میلیتاریستی شد، به این سیاست رسمیت داد و تائید کرد که ملتاریسم جواب و راه حل معضلات میان قدرتهای است و من در این میدان هستم. در نتیجه میلیتاریسم و جواب و سیاست ملتاریستی تقویت شد، ناتو، که در حال زوال و انحلال بود، احیا شد و مسابقه تسلیحاتی وسیعی میان اساسا دول غربی به راه افتاد. جنگ در اوکراین و ورود روسیه به میدان میلیتاریسم از طرف دیگر به بورژوازی محافظه کار و راست در غرب امکانی داد تا با احیا تبلیغات دوره جنگ سردی و به نام خطر کمونیست، تعرض سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اجتماعی وسیع خود را علیه شهروندان در غرب به راه بیندازد. روسیه ای که از فروپاشی بلوک شرق دیگر خودش را با کمونیست تداعی نمی کند و تمام تلاش خود را برای ورود به کلوب ”جامعه جهانی“ غرب کرد، به نام کمونیسم و دستمایه تعرضی وسیع به از ادیهای سیاسی، اجتماعی و فردی و مدنی در غرب شد. شاهد بودیم که اسامی اساتید و دانشمندان روسی را از دانشگاه ها حذف کردند، مارکس را از دانشگاه ها حذف کردند، معلوم نیست مارکس چه ربطی به روسیه دارد. همه چیز منجمله ورزش و هنر را سیاسی کردند. و با این کار یک تعرض سیاسی جدی نه فقط به روسیه بلکه به حقوق فردی و اجتماعی مردم و شهروندان در غرب به راه انداختند و سیاست مخالفت با من، غرب، یعنی حذف از همه عرصه های علم، ادبیات و... تا هنر و ورزش و ... را به سیاست رسمی خود تبدیل کردند.

در ایندوره بورژوازی در غرب با دامن زدن به هراس، خطر جنگ و حمله روسیه به اروپا، موفق شد شهروندان خود را مرعوب و به دنباله رو سیاست خود تبدیل کند و این یک پیشروی جدی برای بورژوازی در غرب بود، چپ پارلمانی و رسمی را بیشتر و بیشتر به راست چرخاند و نیروهای راست محافظه کار را تقویت کرد.

مسئله یا بحران بعدی مسئله فلسطین یا نسل کشی در نوار غزه است. با توجه به اینکه حل مسئله فلسطین و حمایت از مردم فلسطین ریشه ای عمیق در میان مردم در غرب دارد، باعث عکس العمل و فضایی کاملا در نقطه متقابل با جنگ اوکراین شد. یک جنبش جهانی در حمایت از مردم فلسطین و علیه دولت اسررائیل به راه افتاد که همه مرزهای جغرافیایی، مذهبی، نسلی، نژادی و ... را شکست. جنبشی که اعلام کرد مهم نیست شما مسلمان یا یهودی هستید، مهم نیست در ایران با حکومتی متحد جریانات ارتجاعی و اسلامی در فلسطین است و از این قضیه سو استفاده می کند، زندگی میکنید، مهم نیست در مصر، یا ترکیه یا آمریکا و یا در اروپا، یا افریقا و یا ژاپن هستید، بعنوان یک جنبش جهانی نه فقط در دفاع از فلسطین ایستاد بلکه در مقابل نسل کشی، میلیتاریسم، در مقابل تعرض به آزادی های سیاسی و حاکم کردن استبداد سیاسی در قلب دنیای پیروز می ایستیم. این جنبشی بود که ما از آن بعنوان جنبش بیداری در غرب نام بردیم. روشن بود که در کشورهایمانند ایران، عراق، مصر و ... استبداد حاکم است. اما امروز به قوانین تازه تصویب شده و سیاست دولتهای عربی نگاه کنید، به برخورد این دولتها با شهروند منتقد و معترض و مخالف خود نگاه کنید، با ایران و سیاست و برخورد جمهوری اسلامی به مردم

معارض تفاوتی ندارد. بعنوان نمونه برخورد دولت و پلیس آلمان به ”کنفرانس فلسطین“ را نگاه کنید. مانند سپاه پاسدارن و بسیجی ها میریزند و کنفرانس را به هم میزنند، مردم را دستگیر میکنند و مورد ضرب و شتم قرار میدهند و سخنرانان چپ و سوسیالیست را در آلمان ممنوع الورود و ممنوع التصوير می کنند. این کاری است که جمهوری اسلامی با مخالفین درونی خود مانند خاتمی کرد. مانع ورود شخصیتهای سیاسی طرفدار فلسطین به کشور های خود میشوند. این دمکراسی پارلمانی است که در تقابل با آزادی سیاسی، اجتماعی و فردی و مدنی مردم در غرب ایستاده است.

این مشخصه دیگری است که قطعنامه سعی می کند که به آن عطف توجه کند. جنبش جهانی که با جنبش مثلا ضد جنگ با عراق فرق می کند. ممکن است که ابعاد میلیونی آن به اندازه آن موقع نباشد ولی مختصات و نقشی که در فضای سیاسی و قدرتهای ارتجاعی در غرب دارد، بسیار عظیم تر و عمیق تر است. جنگ امروز مردم در کشور های غربی با حکومتهای خود فقط بر سر حق مردم فلسطین نیست، این جنگ بر سر حق من در دفاع از انسانیت است. جنگ بر سر حق من، شهروند غربی، جنگ بر سر معیشت و تعرض بالا به زندگی مردم، جنگ علیه ساختار سیاسی در ابعاد کشوری و جهانی است. ما پیش تر هم گفتیم که مسئله فلسطین مهر خود را به رابطه مردم با حاکمیتها در غرب زده است. این مسئله تعیین کننده است و به بحرانهای سیاسی در جوامع غربی تبدیل دامن زده است. از این زاویه مهم بود که ما در این سند به این مولفه را بعنوان یکی از مولفه های تعیین کننده بپردازیم و به تاثیرات آن بر پولاریزاسیون سیاسی و زدن مهر خود نه فقط در خاورمیانه بلکه به جامعه غربی نگاهی بیندازیم.

زمانیکه که ما این قطعنامه را نوشتیم، موشک پراکنی ها بین ایران و اسررائیل اتفاق نیفتاده بود. هر چند این مسئله اتفاق مهمی است اما باید در همین چهار چوب به آن نگاه انداخت. بعنوان کشمکش هایی که در متن مسئله فلسطین و رقابتها و کشمکشهای قدرتهای ارتجاعی شکل می گیرد.

قطعنامه به اینکه دنیا هیچ وقت به اندازه امروز پولاریزه نبوده است، اشاره میکند و من فکر می کنم ما، بعد از فروپاشی بلوک شرق، در یکی از تعیین کننده ترین دوره های تاریخ مدرن جامعه بشری به سر میبریم. دوره شکل گرفتن قطبهای جدید قدرت در ابعاد جهانی، با بازیگران جدید، دوره تغییر شیفت از جهان تک قطبی تحت هژمونی آمریکا به جهان چند قطبی. دوره ای که این تغییر شیفت بسیار خونین تر و متلاطمتر از دوره جنگ سرد یا دوره کوتاه پس از فروپاشی بلوک شرق صورت میگیرد. دوره ای به همان درجه تعیین کننده که باید مختصات آنرا از پولاریزاسیونی که در تمام دنیا نه در صف قدرتهای جهانی بلکه و اساسا در خود جهان غرب، شناخت.

قطعنامه به ایران و طبقه کارگر ایران میپردازد. به اینکه طبقه کارگر در ایران با دست زدن به تحولی بنیادی در ایران، انقلاب سوسیالیستی خود، می تواند در ابعاد جهانی نقشی داشته باشد. ببینید منصور حکمت می گوید اگر سایه سوسیالیسم و یا ”خطر سوسیالیسم“ نباشد، جهان را به منجلابی تبدیل می کنند. ما امروز این منجلاب را می ببینم و فقط تصور کنید که یک قدرت سوسیالیستی هر چند کوچک چطور می تواند بر روی این جنبش ها و این بیداری و این ساختار شکنی تاثیر بگذارد و چگونه می تواند مایه تغییرات اساسی در پایین و در دنیا بشود و به نقطه امیدی برای طبقه کارگر جهانی تبدیل شود. اگر ایران و حزب ما نقشی دارد و وزنی دارد در تعیین تکلیف قدرت بابورژوازی در خود ایران است. دولت افریقای جنوبی یک دولت سوسیالیستی نیست و در رابطه با مردم خود ارتجاعی ترین سیاستها را پیش می برد، برای اعتراض به نسل کشی دولت اسررائیل به مکانیزمهای جهانی، دادگاه لاهه، متکی شده اما همین تعرض محدود توانست اعتماد به نفسی به مردم و جنبش جهانی حمایت از فلسطین بدهد. حالا تصور کنید که یک قدرت سوسیالیستی موجود بود و می توانست چه تاثیرات عظیمی را بر این جنبش و بر فضای سیاسی در جهان بگذارد. میتوانست چه کمکی به این جنبش با این پتانسیل بدهد و به نقطه امید و نقطه اتکایی در پیشروی های بیشتر تبدیل شود. اگر ما میتوانیم در اوضاع جهانی نقشی داشته باشیم و بر آن تاثیر بگذاریم، در ایفای نقش مان در ایران و نشان دادن این است که سوسیالیسم و سوسیالیستهای در قدرت می تواند چه منشاء امید و آینده بهتری برای بشریت باشد. تمام وزن و اهمیت طبقه کارگر ایران و ما کمونیستها در این جغرافیا این است که امکانش را داریم. می توانیم این نقش را ایفا کنیم و شرایط بیش از هر زمانی برای ما آماده است. دنیا آماده و تشنه یک راه حل رادیکال و انسانی برای برون رفت از این تباهی و انحطاطی است که به آن تحمیل کردند و متأسفانه شما شاهد یک جنبش کمونیستی قوی در دنیا نیستید. بر متن این اوضاع اهمیت ایفای نقش در ایران بیشتر و بیشتر می شود.

از شما می خواهم که به این قطعنامه رای مثبت بدهید.

در معرفی "قطعنامه درباره: ...

در مورد جنبش و خیزش انقلابی مهسا یا زنان در ایران، با هر نامی که به آن می‌دهیم، خیلی گفته و شنیده ایم. یک سال و چند ماه هم از آن گذشته است. حکمت این قطعنامه این است که بعد از این یک سال و خرده ای، و پس از اینکه اوضاع و این جنبش از آن اوج ش فروکش کرد، تبیین های مختلفی در مورد آن هست.

یک تبیین این است که آن جنبش شکست خورد و به هیچ کجا نرسید! مضمون جنبش یکباره تبدیل شد به اینکه به رضا پهلوی "رای می‌دهم" یا رای نمی‌دهم و .. یعنی تبیین هایی که خود جمهوری اسلامی تزییق کرد. تا به این برسد که این یک جنبش یک پارچه و متحد نیست! میدانی باز کرد مبنی بر اینکه، این جنبش مربوط "کرد" ها و جامعه کردستان است! میدان دیگری باز کرد برای پادشاهی خواهان که بگویند که اساسا جدال بر سر این است که: بگویی شاهزاده یا نگویی شاهزاده! یا بگوییم پرچم شیرخورشید یا نگوییم پرچم! تا جایی که در فضا هایی، نگفتن شاهزاده به رضا پهلوی را عملا ممنوع کردند و فضایی از ارعاب ایجاد کردند.

این ها بخشی از تبیین هایی است که داده شده است. در نتیجه همانطور که ما بارها گفته ایم ضرورت دارد که ما تبیین خودمان را، که تبیینی است که متکی به واقعیتی است که اتفاق افتاد، را بگوییم. این تبیین را بگوییم، راه کار و مسیرهای پیشروی مان را هم مطرح بکنیم. در نتیجه به این معنی حرف جدیدی نمی‌زنیم. اما ضرورت شفاف کردن تبیین مان این است که: پس از اینکه این همه خاک پاشیدند و در میان یک جنبش متحد و همبسته تفرقه ایجاد کردند، ما زبان آن جنبش واقعی باشیم که بود. جنبشی که عقب نشینی هایی تحمیل کرد! پیشروی هایی کرد! و در امروز در موقعیتی است که لازم است به رفع موانع پیشروی ش و راه فایق آمدن بر آن فکر کند.

از این نظر این قطعنامه دو قسمت دارد. یکی روایت ما است. که ما گفتیم این یک جنبش انقلابی بود و هست که رابطه جمهوری اسلامی را با کل جامعه، از سر مسیله زن، عوض کرد و اینکه این فروکش نکرده است و کل جامعه را تغییر داد.

یکی این است که روایت ما چی است و دومی این است که راه کار ما چی است؟

در نتیجه قرار ادان روایت ما در مقابل روایت راست و روایت جمهوری اسلامی. و روایت هایی که در فضا مجازی از طریق راست عظمت طلب گذشته پرست بشدت تزییق میشود و در فضای مجازی، در فضای خارج از کشور، در فضای میدیای عظیم، کل ماجرا را برده اند بر سر اینکه: داستان بر سر این است که شاهزاده برگردد، ساواک برگردد یا نه! گویا تمام این جنبش برسر این بوده است که برگردی به گذشته !

بهرحال ما گفتیم که این جنبش یک تحول تاریخی است که یک رکن ش، ضداسلامی بودنش است. یعنی جنبش دفاع از حق زن یک جنبش بشدت ضد اسلامی است. نه فقط به این خاطر که میخواهد حجاب را اختیاری بکند. به خاطر اینکه برای رفع حجاب ناچار است با یک موجودیت و اولین آپارتاید جنیسی در تاریخ معاصر، مبارزه بکند. و در این راه مجبور است کل حاکمیت اسلام را بکشد زیر ضرب. در عین حال، به حاکم واقعیت ایزکتیو، این جنبش چپ است. چپ، انقلابی و ماکزیمالیست است. چپ بودن آن را هم با این مولفه ها اندازه گرفته ایم: یکی اینکه بستر آماده ای که این جنبش در آن عروج کرد، یک بستیر چپ، کمونیستی و کارگری بود. قبل از خیزش انقلابی زنان، شما تحركات کارگری هفت تپه و قبل تر آن دیمه‌ا و خیزش آبان و .. را داشتید. این ها شرایطی را فراهم کرده بود! توازن قوایی را تغییر داده بود! که جنبش در دفاع از حق زن بر آن متن عروج کرد، نه بر متن تخاصمات نظامی و تهدیدات آمریکا و تحریم اقتصادی! بر متن یک تغییر توازن قوا عروج کرد که ان تغیر توازن قوا توسط گرایش کمونیستی طبقه کارگر و جنبش طبقه کارگر و خیزش های محرومین دیمه و آبانماه ، صورت گرفته بود. به این اعتبار چپ و رادیکال و ماکزیمالیست است.

دیگه اینکه: مطالباتش سراسری و جهانشمول و غیربومی است. مطلقا "اتنیکی" بنود. هرچند خواستند به بهانه اینکه این شعار از اول مال "پ ک ک" بوده است به آن رنگ اتنیکی بزنند که نتوانستند. خود آن جنبش جواب داد که مهسا دختر ایران است. از آذربایجان تا کردستان و تا خوزستان این جهانشمول بودن، غیر اتنیکی بودن و ماکزیمالیست بودن و سراسری بودن، پیش راست را عقب زد. و نشان داد که ما درست گفتم این جنبش چپ، ماکزیمالیست و انقلابی است.

در مورد عقب نشینی هایی که به جمهوری اسلامی تحمیل کرد! عقب نشینی هایی بود که هیچ راستی هیچ لیبرالی هیچ اصلاح طلبی و هیچ فمنیست اسلامی نه قادر بو و نه تصورش را میکرد که این عقب نشینی ها را بتواند تحمیل بکند. از جمله لغو گشت

ارشاد است و آزادی دوافکتو حجاب سر نکردن. این تنها و تنها حاصل یک خیزش انقلابی بود که این عقب نشینی ها را تحمیل کرد که هیچ لیبرال و هیچ راست و هیچ قوم پرست و هیچ ناسیونالیستی اساسا در مخیله ش هم نمی‌گنجد که همچون پیشروی های بتواند بکند. از این نظر جنبش انقلابی است و این دستاوردش است.

قسمت دوم قطعانامه مربوط به چشم انداز پیروزی جنبش حق زن است. که میگوید این چشم انداز در گرو این است که: یکم باید از مبارزه جاری ش دفاع بکند. هرجا به هر زن و دختری تعرض میکنند هرکجا در محل کار در کارخانه در ادارات هرکجا در خیابان .. سعی میکنند که این جنبش را عقب بزنند، دفاع از آن حق وظیفه ما (فعالین جنبش ما) است. این مبارزه ای جاری است که به هیچ بهانه ای نباید از آن عقب نشست. از درآوردن زندانیان از زندان تا جلوگیری از تعرض و بازپس گرفتن دستاوردهایمان، این وظیفه ما (جنبش ما) است که نگذاریم این اتفاق بیفتد.

دوم: آگاهی جنبش ت، در مورد مطالبات زنان، را بالا ببری. شما امروز (در این کنگره) شاهد هستید که در قرار هایی که به کنگره فرستاده شده است چقدر تمرکز هست بر سر مطالبات اثباتی ما در ابعاد و سیعتر حق زن در ایران! مستقل از محتوا، نشان میدهد که نیاز به این آگاهی چقدر زیاد است. در نتیجه آگاهی دادن به کل جنبش ت که مطالبه حق زن چی است، یک نیاز است. مثلا خیلی صحبت از این میشود که جنبش کارگری و جنبش حق زن چگونه وصل میشوند! خوب اگر جنبش کارگری را میخواهی به جنبش زنان وصل کنی، راهش این است که مثلا یک اعتراض کارگری بگویی که خواهان مرخصی بارداری، مرخصی نگهداری از کودکان برای والدین است که مطالبه طبقه کارگر است! اینجا ربطرا نشان میدهد! نه با اینکه "جنبش" بیا و من یک نماینده زن میآورم تا پیوند برقرار شود!

مطالبات طبقه کارگر ، مطالبات زنان در قانون کار، این ها را بیاور جلو، دو تا قطعنامه کارگری داشته باش که توش دو مطالبه زنان باشد از تعطیلی دوران قاعدگی بگیر تا مرخصی دوران نگهداری از کودکان که مال والدین است که هم زن است و هم مرد! این ها همه ش مطالبه طبقه کارگر است باضافه مطالبات اجتماعی. در نتیجه بالابردن خودآگاهی بعلاوه در مورد مطالبات است. مطالبات ما کمونیست ها، تمام مطالبات ما در مورد حق زن، از حجاب ش بگیر تا قانون کارش بگیر تا استقلال اقتصادی ش بگیر. همه این ها را آوردن و آگاهی بخشیدن . این یکی از وظایف مان است.

سوم: مقابله با جریانات درون حکومتی اپوزیسیون راست و فرصت طلب و کسانی است که "چپ و راست" میگویند جنبش شکست خورد! "دیدید هیچی نشد!" یکی از این طرف مثلا "خیلی چپ میزند" و میگوید حجاب خیلی مسیله ای نیست و دیگری میگوید که این هم که نشد سرنگون نشد.

مقابله با این نسخه های تزییق شکست و نشان دادن دستاوردهایت، نشان دادن سنگر های بدست آمده ات، و نشان دادن سنگر هایی که میتوانی فتح کنی، وظیفه ما است. خوب گشت ارشاد و گشت های مشابه را زدم کنار خیلی از مقررات بکن و نکن ها را عملا لغو کرده ام! چه کار های بیشتری میشود کرد! فکر کردن به این ها، طبعاً کار فعالین در محل است . این ها سیاستی است برای کمک به پیشروی و پیروزی این جنبش.

چهارم: تحکیم و تعمیق مبارزه جنبش حق زن با مبارزه طبقه کارگر است. میگویم جنبش کارگری، که از سوی خیابان تا تظاهرات تا سوی خانه تا سوی کوچه تا پشت خط تولید مطالبه دارد. و بخش زیادی از این مطالبات شامل مبارزه با بی حقوقی زن میشود. از مبارزه علیه ارتجاع افکار سنتی بگیر تا حقوق زنان در قانون کار. این ها را به مطالبه جامعه اضافه کردن یکی از وظایف ما است برای پیشروی.

مقابله با جریانات و احزابی که "چپ و راست" به این بهانه که این "زن کرد" است و آن "زن فارس" است، میخواهند مطالبات را تقلیل بدهند و تبدیل ش بکنند به امور دیگر. ما جنگی با لباس و فرهنگ و آواز خواندن مردم نداریم. اما اگر میخواهی این (جنبش) را تقلیل بدهی به اینکه لباس قشقایی بپوشد یا آن لباس دیگری بپوشد و لهله اش بکنی، دهها ارتجاع قومی و ارتجاع حکومتی هست که میاید و می برد. مال تو نیست. در نتیجه مقابله با این ها و نشان دادن اینکه این جنبش از اولش هم ماکزیمالیست بود و جهانشمول بود و غیر اتنیکی بود، مهم است. اختلافات جغرافیایی را ما به رسمیت می شناسیم تفاوت های استانی را ما به رسمیت می شناسیم اما ربطی به این گمراه کردن ندارد . این ها را باید باهاش مقابله کرد.

بخش دیگر: تلاش برای تامین رهبری گرایش سوسیالیستی است. ببیند جنبش زنان هم گرایش سوسیالیستی دارد هم گرایش لیبرالی و هم گرایش ماکزیمالیست و هم گرایش محدودگرایانه دارد. تلاش برای تامین رهبری گرایش سوسیالیستی، شرط پیشروی و پیروزی

کمونیست ۲۷۰

است. یک زن سوسیالیست، یک فعال سوسیالیست، در مورد مسیله زن چه میگوید! نه اینکه فقط چی تحلیل میکند. خوبه باید تحلیل کرد. اما چکار میکند؟ مثلا در کردستان چکار میکند! تو اگر یک زن سوسیالیست باشی، اگر یک فعال سوسیالیست باشی، در محل کارت در محل زندگی ت، تو چکار می کنی؟ چطوری خود آگاهی بقیه را بالا میبری! چطوری مقاومت میکنی، چطوری در مبارزات جاری دخالت میکنی؟ فکر و عمل کردن در این سطح باعث میشود که تو بتوانی گرایش سوسیالیستی در جنبش زنان را هرچه بیشتر تقویت بکنی و کمک ش کنی که شکل بگیرد.

آخر قطعنامه هم میگوید که حزب حکمتیست وظیفه خودش میداند که موانع پیشروی این گرایش را از پیش پا بردارد. کمک ش کند که این رهبری شکل بگیرد در عین حال کمک ش بکند که در همبستگی با جنبش طبقه کارگر و کل جنبش های اجتماعی که امروز هر روز سر معیشت و سر هزار و یک درد و گرانی و بیکاری در جامعه در جریان است، بتواند این را تامین بکند. این را وظیفه حزب حکمتیست قرار داده است.

بهرحال صحبت من در معرفی این قطعنامه تمام شد و پیشنهاد میکنم به آن رای بدهید و بخصوص این را بعنوان چهار چوبی که بتواند کمک بکند به آن رهبری گرایش سوسیالیستی که در جنبش زنان هست، در نظر بگیرید. من نمی گویم زنان سوسیالیست میگویم گرایش سوسیالیستی در جنبش حق زن که میتواند هم زن باشد و هم مرد و در هر سنی باشد! باید بتوانیم به آن شکل بدهیم و بتوانیم کمک ش کنیم که نقش رهبری ش را ایفا بکند. این وظیفه مهمی است برای جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی که دو رکن دارد. زنان و کارگری. و اگر ما بتوانیم در هردو آنها هژمونی را تامین بکنیم، میتوانیم فکر کنیم که راه پیشروی انقلاب کارگری را فراهم کردیم و تسریع کرده ایم.

اولین اصلی که کارگر باید

در رد و قبول یک قانون کار

در نظر بگیرد اینست که من

بعنوان یک عنصر آزاد در این

جامعه در سرنوشت خودم،

در محیط کار خودم، در تعیین

اینکه نیروی کارم را دارم در

ازاء چه میفروشم و در چه

شرایطی قرار است کار کنم و

غیره، چقدر سهم و نقش دارم

. اولین شاخص اینست که

کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و

یک شهروند صاحب اختیار ظاهر

بشود.

منصور حکمت

سقوط سنگین ...

در دورانی که نیروی کار شاغل و بازنشسته در حد یک چهارم خط فقر که بالغ بر ۳۵ میلیون تومان است حقوق می‌گیرند، تصمیمات مزدی ۱۴۰۳ ضربه‌ای بر معیشت و زندگی کارگران شاغل و بازنشسته وارد کرده و آنان را بیشتر از پیش به زیر خط فقر مطلق به عقب رانده است. طبق آمار دولتی با انباشت تورم دو رقمی در سال‌های اخیر، میزان ارزش پول کشور در طول ۴۵ سال، ۹۰۰۰ برابر کاهش یافته، یعنی قدرت خرید ۱۰۰۰ تومان در سال ۱۳۵۸ برابر قدرت خرید ۹ میلیون تومان امروز است. مواد خوراکی تنها کالاهایی هستند که حقوق‌بگیران می‌توانند بخرند و تورم آن به اضافه‌ی درمان، بدون هیچ تردیدی بالای ۸۰ درصد است. حالا حساب کنید تورم ۸۰ درصدی کجا، افزایش ۳۵.۳ درصدی مزد و مستمری کجا!

فقط برای مزدبگیران پول نیست!

درحالی که ۶۰ میلیون نفر از جمعیت کشور که شامل نیروی کار با احتساب خانواده‌هایشان است، به وضعیت فلاکت باری در معیشت، تغذیه، درمان و مسکن دچار هستند، بخشی از ثروت کل کشور در اختیار نهادهایی است که حتی مالیات نمی‌دهند و از کنترل و حسابرسی دولت خارج هستند اما جیب کارگران و مزدبگیران هر سال خالی‌تر می‌شود. از یکسو دستمزد واقعی در شرایط تورمی کاهش می‌یابد و از سوی دیگر، با افزایش انواع مالیات‌ها از جمله مالیات بر ارزش افزوده، بخش قابل توجهی از همین درآمد دوباره به جیب دولت برمی‌گردد. این در حالی است که در سال جاری، بودجه ی نظامی افزایش کلانی یافته است. و این در شرایطی است که اکثریت مزدبگیران و زحمتکشان زیر خط فقر مطلق و گرسنگی محض زندگی می‌کنند، بودجه ی حوزه های علمیه و سازمان تبلیغات اسلامی و لانه های فساد جمهوری اسلامی بیشتر از بودجه آموزش و پرورش است در بودجه ی امسال، میزان بودجه تخصیص داده شده به ۸۰ هزار طلبه حوزه، ۲۰ برابر بودجه اختصاص یافته شده برای بیش از ۱۴ میلیون دانش‌آموز آموزش و پرورش است. و باز این در شرایطی است که بازنشستگان این صندوق ۳۰ سال حق بیمه واریز کرده اند، در مقابل نه مستمری واقعی خود را حتی بموقع دریافت و نه از خدمات دیگر بویژه دربخش درمان بهره برده اند. بازنشستگان می گویند به دلیل نبود منابع، در زمان جراحی پزشک نداریم و در زمان تأمین دارو، بسیاری از داروها پیدا نمی‌شود و یا به مرور از شمول لیست داروهای بیمه شده خارج می‌شود. بازنشستگان خواهان امکانات درمانی بصورت رایگان هستند و می گویند طبق قانون الزام باید همه امکانات درمانی به صورت رایگان در مراکز ملکی سازمان باشد.

دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۳ هم مثل سابق بدون حضور نمایندگان واقعی کارگران درشورایعالی کارفرمایی و دولت تعیین شده است. سازمان تأمین اجتماعی مدعی است درباره افزایش حقوق بازنشستگان با مشورت اعضای کانون بازنشستگان اقدام کرده است درحالی که هیات مدیره کانون گفته است که «ما بیهیچوجه از این فرآیند مطلع نشدیم.» و اضافه کرده است که مستمری تعیین شده برای حتی ۱۰ روز اول ماه معیشت بازنشستگان کفایت نمی کند. در عین حال بازنشستگان به نحوه ی اجرای باقیمانده متناسب‌سازی اعتراض دارند و خواهان پرداخت فوری معوقاتی هستند که چندین ماه برای باقیمانده متناسب‌سازی، طلبکارند.

خالی کردن صندوق های بیمه و مستمری بگیران

دستبرد دولت به صندوق بازنشستگی سازمان تأمین اجتماعی، موضوعی آشکار برای همه است. بنا بر گزارش کانون عالی بازنشستگان تأمین اجتماعی، از سال ۱۳۵۴ تا امروز، بدهی دولت به سازمان تأمین اجتماعی بالغ بر ۸۰۰ هزار میلیارد تومان است. دولت تا کنون حاضر به واگذاری اموال و پرداخت دیونش به این سازمان نبوده و نیست. این دیون بر عکس سالانه افزایش می یابد. دولت نمی گوید مبلغ ۸۰۰ هزار میلیارد تومان برداشت از صندوق تأمین اجتماعی کجا رفته است؟ سرمایه های مالی صندوق دست کیست؟ اما بازنشستگان برای این سوال جواب دارند. بازنشسته ای می گوید، این دزدی آشکار و در روز روشن از اموال بازنشستگی است که ۳۰ سال حق بیمه پرداخته اند. هر سردار سپاهی که صبح زودتر از خواب بیدار شود، چمدانش را از سرمایه ی صندوق پر کرده و راهی لبنان، سوریه و یا عراق می شود تا هزینه ی نیروهای مزدور نیابتی اش را بپردازد. سردار رادان هم به این پول برای پرداخت مزد و پاداش نیروهای نظامی و امنیتی سرکوب و راضی نگه داشتنتشان نیاز دارد.

در بودجه ی سال ۱۴۰۳ هیچ مبلغی به پرداخت این دزدی و رد دیون دولت به سازمان تأمین اجتماعی اختصاص داده نشده است.

بیش از ۴۰ میلیون نفر از جمعیت کشور وابسته به اموال و سرمایه ای هستند که در صنوق های سازمان تأمین اجتماعی پس انداز و یا بصورت اموال سرمایه گذاری شده است تا به هزینه ی مستمری بگیران و تأمین غذا و دارو و درمان خانواده هایشان برسد. به این ترتیب بار اقتصاد ورشکسته ی دولت بر دوش طبقه کارگر شاغل و بازنشسته و افزایش ۵۰ درصدی مالیات ها بر گرده ی اکثریت زحمتکشان و مالیات دهندگان جامعه افتاده است.

جدال طبقاتی آشتی ناپذیر عمیق تر و گسترده تر می شود!

شرایط کار و زندگی طبقه کارگر شاغل و بیکار و بازنشسته، رابطه ی کارگر و کارفرما و دولت و مردم چنان عریان و آشکار است که نیازی به افشاگری نیست. هم کارگران و زحمتکشان بحقوق خود آگاهند و هم سرمایه داران و حکام شان در انباشت سرمایه و ملک و منابع و داراییهای جامعه و کنترل آن در دستان خود، ابایی دارند. اکنون بازنشستگان در خط مقدم مبارزه برای معیشت اند. اعتراضات و مبارزات بازنشستگان ستودنی است. سطح بالای آگاهی فعالین جنبش حق طلبانه و آزادیخواهانه ی بازنشستگان نه تنها به حقوق خود بلکه به حقوق و آزادیهای عمومی تر جامعه، دفاع از آزادی زن، علیه اعدام، خواست آزادی زندانیان و غیره بعلاوه ی پایداری و جسارت شان برای دیگر بخش های جامعه آموزنده است.

اما در این جدال طبقاتی بازنشستگان تنها نیستند. در جدال طبقاتی چند ده ساله تا کنون، حکام سرمایه به دلایل واضح قبضه ی قدرت و ثروت، دست بالا را داشته است. اکثریت مزدبگیران و زحمتکشان جامعه در جنگی که طبقات دارا تحمیل کرده، تاوان سنگینی پرداخته است. علاوه بر درد و مرگ ناشی از جنگ و کشتار و ترور و اعدام و شکنجه و سرکوب عریان، گرسنگی و فقر و گرانی و تورم، بیکاری گسترده، تراژدی کار کودکان، کولبری و سوختبری در گرمای سوزان و سرمای سخت و نفس گیر زمستان و در میان آتش گلوله گزمه های دولت در مرزها، تراژدی فرار از کشور، تراژدی اعتیاد ناشی از استیصال، تراژدی تن فروشی در خیابان ها و صف دختران و زنان بخت برگشته در اماکن شرع اسلام برای فروش موقت بدن به نام سیغه برای امرار معاش، کارتن خوابی، پشت بام خوابی، گورخوابی، طناب دار و اعدام، بازداشت و شکنجه و تجاوز...، همه و همه فلاکتی بیسابقه و تباهی جسمی و روانی دردناکی را به مزدبگیران و ستمدیدگان جامعه تحمیل کرده است.

اما در این شرایط سیاه و مرگبار، امید به تغییر و نه تنها امید، تصمیم و اقدام به تغییر در اعماق جامعه موج می‌زند. اعتراضات مکرر و مداوم بازنشستگان در شرایط کنونی نخواستہ و نمی خواهد افزایش ناچیز مزد و مستمری در سکوت و بعنوان پاداش و خیر خوش بپذیرد. و این امر و موضوع تنها این بخش گرسنه ی جامعه نیست. امر کل طبقه کارگر است. طبقه کارگر نمی تواند بگذارد این تعرض به سفره اش به نام افزایش دستمزد را بپذیرد. این افزایش دستمزد نیست این کاهش دستمزد در نتیجه ی گرانی و تورم و به حداقل رسیدن قدرت خرید زحمتکشان است.

نهاد کارفرمایی و دولتی شورایعالی کار، می تواند این موضوع را تمام شده قلمداد کرده و به آن دل خوش کند. اما طبقه کارگر شاغل و بازنشسته و دیگر مزدبگیران و زحمتکشان نباید بگذاراند این تعرض بيجواب مانده و سرنوشتشان در بن بست دالان های وزارت کار، شورای نگهبان، مجلس، شورایعالی کار، سازمان تأمین اجتماعی و غیره تعیین گردد. طبقات دارا و حاکم، مصمم به ادامه ی تعرض به کار و زندگی و معیشت و سفره ی اکثریت مزدبگیران و زحمتکشان جامعه هستند. آن ها برای این کار سازمانیافته و بدون تردید هستند و از تعرض آشکار ابایی نذازند.

در مقابل این قطب طبقاتی تبهکاران سرمایه و حکام شان، صف طبقه ی کارگر و مزدبگیران و مستمری بگیران، هم اکثریت عظیم و بی شمار است و هم ابزار قدرت در تولید و دراتحاد طبقاتی را در دستان خود دارند. امروز مساله معیشت نه موضوع جدا از هم بخش های جامعه مثل کارگران، بازنشستگان، فرهنگیان، پرستاران، زنان و دیگر زحمتکشان جامعه، بلکه امری مشترک و درد مشترک است. جدال بر سر معیشت و رفاه جدالی طبقاتی به وسعت اکثریت طبقات پایین جامعه علیه اقلیت حاکم بر سرنوشت مردم است. جویبارهایی هستند که اگر بهم بپیوندند، به رودخانه ی خروشانی تبدیل می شوند که بنیاد استثمار و ستم و تبعیض و سرکوب را از بیخ کنده و ویران می سازد. جنبش اکثریت مزدبگیران جامعه در همان حال پشتوانه ی جنبش آزادی زن، جنبش خلاصی جوانان، جنبش علیه اعدام و برای آزادی همه ی زندانیان است.

جامعه ما در یک دهه اخیر بارها کمر راست کرده و بنیان ظلم و ستم و بانی فقر و تباهی را به لرزه انداخته است. ما اندوخته های عظیم خیزش های توده ای و جنبش های اجتماعی را در تجارب

اعتصابات کارگری و اعتراضات و خیزش ها و جنبش های انقلابی داریم. کم تر مقطع تاریخ جامعه ی ایران، به اندازه امروز، شاهد یک صفیندی طبقاتی شفاف و مبارزه و تلاش طبقه ی مزدبگیر و زحمتکشان تهیدست زن و مرد و جوان و پیر با طبقه ی صاحب دولت و مجلس و قضات و دستگاه های نظامی و امنیتی در دفاع از معیشت و رفاه و زندگی و علیه تبعیض و ستم و نابرابری بوده است.

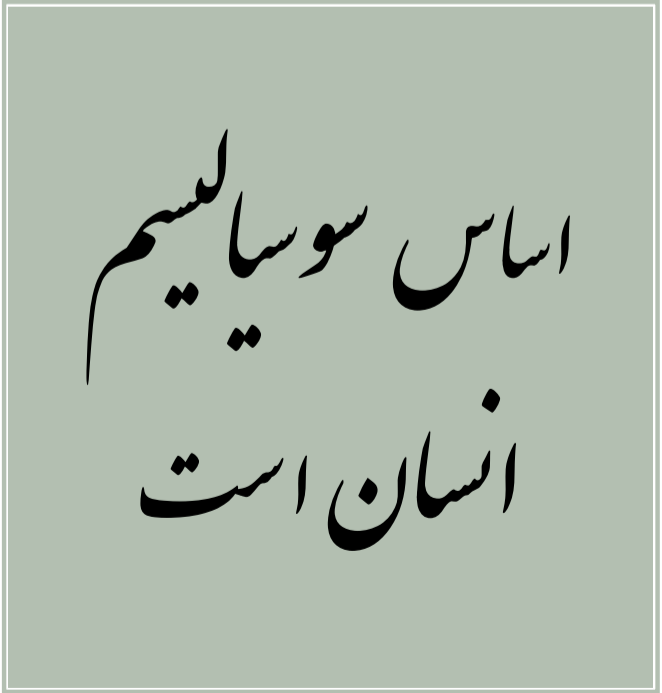
معیشت به معنای همه جوانب آن از قبیل (دستمزدها، سوبسیدها، بیمه بیکاری، بیمه های اجتماعی، مساله مسکن و دیگر نیازهای رفاهی مردم) چه در میان طبقه کارگر شاغل و بیکار و چه حقوق بگیران جزء و بازنشستگان و اقشار کم درآمد و فقیر اکنون مهمترین عرصه کشمکش بین جمهوری اسلامی در کلیت آن با طبقه کارگر و مردم زحمتکش است. جمهوری اسلامی این نظام سرمایه و دین حتی رسیدن معیشت به حد خط فقر را به یک رویا تبدیل کرده و پاسخگوی این وضعیت نیست. در وضعیت اقتصادی و سیاسی کنونی ایران بیکاری کم نمیشود، بیمه بیکاری نمیدهند. دستمزدها افزایش پیدا نمی کند. گرانی و تورم کاهش پیدا نمی کند. بیکاری و تورم و گرانی و فقر و زندگی زیر خط فقر تداوم خواهد داشت. مردم ایران در شرایطی که زیر منگنه اقتصادی و بیحقوقی سیاسی است، با تهدید و سرکوب و ترور و اعدام و زندان، کشتار جنگی هم می شوند.

در پاسخ به این وضعیت فلاکتبار اقتصادی و سرکوب سیاسی، قبل از هر چیزی مبارزه ی اقتصادی و برای رفاهیات در طبقه کارگر و در جامعه تشدید، گسترده تر، عمیق تر و بهم پیوسته تر می شود. جنبش معیشت و رفاه و جنبش های آزادیخواهانه ی مصمم جامعه ی ما، ابزارهای پیشروی به سوی پیروزی است. جامعه ی ما کمر راست کرده است. ما می رویم تا توازن قوا را به نحوی تغییر دهیم که یک بار و برای همیشه، بنیان فقر و گرسنگی و تبعیض و ستم و استثمار را بر کنیم و بانیانش را با همه ی ابزارهای فریب و سرکوب دولتی و مجلس و قضات و نظامیونش، به گور بسپاریم. ما می رویم تا جای طبقات را عوض کنیم. حکام سرمایه را پایین بکشیم و حاکمیت از پایین توده های کارگر و زحمتکش را برپا سازیم.

طبقه کارگر و کمونیسم اش در متحقق ساختن آرمان آزادی و برابری و سوسیالیسم و رهایی انسان از مشقات نظام تبهکار سرمایه داری وظیفه ی سنگین و تعهد تاریخی دارد. کارگران کمونیست می توانند این نیروی عظیم توده ای را به خشم بیاورند، به حرکت در بیاورند، انتظاراز خودش را بالا ببرند به نوعی که تصویری عالی و انسانی از زندگی داشته باشند. این انتظار از خود و تصویر بالاتر و انسانی از زندگی امروز در اعتصابات کارگری، اعتراضات بازنشستگان و فرهنگیان، جنبش آزادی زن و خلاصی فر هنگی جوانان و همه ی انسان هایی که منفعتی از نابرابری ندارند، بوضوح دیده می شود.

چشم انداز این وضعیت، برقراری جامعه ی سوسیالیستی است که کارگر و بازنشسته و کلیه ی مزدبگیران به انسان های آزاد از بردگی سرمایه داری تبدیل می شوند. سوسیالیسم، بشریت را به آزاد شدن از همه ی نکبت های جهان سرمایه فرا می خواند.

مظفر محمدی- اردیبهشت ۱۴۰۳ - مه ۲۰۲۴



کارگران جهان متحد شوید

داشته باشند، باز هم بخشی از جنبش این طبقه نیستند. در این باره مانیفست کمونیست نمونه‌ای بسیار روشن را پیش رویمان می‌گذارد.

میبینیم جریان‌هایی علیرغم اینکه از لحاظ فکری خودشان را سوسیالیست می‌خوانند و سوسیالیست می‌نامند، مانند سوسیالیستهای تخیلی و سوسیالیستهای حقیقی، سوسیالیسم بورژوازی و سوسیالیسم فئودالی و اما از طرف مارکس و انگلس بخشی از جنبش کارگری به حساب آورده نشدند، حتی آنها را ارتجاعی و بورژوایی قلمداد کردند. اما احزاب و جریان‌های دیگری که کمونیست نبودند و خود را سوسیالیست نمی‌دانستند، از دیدگاه مارکس و انگلس احزاب کارگری و بخشی از جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر به حساب آورده شدند. این مثال بسیار روشنی از ارزیابی جریان‌های سیاسی و اجتماعی بر مبنای اجتماعی‌نه بر اساس فکر و ایدئولوژی است.

بنابراین اساس ارزیابی ما نسبت به هر جریانی این است که در جامعه و در میدان سیاسی و در روبرویی‌های سیاسی در کجا ایستاده‌اند، نه بر اساس اینکه نام خود را کمونیست یا چپ گذاشته‌اند و یا اینکه در مورد خود چه می‌گویند. هیچ حزبی بر این اساس ارزیابی نمی‌شود که چگونه خود را معرفی می‌کند، بلکه اساس اینست که در جامعه و صف بندی‌های سیاسی کجا ایستاده است. مخصوصاً اینکه واژه چپ در دنیای امروز بسیار کاغذی است و به هیچ شیوه‌ای تعبیری از مارکسیسم و کمونیسم و حتی رادیکالیسم نیست. احزابی هستند که ادعای چپ دارند اما در انتها الیه راست جامعه جای گرفته‌اند. میتوان لیستی بلندبالا از نام این احزاب و جریانات را ردیف کنیم، سازمان زحمتکشان کردستان ایران تنها یک نمونه از اینهاست. مستقل از این برای نمونه به حزب شیوعی نگاه کنید، به خودش می‌گوید کمونیست، اما در میدان سیاسی همیشه دوش به دوش احزاب بورژوازی ایستاده و اینرا میتوان در تمامی سیاست‌ها، موضع‌گیری‌ها و عملکردهایش به وضوح دید. این جریان انتقادی بسیار رفرمیستی از سیستم و حاکمیت کنونی دارد، نهایتش خواستار سیستم انتخابات بورژوایی شفاف را دارد، میگوید فساد ریشه کن شود، نیروی پیشمرگه واحد و وطنی ایجاد شود و در حاکمیت شریک داده شوند. شعار اصلی آنها میهن آزاد و خلقی بختیار است. مبارزه طبقاتی و لزوم سوسیالیسم و انقلاب کارگری در دیدگاه این حزب هیچ جایگاهی ندارد. حزب شیوعی به همان شیوه احزاب بورژوایی به دیکتاتوری پرولتاریا می‌نگرد، بحث لغو مالکیت خصوصی و کارمزدی در دیدگاه آنها جایی ندارد، پس اگر اینطور است بر چه مبنایی این حزب بخشی از جنبش کمونیستی باید باشد؟! یا چرا باید در مقابل دیگر احزاب بورژوازی به آنها امتیاز داد؟

بی‌شک در میان احزابی که ادعای چپ و کمونیسم دارند، جریاناتی هستند که نوعی رادیکالیسم را از خود بروز می‌دهند، این باجی است که باید بپردازند، مادام از نام و اعتبار کمونیسم استفاده می‌کنند، ناچارند که موضع‌گیری‌هایی «چپ» از خود نشان دهند تا آنها را به کمونیسم شبیه سازد. برای نمونه دفاع از سکولاریسم هرچند ناپسند، یا به نوعی خود را مدافع حقوق زنان نشان می‌دهند، ناچارند به شیوه خودشان از «آزادی» و به قول خودشان از دموکراسی دفاع کنند، ناچارند بعضی مواقع در برابر سرکوب اعتراض کنند. بی‌شک در این موارد مجالی برای ما وجود دارد که از ناچاری آنها استفاده کنیم و به آنها فشار بیاوریم که موضع‌گیری رادیکالتری نسبت به مسائل و اتفاقات یا کاری مشخص مشترکی با آنها انجام دهیم، که بعداً در مورد شیوه این کار و پرنسیپ و قید و بندهایش صحبت خواهیم کرد.

اکنون بحث ما درباره استقلال صف طبقاتیست. از آنجا که ما بعنوان کمونیسم مارکس، بعنوان کمونیستهای کارگری نقد متفاوت تری از همگان نسبت به دنیای امروز و از کاپیتالیسم داریم، نقد ما از خود سرمایه داریست نه از عقب ماندگی‌ش، نه از وابسته بودنش، نه از غیر وطنی بودن آن، نه از سرکوبگری‌هایش، نه از تعدی استثمار و نهایت سوداندوزیش. ما به این نقد داریم که انسان مجبور است نیروی کار خود را بفروشد، ناچار است هر روز به دنبال خریدار نیروی کارش بگردد تا زنده بماند. ما منتقد این هستیم که جامعه به دو طبقه تقسیم شده است، اقلیتی استثمارگر و اکثریتی استثمار شده. ما نقد داریم از اینکه مردم بسیاری از گرسنگی میمیرند اما آن طرف تر مواد خوراکی را در انبارها مخفی می‌کنند تا قیمتش پایین نیاید. مردم زیادی گرفتار یک مریضی ساده هستند، آن طرف تر درمان و دکتر به فراوانی موجود است اما به این دلیل که پول ندارند امکان دسترسی را به آنها نمی‌دهند و می‌میرند. به هر حال ما جنبشی متفاوت هستیم و نقد متفاوت تری از وضع موجود و همچنین اهداف متفاوت تری در مبارزه داریم. برای رسیدن به اهدافمان به ابزار، سیاست، خط، تاکتیک و شیوه کار مخصوص نیاز داریم. به حزب مخصوصی نیاز داریم. هیچ حزب غیرکمونیستی و غیر کارگری در این نقد، سیاست و تاکتیک همراه ما نیست، به همین دلیل ما بر استقلال صف طبقاتی و تحزب کمونیستی اصرار می‌ورزیم. این یکی از اصول کمونیسم ماست و لازم است ما این تفاوت صف طبقاتی و



حفظ صف مستقل طبقاتی

اکنون من می‌خواهم نخست درباره حفظ استقلال صفوف طبقاتی بحث را شروع کنم. هر چنه امری روشن و واضح است که ما بر صف مستقل طبقاتی تاکید می‌کنیم. برای نمونه لازم به سند نیست که ما با احزاب بورژوازی در هیچ شرایطی هم پیمانی نمیکنیم و جبهه تشکیل نمی‌دهیم، اما این موضوع، تنها به این شکل روشن و آشکار نیست. در دنیای امروز چندین نوع کمونیسم وجود دارد، ما با جریانات متعددی از حزب و سازمان چپ روبرو هستیم که تحت نام کمونیسم فعالیت می‌کنند. بعلاوه جبهه و اتحاد عمل انواع مختلفی دارد. بسیاری مواقع احزاب بورژوایی نفس اینکه اسم جریان خود را چپ و کمونیست گذاشته‌اند، آن را مدرکی برای تفاوت آنها با بقیه احزاب بورژوایی میکنند، به یک سند تبدیل میشود که نوعی دیگر با آنها روابط داشته و کار مشترک و به قول مشهور اتحاد عمل با آنها بکنیم. شکی در این نیست که احزاب سیاسی در نهایت احزاب طبقاتی هستند، حزب سیاسی غیره طبقاتی وجود ندارد. حال هر اسمی که داشته باشند در نهایت یا حزب بورژوایی هستند و یا حزب خرده بورژوایی، یا کارگری هستند. این واقعیت هم عیان است که به دلیل نقش مهم کمونیسم در ۱۷۰ سال گذشته در مبارزه طبقه کارگر و مردم زحمتکش و بدلیل محبوبیت و تاثیر مثبت آن، بخشی از بورژوازی به منظور جلب نظر طبقه کارگر، حزب خودشان را تحت نام کمونیسم ایجاد کرده، بدون اینکه بخشی از جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر باشند.

به معنای دیگر، در دنیای امروز چندین نوع کمونیسم بورژوایی ایجاد شده است. بی‌شک این احزاب به منظور منطبق کردن کمونیسم با اهداف و عقاید خودشان، تئوری کمونیسم را دستکاری و تحریف کرده‌اند. همانگونه که منصور حکمت می‌گوید، «همه این "کمونیست‌ها"، یک یا هر دو ویژگی اصلی کمونیسم را تحریف کرده‌اند». دو ویژگی‌ای که در دو جمله ساده بیان شده است، یکم: کمونیسم علم شرایط رهایی طبقه کارگر است، مجموعه‌ای ایده، بنیاد و تئوری که بر مبارزه طبقه کارگر برای رهایی ناظر است. دوم: طبقه کارگر نمی‌تواند خود را رها سازد مگر اینکه تمامی بشریت را با خود رها کند. به هر کدام از کمونیسم‌های بورژوازی نگاهی بیندازید متوجه میشوید که یکی از این دو احکام ساده و اصلی و یا هر دو را تحریف کرده است، و آنرا تبدیل به کمونیسمی کرده‌اند که علم رهایی طبقه کارگر نیست. برای مثال مائوتسه دونگ آن را به علم رهایی دهقان چینی، استالین آن را به علم پیشرفت صنعتی که مد نظر ناسیونالیسم روس بود تبدیل کرد، در آمریکای لاتین به رهایی وطن یا رهایی از زیر سلطه امپریالیسم، متفکران چپ عرب آن را به علم رهایی وطن از زیر سلطه صهیونیسم، حزب شیوعی آنرا به علم ایجاد وطنی آزاد و ملتی خوشبخت و انواع دیگر تبدیل کرده‌اند.

دوم اینکه طبقه کارگر نمی‌تواند خود را رها کند مگر اینکه تمام بشریت را همراه خود رها سازد، نه به این دلیل که طبقه کارگر بسیار دانا، مهربان، احساسی و حتی انقلابی و غیره است، بلکه به این دلیل که، اگر بخواهد خود را رها سازد باید تغییر به وجود آورد و شرایطی را هموار سازد که اگر انجام گرفت دیگر استثماری وجود نخواهد داشت. بورژوازی انقلاب کرد تا خود را از قید و بند نظام فئودالی و پرداخت باج و خراج به امیر و پادشاه و اربابان رها سازد، بدون اینکه تمام جامعه را رها سازد. طبقه کارگر نمی‌تواند خود را رها کند بدون اینکه تمام بشریت را رها سازد، بدون اینکه بر هر نوع استثماری نقطه پایانی بگذارد.

بهرحال در جهان امروز با انواع احزابی روبرو هستیم که تحت نام کمونیسم فعالیت می‌کنند بدون اینکه به ویژگی‌های اساسی کمونیسم پایبند باشند. به این دلیل تنها انتخاب اسم کمونیسم دلیل بر نزدیکی به کمونیسم مارکس و کمونیسم کارگری نیست. بر همین مبنای اولین نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم این است که دیدگاه ما نسبت به طبقه کارگر و جنبش کارگری به طور عموم و جنبش کمونیسم کارگری به طور اخص، یک مسئله ذهنی نیست بلکه اجتماعی است. یعنی اینکه ما بر اساس ایدئولوژی و تفکر بر ویژگی طبقاتی احزاب حکم صادر نمی‌کنیم، مهم این است که از لحاظ اجتماعی به کدام طبقه و به کدام جنبش اجتماعی متعلق هستند، نه اینکه تفکر ایشان چی و چگونه است؟! افکار اگر ایرادی هم داشته باشند می‌توان چاره سرش کرد. بنابراین تمامی امیال و سنتهای درون جنبش کارگری افکارشان هر چه که باشد، بخشی از جنبش این طبقه هستند، اما آنهایی که در بیرون از این جنبش هستند حتی اگر اسم خود را کمونیست بگذارند و داعیه کمونیسم

صف مستقل طبقاتی و کار مشترک (اتحاد عمل)

سخنرای ریوار احمد در پلنوم ۲۶ کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری کردستان

نخست می‌خواهم توجه شما را به این نکته جلب کنم که من چهارچوبه وسیع و بازتری برای این بحث در نظر دارم، و ممکن است فراتر از تیتربحث باشد. در این راستا هم می‌خواهم به مجموعه نظراتی پاسخ دهم که از دیدگاه چپ روبه ما مطرح می‌شود و هم در مورد لزوم حفظ صف مستقل طبقاتی و کمونیستی صحبت کنم و هم نظر خود را در مورد کار مشترک با دیگر جریانات و احزاب بیان می‌کنم.

میخواهم توضیحی هم در مورد ضرورت این بحث بدهم. ما چه به منظور تحکیم انسجام فکری در صفوف حزب و جنبش خود و چه برای ترسیم دورنمایی روش از فعالیت‌اتی مان، لازم است پیوسته و مداوم فعالیتها و امورات خود را نگاهی دوباره کنیم، نا روشنی‌ها را روشن کنیم و جنبه‌های ضعیف فعالیتهای خودمان را جسورانه نقد کنیم. لازم است صفوف خود را از لحاظ فکری و سیاسی، منسجم تر کنیم و بعلاوه به نقد‌های نادرستی که از ما میکنند، پاسخ دهیم. مخصوصاً باید به این نقد و جمعبندی جواب دهیم که به اشکال مختلف، با نگاه به مشکلات و محدودیتهای که جنبش ما و تجربه ما با آن مواجه بوده است، این نتیجه‌گیری را میکنند که مبنای و خط فکری و سیاسی کمونیسم کارگری نادرست است. این موضوع کم و بیش مایه سوال و تردید در سطح چپ و شاید هم در صفوف خودمان سوالات و ابهاماتی را ایجاد کرده باشد. این جمعبندی و انتقادات نادرست لازم است هم در صفوف خودمان و هم در سطح عمومی جنبش کمونیستی و کارگری جواب بگیرند.

بحث من در واقع بحثی انتقادی در مورد نظراتی است که کار مشترک با دیگر جریانات، گروه و احزاب چپ و به اصطلاح کمونیست را، با رقیق کردن ماکسیمالیسم مارکسیستی، راهی برای قدرتمند کردن و نیرو بخشیدن به کمونیسم مطرح میکنند. این تفکر در صفوف خودمان هم وجود دارد و عملاً در این مورد مشکلاتی هم داشته‌ایم. برای نمونه آنچه که پارسال اتفاق افتاد در مورد جلسه‌ای که برای کار مشترک در اول ماه مه که سازمان زحمتکشان در آن شرکت کرد (اشاره به جلسه‌ای که قبل از اول ماه مه سال ۲۰۲۲ که از سوی حزب شیوعی کردستان فراخوان داده شده بود و در مقر این حزب برگزار گردید و چندین جریان از جمله حزب کمونیست کارگری کردستان و سازمان زحمتکشان کردستان ایران نیز در آن شرکت داشتند). میدانم که این ماجرا متأسفانه اتفاق افتاد و حساسیت لازم در موردش بخرج ندادیم و ضمناً رفقای ما از چند و چون شرکت دیگر جریانات حاضر در این جلسه اطلاعی نداشتند. اما اگر در این باره رهبری حزب روشن بود، بی‌شک با دقت بیشتری با این مسئله برخورد می‌کرد و در جلسه‌ای که اطلاع کاملی از جریانات شرکت کننده در آن نداشتیم، شرکت نمی‌کردیم. دیدیم که علیرغم اینکه حزب در این باره اطلاعیه توضیحی صادر کرد، اما همین مسئله به یک پروپاگاندا علیه حزب بدل شد. می‌گویم پروپاگاندا زیرا که اگر حزب در این باره اطلاعیه صادر نمی‌کرد و اعلام نمی‌کرد که این سیاست ما نیست که با آن جریانات و مشخصاً سازمان زحمتکشان جلسه بگیریم و کاری مشترک انجام دهیم، اگر حزب روشنگری نمی‌کرد که از حضور و شرکت دیگر جریانات درون این جلسه اطلاع نداشتند، اگر حزب اعلام نمی‌کرد که این موضوع خود تجربه‌ای شد برای برخورد دقیق تر با این نوع مسائل و اگر حزب روشن نمی‌کرد که در همین جلسه عملاً از ایجاد کمیته اول ماه مه با حضور این جریانات ممانعت کردیم، من به منتقدین شرکت ما در این نشست حق میدادم. اما بعد از اطلاعیه توضیحی و روشنگری حزب در مورد این نشست، اگر نقدی داشتند یا بایستی از اطلاعیه توضیحی حزب می‌کردند و یا دیگر "نقد" آنها میشد پروپاگاندا علیه حزب. به هر حال مهم این است که آنچه رخ داد سیاست حزب نبود، وگرنه من به سهم خود آن را قبول نمی‌کردم. بی‌شک آنچه رخ داد تجربه‌ای بود که باید از آن درس بگیریم، همانطور که در اطلاعیه حزب نیز آمده بود. اما نگرانی و نقد من از آن هم فراتر می‌رود، مشکل تنها سازمان زحمتکشان نبود، به نظر من با دیگر جریانات حاضر در همین جلسه نیز می‌بایست با دقت بیشتری برخورد می‌کردیم، پرنسیپ و معیار درست تری را در چنین اقدامی پیش رو قرار می‌دادیم. در خارج از کشور نیز در مورد کار مشترک باید سیاستی روشن داشته باشیم. باید ارزیابی دقیق و روشنی در مورد بلوک و همپیمانی که در میان چپ به طور عموم و مخصوصاً در درون چپ ایرانی رواج پیدا کرده، داشته باشیم.

صف مستقل طبقاتی ...

قطب بندی های طبقاتیش را روشن و برجسته کنیم. دقیقاً برعکس بورژوازی که تلاش می کند آنها را مخفی کند تا نشان دهد که همه مردم همدردند و اهدافی مشترک دارند، تلاش می کنند منافع خود را در قالب منافع عمومی مردم نشان دهند. اما در مقابل کمونیزم بر اختلاف منافع و استقلال طبقاتی و نهی بودن این نظریه که گویا همه مردم باید متحد شوند چون منفعتی و دردی مشترک را دارند، تاکید و اسرار می ورزد. ما می گوئیم نخیر جامعه دو بخش است که درد، رنج و محنت های متفاوت خود را دارد و کاملاً در مقابل هم هستند. منفعت بورژوازی بر اساس محتتهای طبقه کارگر بنیاد گذاشته شده و منافع طبقه کارگر نیز با کم کردن سود سرمایه میسر میشود. در میدان سیاست نیز به همین شکل است، صف این طبقات نیز که همه چیزشان ضد همدیگر است باید متفاوت باشد. منصور حکمت می گوید، طبقه کارگر و مردم این حق را دارند که تفاوت خطوط سیاسی را به روشنی ببینند تا بتوانند با آگاهی کامل آنها را ارزیابی کنند و آگاهانه انتخاب کنند. به همین منظور ما باید این امکان را فراهم کنیم که تفاوتهای خطوط و سنت های سیاسی را روشن و برجسته کنیم تا مردم بتوانند آگاهانه انتخاب خودشان را بکنند.

یکی از ویژگی های برجسته لنینیسم و حکمتیسم عبارت از حفظ صف مستقل طبقاتی و کمونیستی است. همه ما داستان بلشویسم و منشویسم را می دانیم، مدام بحث اتحاد دوباره این دو خط پیش کشیده می شد. اما برای لنینیسم خط سیاسی مستقل، تیز، دخالتگر و متمایز، حتی اگر اقلیتی اندک هم باشد مهمتر از اکثریتی بود که بر اساس سانتر و معدل گیری باشد. بعد از انقلاب فوریه و در نبود لنین نزدیک بود جشن اتحاد بلشویسم و منشویسم گرفته شود، اما او با نوشتن تزهای آوریل به میدان آمد و این نقشه را خنثی کرد. همه ما می دانیم که او در آن زمان نه تنها در اقلیت، بلکه حتی تنها ماند، اما با تاکید بر خطی تیز، رادیکال و متمایز کمونیستی از آوریل تا اکتبر توانست آن انقلاب بزرگ را سازماندهی و رهبری کند.

کمونیسم باید رادیکال باشد تا بتواند اجتماعی باشد

اما حفظ صف مستقل به این سادگی هم نیست که در دو کلمه بیان شود، انواع و اقسام شیوه و بهانه برای در هم شکستنش پیدا می کنند. من با توجه به وقتی که در اختیار دارم به تعدادی از بهانه و توجیهات اشاره میکنم. بعضی موقع و مخصوصاً مخالفین ما به این استناد می‌کنند که اگر می خواهید کمونیسم اجتماعی شود باید با جناح چپ بورژوازی همپیمان شد و کاری مشترک کرد، نزدیکی کرد. یعنی کار مشترک با دیگر احزاب را کار اجتماعی قلمداد میشود و اگر چنین نکردید به این معنی است که غیر اجتماعی، دگم، سکتاریست و خشک هستیم. راه اجتماعی کردن کمونیزم را در این می بینند که کمی کمونیسم خود را کم رنگ تر کنیم، تندرو نباشیم و طوری معامله بکنیم که بتوانیم با شماری از جریان ها کار مشترکی را انجام دهیم. در حالیکه کمونیسم خود با وجود پرنرنگی رادیکالیسم آن، قابلیت اجتماعی بودن را دارد. کمونیسم به شیوه تند و افراطی، ضد ستم و استثمار و نابرابری، ضد کاپیتالیسم و به شیوه تند و افراطی برابری طلب است و با اصرار افراطی بر آزادی زن و به شیوه‌ای تندروانه ضد ارتجاع و کهنه پرستی قابلیت اجتماعی شدن را دارد.

هر چقدر واضح تر بگوییم کمونیسم ضد استثمار است، برابری طلب است، مدرنیسم و انسان دوست است، که اینها هم همه ویژگی های پایه ای کمونیسم هستند، به همان میزان در میان طبقه کارگر و توده های زحمتکش بیشتر مورد پسند قرار می گیرد. بخش زیادی از چپ، رادیکالیزم را با بحث اجتماعی شدن نا همگون می بیند، آنها خیال می کنند یا باید رادیکال باشیم یا اجتماعی، فکر می کنند نمی توان هم رادیکال بود و هم اجتماعی، می گویند اوضاع عوض شده است ما هم باید کمی خودمان را با این شرایط جدید وفق دهیم. از دیدگاه این چپ رادیکالیزم اتوماتیکاً به معنی حاشیه شدن است. کل چپ حاشیه‌ای منصور حکمت را دگم، یک دنده و عمده کننده تفاوتها و حتی به اینکه در درون حزب کمونیست ایران گرایشات خیالی ایجاد می کند، متهم می کردند. تنها به این دلیل که او از یک مارکسیسم ماکسیمالیست و کارگری بدون هیچ کم و کسر صحبت می کرد و بعدها دیدیم که چطور عملاً تمامی گرایشات درون آن حزب، انواع حزب و جریان خود را ایجاد کردند و برنامه و پلاتفرمی از اساس متفاوت بنیاد گذاشتند. حتی ضد کمونیستی ترین جریان از درون این حزب سر بلند کرد، اما می گفتند منصور حکمت در مورد وجود گرایش اجتماعی مختلف در

درون این حزب اغراق و زیاده روی می کند.

بهر حال بحث ما درباره رادیکالیزم اجتماعی است، در واقع می توان ماکسیمالیستی ترین مارکسیست بود و در عین حال هم اجتماعی ترین باشید. کمونیسمی رقیق شده و نیم بند و حل شده در اوضاع کنونی، حتی اگر اجتماعی نیز شود دیگر کمونیست نیست، نوع دیگری از کمونیزمی است که ربطی به مارکس ندارند. نگاه کنید که کومله در کردستان ایران اجتماعی است اما متأسفانه دیگر کمونیست باقی نمانده، بنابراین این اجتماعی شدن دیگر چه سودی دارد؟ یکی از اصول اساسی کمونیسم مارکس و حکمت این است که کمونیسم باید همزمان هم رادیکال و هم اجتماعی باشد. تجربه نشان داده که این امر واقعی و بسیار امکان پذیر است. تجربه لنینیسم این را نشان داده، تجربه خود حکمتیسم این را نشان داده، منصور حکمت می گوید من طرفدار پرنرنگ ترین مارکسیسمی هستم که بتواند جهان دور و بر خود را از ریشه تغییر دهد. او برعکس تمامی چپ می گوید برای اینکه اجتماعی، قدرتمند و کارگری شویم، باید افراطی و ماکسیمالیست باشیم، خودش آن را تجربه و عملاً اثبات کرد.

رفقایی که در مقطعی که کومله به جریان مارکسیسم انقلابی پیوست حضور داشتند، تعریف می کنند، وقتی از لزوم مسلح کردن زنان صحبت شد، بحث برداشتن روسری زنان پیشمرگ مطرح شد، موقعی که موضوع تبلیغات بر ضد دین و ارتجاع مطرح شد، قبل از هر کس صدای اعتراض از درون صفوف خود کومله بلند شد. می گفتند: امکان پذیر نیست، نباید زن مسلح شود، نباید زنان پیشمرگ روسری بردارند، نباید ضد دین و باورهای توده ها حرف بزنیم. امکان ندارد که پیشمرگ زن به درون مسجد ها بروند و برای مردان سخنرانی کنند، مردم این را قبول نمی کنند و ... اما بعدها دیدیم که وقتی این امر و بسیاری مسائل دیگر عملاً در دستورکار قرار گرفت، بی شک بعد از شکستن موانع سر راه در درون خود کومله، تمامی این مسائل در مدتی بسیار کوتاه از طرف مردم مورد استقبال قرار گرفت و بسیار سریع اجتماعی شد. کمونیسم و کومله در کردستان ایران اجتماعی شدند دقیقاً به این دلیل که به شیوه ای رادیکال بر مبارزه طبقاتی پافشاری کرد، از حقوق برابر زن و مرد دفاع کرد، درست به این دلیل که با ملی گرایی سازش نکرد، با افکار ارتجاعی و کهنه پرستی توده‌ها سازش نکرد، درتقابل کارگر و بورژوا، طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی ملی نمایندگی کرد. آن تفکری را که می گفت به دلیل وجود ستم ملی، بورژوازی کرد و کارگر کرد منافع مشترکی را دارند مورد نقد قرارداد. درست بر عکس اعلام کرد که وجود ستم ملی دلیلی بر امتیاز دادن به حزب دموکرات نیست و ستم ملی آن حزب را انقلابی نمی‌کند!

بهرحال همانطور که حکمت می گوید ما یکی از آن مجموعه سازمان کمونیستی هستیم که بعد از بلشویک ها می خواهیم بر اساس رادیکالیسم و ماکسیمالیستی بودنمان اجتماعی شویم. میخوایم کمونیسمی ماکسیمالیست را اجتماعی کنیم. می خواهیم صحبت آخرمان را در مورد دین به باور جامعه تبدیل کنیم.

ما خود نیز این مسئله را تجربه کردیم که این کار شدنی است و می توان انجام داد. در تقابل سال ۱۹۹۵ با اسلامی ها آنرا تجربه کردیم که اگر آزادیخواهی و مدرنیسم و برابری طلبی ماکسیمالیست و رادیکال باشد، همانگونه که بخش مرتجع و عقب مانده جامعه عراق به تو حمله می کند، به همان شیوه نیز بخش زیادی از جامعه از نظراتت استقبال می کند. ما حرف هایی را در مورد اسلام زدیم که هرگز در کردستان زده نشده بود، جامعه برای چندین ماه به میدان تقابل اسلام و کمونیسم بدل شد، احزاب حاکم نیز از اسلامی ها دفاع کردند، به قول محسن کریم حتی حزب شیوعی در برابر اسلامی ها زانو زد. تمام احزاب بر علیه ما ایستادند و یکی شدند، نشریه ”به پیش“ را بستند و فریاد زدند که باید کمونیست ها را قتل عام و از شهر بیرونشان کنیم.

ده ها مسجد در خطبه های نماز جمعه با تحریک احساسات عقب مانده مردم، آنها را علیه ما شوراندند، میدبای احزاب از رادیو و تلویزیون تا نشریات و بیانیه ها را بکار انداختند که مردم را علیه ما بسیج کنند. اما حزب پیگیر و جسور بر حرف خود ایستاد، واقعا در آن دروه مسئله اصلی خود مطلب نبود(اشار به مطلب در نقد صریح به دیدگاه اسلامی نسبت به زنان است که در نشریه به پیش چاپ شود بود)، آنچه که مهم بود ایستادگی حزب بر گفتار و موضع گیری خود بود. آنچه که سرنوشت ساز بود جسارت کمونیستی رفقای حزبی بود که در مقر حزب اعلام کردند، مگر از روی جنازه ما رد شوند تا بتوانند مقر (دفتر) حزب را ببندند. نقش جسورانه رهبری حزب بود که عزمش را جزم کرد و حزب جسارت کرد تا اسلامی ها را در هم شکنند. مثلاً جسارت ”ظاهر

حسن“ بود که در مراسم اتحاد دو بخش بیکاران از عزم حزب و رهبری برای ایستادگی در برابری تمامی جبهه ارتجاع سخن گفت. این کار در آن دوره ابدا آسان نبود، براستی یک چالش و تعرضی بزرگ بود. اما همین که در این تقابل پیروز شدیم، تمامی سد و ترس از انتقاد کردن از دین و اسلام فروریخت. بخش زیادی از پیشروان جامعه در کنار ما قرار گرفتند، ده ها و کیل برای دفاع از کیس نشریه ”به پیش“ اعلام آمادگی کردند، ده ها اطلاعیه و بیانیه جمعی از سوی کارگران و مردم آزادی خواه و شخصیت ها و غیره در دفاع از ما صادر شد. از آن موقع به بعد دروازه باز شد که هر کس هر نقدی را نسبت به اسلام و دین دارد بگوید، در واقع نقد از دین اجتماعی شد. تمامی داستان انتقاد علنی از اسلام بدنبال این تعرض آغاز شد. این موارد، درستی این نظریه حکمت را اثبات کرده است که می‌گوید اگر می خواهید اجتماعی شوید، در دفاع از آزادیخواهی، برابری طلبی و مدرنیسم و در نقد هر نوع کهنه پرستی باید کمونیستی ماکسیمالیست و رادیکال باشید. بخش زیادی از آن جامعه این آرزو و اهداف را دارد، به رهبر و پیشروی احتیاج دارند که جلو بیاقتد تا مردم در پشت سرش صف ببندند.

صف مستقل و سکتاریسم

بحث سکتاریسم یکی دیگر از آن توجیهات است که در مقابل صف مستقل طبقاتی مطرح می شود. می‌گویند نباید آنقدر سکتاریست باشید که نتوانید با هیچ جریانی وارد کاری مشترک شوید. سکتاریسم بر اساس دیدگاه مارکسیسم به این معناست که منافع حزب را بر منافع طبقه کارگر ترجیح دهید، آنها آن دیدگاه را تغییر داده اند به اینکه، به جنبش های دیگر امتیاز دهید و احزاب غیر کمونیست را کمونیسم بنامید. میگویند، اگر می خواهید سکتاریست نباشید، باید با جنبش ها و جریانهای بیرون از جنبش خودت جبهه درست کنید و کار مشترک انجام دهید. اگر می خواهید سکتاریست نباشید باید احزاب کمونیسم بورژوازیی را کمونیست بدانی، باید با آنها کمینته، ائتلاف و شورا به اسم همکاری نیروهای چپ و کمونیست از دیگر جنبش ها درست کنید و بر کمونیست بودن جریانات غیر کمونیست اعتراف کنیم و با آنها بلوک درست کنیم. میگویند کمونیسم کارگری سکت و دگم است وبه جز خودشان کسی را کمونیست نمی دانند. به ما می‌گویند سکتاریست چون دیگر جریان و احزابی را که به ناحق اسم کمونیست را روی خودشان گذاشته اند را کمونیست نمی دانیم.

اما این موضوع هیچ ربطی به بحث سکتاریسم ندارد. تاکید بر تفاوت ها و اختلافات سیاسی و فکری واقعی حزبت با دیگر احزاب سکتاریسم نیست. اگر باور داری که خط فکری و سیاسی و نظرات حزبت درست است و بر همین اساس نیز بر آن نظرات تاکید و تلاش می کنی که در میان طبقه کارگر نهادینه شود، سکتاریسم نیست. سکتاریسم به این معناست که به جای اینکه مانند فعالی کارگری ظاهر شوید، بروی و همچون فعال گروهی خاص که منافع جدا از طبقه کارگر را دارد، ظاهر شوید. آخر چرا ما باید ناچار باشیم که کمونیزم بورژوایی را کمونیست خطاب کنیم، چرا باید مجبور باشیم جناح چپ جنبش ملی را کمونیست بنامیم؟! در غیر اینصورت ما سکتاریست می شویم! چرا اگر مائویسم، تروتسکیسم، استالینیسم و انور خوجه را کمونیست نمی دانی، به سکت و دگم شناخته می شوید؟! چرا وقتی می دانی حزب شیوعی که با هیچ معیاری کمونیست نیست، اگر با او ائتلاف نکنیم سکتاریست می شویم؟! کاملاً بر عکس، الفبای کمونیزم به ما یاد داده که واقعیت ها را به جامعه و طبقه کارگر بگوییم، اگر جریانی با خاک پاشیدن در چشم طبقه کارگر به خود می گوید کمونیست، ما باید واقعیت ها را بگوییم و پرده از ماهیت اصلی آنها کنار بزنیم. نباید به چپ غیر کمونیستی و غیر کارگری امتیاز بدهیم! کمونیسم مارکس و حکمت اینرا می گوید. این بخش مهمی از بحث استقلال صف طبقاتی است که لنینیسم و کمونیسم کارگری بر آن تاکید کرده است. اگر ما با جریانات خارج از جنبش خودمان هر نوع ائتلافی ببندیم ، در میان طبقه کارگر و توده های زحمت کش ناروشنی، سردرگمی و توهم درست کرده ایم.

درواقع با امتیاز دادن به دیگر جنبش ها، اجتماعی نمی شویم، بلکه ویژگی های خود را به مانند یک کمونیست از دست خواهیم داد. طبقه کارگر و مخصوصاً پرولتاریای صنعتی مدرن، به یک کمونیسم صریح، تیز و رادیکال احتیاج دارد. همانگونه که طبقه کارگر و جنبش و مبارزه‌اش پدیده ای اجتماعی است و به شیوه ای اجتماعی شکل گرفته، به همین شکل کمونیسم کارگری نیز به معنای عمومی خود، همچون خط، سنت و داده درون آن جنبش از اساس اجتماعی است و زاده مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری است. شاید ابهاماتی داشته باشد، شاید ناروشنی داشته باشد ←

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

صف مستقل طبقاتی ...

و شاید محدود نگری داشته شاید اما اجتماعی است. برعکس حاشیه ای بودن و سکتاریسم که داستان زندگی صدها جریان و سازمان چپ است، در اصل بخشی از سنت کار کمونیستی نیست. حتی اگر این سنتها در کار و فعالیت احزاب کمونیستی به چشم می خورد، به این دلیل است که به کمونیست ها تحمیل شده است، نتیجه سرکوب، خفقان و شکست هایی است که بر کمونیسم تحمیل شده است.

اگر می خواهیم کمونیسم ما در جامعه ریشه دار و اجتماعی شود، راهش این نیست که کمی از مارکسیسم خود را تقلیل دهیم، راهش این نیست که به ما می گویند کمونیسم تان را با شرایط وفق دهید، کمی کوتاه ببیاید و با آنهایی که به خودشان می‌گویند ”چپ و کمونیست“ کار مشترک انجام دهید. یا اینکه کسانی را که با وارونه نگاری به خودشان می‌گویند کمونیست، کمونیست بدانیم. ما می‌خواهیم مارکسیستی واقعی و ماکسیمالیست، صریح و رادیکال و خالص و تئوریک باشیم و در عین حال اجتماعی و توده ای شویم. اساس کمونیسم ما که از مارکس سرچشمه می گیرد، با دفاع پیگیر از کارگر، از زن، از آزادی و انسانیت و ایستادگی بی قید وشرط بر علیه ارتجاع، ستم و نابرابری امکان اجتماعی بودن را دارد. نگاه کنید جریانات بورژوازی علرغم اینکه علیه همه اینها هستند، اما در نهایت دورویی و فریب کاری خودشان را مدافعتش نشان می دهند تا در جامعه جایگاهی پیدا کنند، در حالیکه آز ادیخواهی، برابری طلبی و مدرنیسم ویژگی اصلی کمونیزم ماست. نباید تردید داشته باشیم از برجسته کردن افراطی این خسلت خود!

کار مشترک و جبهه مشترک راه بزرگ شدن نیست

چپ حاشیه ای بر این باور است که اگر مجموعه ای گروه و سازمان حاشیه ای متحد شوند یا کار مشترک انجام دهند می‌توانند حزبی توده‌ای و بزرگ را تشکیل دهند. از دیدگاه جمعی از چپ، به جای دست بردن به مکانیزم های اجتماعی بزرگ شدن و قدرتمند شدن، به این فکر می‌کنند که با اتحاد یا کار مشترک با گروه های هم شکل خود و حاشیه ای بزرگ شوند. در حالیکه اگر ده ها گروه حاشیه‌ای حتی اگر متحد هم شوند و کار مشترکی را انجام دهند، باز هم در حاشیه باقی می‌مانند و بیشتر حاشیه ای می شوند. حاشیه ای بودن ویژگی است، سنت و شیوه کار است، خط سیاسی و افق است. اگر از این خط و سنت و شیوه کار فاصله نگیرید باز هم در حاشیه خواهند ماند. مکانیزم بزرگ شدن از اساس چیز دیگری است، باید مکانیزم قانونمند بزرگ شدن و قدرتمند شدن را در دست گرفت تا بزرگ شد و آن مکانیزم جامعه است که مجال و اجازه می‌دهد که شماری از احزاب بزرگ و شماری نیز کوچک بمانند. باز هم این مکانیزم، جامعه است که اجازه می دهد جنبش وحریمان را گسترش دهیم و نفوذ پیدا کنیم و نیرو جمع کنیم تا انقلاب کنیم و قدرت را در دست بگیریم و برنامه خود را پیاده کنیم. چپ بریده از این مکانیزم، فکر می کند با کار مشترک، درست کردن جبهه و یا اتحاد در میان گروه‌های حاشیه ای از حاشیه ماندن نجات پیدا می کند و این بخشی از داستان زندگی این چپ است.

بهرصورت می خواهم بگویم که در دنیای واقعی بخشی از احزب و سازمانها حتی اگر کوچک هم باشند، می توانند اجتماعی و توده ای شوند و شماری هم نمی‌توانند. مسئله به این ربط دارد که هر حزبی به کجای جامعه وصل است؟ جنبش و پراکتیک کدام طبقه راه برجسته و نمایندگی میکند، در پیوند به کدام مشکلات و مسائل جامعه مربوط است و می خواهد به کدام معضل جامعه پاسخ بدهد؟ چقدر با مکانیزم اجتماعی شدن گره خورده است؟ تا جای که به کمونیست مربوط میشود به این بستگی دارد که چقدر برخطی تیز، متفاوت و رادیکال کمونیستی ایستاده است. این موضوع هم برای کمونیسم و هم برای جنبش های بورژوازی صادق است. به همین دلیل تعدادی از احزاب ناسیونالیست برای مدت کوتاهی اجتماعی و همچون کومله رنجبران و اتحادیه میهنی بزرگ می شوند و تعدادی دیگر هم ده ها سال وجود دارند اما هنوز در حاشیه اند، مانند زحمتکشان، حسک و پاسوک و دیگران. در مورد کمونیسم هم به همین شکل است.

هنوز این تفکر در کردستان مد است که فکر می کند به شیوه چپ غیر کارگری میتوان کمونیسم را بزرگ کرد و گسترش داد. تعدادی از چپ ها فکر می کنند اگر حزب خود را منحل کنند و سپس با معدل گیری با دیگران متحد شوند، می‌تواند پروژه جدید و بزرگی را بنیاد نهند. در حالیکه این روند ویران کردن آخرین دیوارهای تحزب کمونیستی است. این پروژه ای است که در سایه آن بسیار مشکل بتوان چهار کمونیست سازمان داده شده را در عالم واقع به دور هم جمع کرد. این پروژه آن بخش از چپ است که خود نمی خواهد و نمیتواند تحزب کمونیستی را عملی کند و اگر دیگران بخواهند آنرا انجام دهند، نگران می شود.

صف مستقل و کار مشترک

در نهایت و پس از همه این مباحث، این پرسش به میان می آید که آیا از دیدگاه کمونیسم مارکس و کمونیسم کارگری هر نوع کار مشترک کفر و رد شده است؟ آیا نمی توان در شرایط مشخص و با پرنسیب و مکانیزمی معقول با احزاب و جریان هایی که در بعضی مسائل موضع و نظر نزدیک به هم را داریم، کار مشترکی را انجام دهیم؟ مثلاً در مورد مسئله زنان و سکولاریسم و آزادی سیاسی و غیره؟ آیا نمی توان با احزاب و جریان هایی که تا حدودی مدافع حقوق زن هستند، حتی اگر به اندازه کمونیست ها هم پیگیر نباشند، برای ایجاد فشاری سیاسی بزرگ در یک اقدام خاص و مشخص، کار مشترکی انجام دهیم؟! و یا در مورد سکولاریسم و آزادی های سیاسی و مقابله با سناریوی جنگ قومی، مذهبی، تروریسم و ارتجاع اسلامی و بسیار مسائل دیگر به همین شیوه؟

بی شک کفر نیست و می توانیم با موازین و پرنسیب خاص خود این کار ها را انجام دهیم. اما قیل از بحث کار مشترک با دیگر جریان های خارج از جنبش کارگری، می خواهم به دو نکته اشاره کنم که در این چارچوب قرار نمی گیرد. یکم اینکه ما بمانند کمونیسم کارگری، با تمامی بخش، جریان و سنت های درون جنبش کارگری، نه فقط آماده کار مشترک هستیم، بلکه حتی ضروریست که ما برای این مسئله پیش قدم هم شویم. ما چون کمونیست باید تلاش کنیم بزرگترین اتحاد و انسجام را در درون طبقه و جنبش کارگری ایجاد کنیم. متحد کردن جنبش کارگری با تمام گرایش و سنت هایش وظیفه همیشگی ما کمونیست هاست. ما تنها جریان در درون جنبش کارگری نیستیم، طبقه کارگر به طور عموم در هر مقطع تاریخی انواع خط فکری، سیاسی و سنت مبارزاتی گوناگونی را در بر می گیرد. از آنارشیسیم گرفته تا سندیکالیسم و رفرمیسم تا سوسیالیسم و ... هر کدامشان هم بر هوشیاری سیاسی و سنت مبارزاتی این طبقه تاثیر گذار هستند. این گرایشات و سنن از رادیکال ترین آن گرفته تا محافظه کار تریشان بخشی از جنبش اجتماعی بزرگی هستند و هر کدامشان با دور و نقش خود به درد و محنت های این طبقه فکر می کنند و در اصل برای جواب دادن به این درد و رنج ها ایجاد شده اند. جنبش کارگری، جنبش مادر است و تمام این گرایشات را در بر می گیرد. جنبش کارگری از سوسیالیسم کارگری بزرگتر است، سوسیالیسم کارگری نیز از کمونیسم کارگری بزرگتر است و کمونیسم کارگری هم از حزب کمونیستی کارگری بزرگتر است. ما به مثابه کمونیست وظیفه داریم که کل جنبش طبقه کارگر و جنبش مادر را متحد، متشکل و افق دار کنیم و بزرگترین اتحاد طبقاتی را ایجاد کنیم. همانطور که قبلاً گفتم از دیدگاه کمونیسم، پایه اجتماعی مهمتر از تفکر است. برای ما آنچه مهم است این است که هر حزب و سازمانی از لحاظ اجتماعی به کدام بخش جامعه وصل است. اگر جریانی به طبقه ما تعلق دارد حتی اگر تفکرش ایراد هم داشته باشد، حتی اگر در نظرات آنارشیزت و یا سندیکالیست یا اسلام یا ناسیونالیست یا لیبرال یا هرچه که باشد، باز هم ما با او کار داریم، چون که درد طبقاتی و اجتماعی مشترکی را داریم. بعنوان مثال سازمانی کارگری، یک سندیکای کارگری یا اتحادیه کارگری که در دفاع از حقوق کارگران کوچکترین سنگری را ایجاد کرده است، حتی اگر زیر نفوذ افق و گرایش رفرمیستی یا ناسیونالیستی، لیبرالی و یا حتی اسلامی باشد، مثلاً من دیده ام که تشکل کارگران نفت بصره بیانیه خود را با بسم الله شروع کرده است، نماینده آنها در زمان اعتصاب وقتی که می خواست با رسانه ها صحبت کند با بسم الله شروع میکرد، اما هنوز از دید ما بدون هیچ شک و دودلی شایسته همکاری و شایسته حمایت هستند. چون از لحاظ اجتماعی به طبقه کارگر و جنبشش متعلق هستند و سنگری برای دفاع از حقوق کارگر ساخته اند. مهم اینست که در چه سنگر اجتماعی ایستاده است. این پایه اجتماعی بسیار مهمتر از اینست که حزبی غیره کارگری، اسم چپ و کمونیسم را روی خودش گذاشته است.

بهرحال این اولین نتیجه گیری است. با تمام جریانات و گرایشات درون جنبش کارگری (به طور عموم نه فقط در عراق و کردستان) از رفرمیست و سندیکالیست گرفته تا آنارکوسندیکالیست کار مشترک انجام می دهیم. خود انترناسیونال اولین نمونه و سند برجسته این اتحاد طبقاتی است. درست بر همین مبناست که در آن زمان سندیکالیست ها و آنارشیزت ها که بی شک کمونیست و سوسیالیست هم نبودند و یا باکونینست ها که از دیدگاه مارکس با کمونیزم ناهمگون بودند، اما چون بخشی از جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر در انترناسیونال اول شرکت کردند.

نکته دوم، در مورد جنبش های توده ای است. شرکت کردن همراه با جریانات دیگر در جنبشهای توده‌ای فرق می کند، شاید بدون اینکه با هیچ جریان خاصی در مورد کارمشترک صحبت کرده باشیم، در این نوع جنبش ها هم ما حضور داریم و هم دیگر احزاب. شاید در یک جنبش توده ای هم ما حضور داشته باشیم و هم حزب شیوعی و گوران و نسل نو و حتی شاید اسلامی ها هم حضور داشته باشند. مثلاً درجنبش ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ . بی شک هر جریانی تلاش می کند هژمونی خود را بر این جنبش حاکم کند و

کمونیست ۲۷۰

نقش دیگر جریان ها را حاشیه ای کند. ما هم همان کار را می‌کنیم اما شاید خارج از اراده ما احزاب دیگری هم باشند و نفوذ داشته باشند، مثل جنبش اعتراضی توده‌ای یا جنبش ضد جنگ و غیره. این مسئله در چارچوب کار مشترک قرار ندارد مگر اینکه در درون این جنبش ما با یک جریان یا چند جریان مشخص درون جنبش، برای سر انجام کاری مشخص با همدیگر همکاری کنیم، که این در چارچوب کار مشترک قرار می گیرد و شروط خاص خود را دارد.

پس از این دو نکته، به موضوع همکاری و کار مشترک با دیگر احزاب خارج از جنبش کارگری می پردازم. حقیقتاً من این را دلیل تعیین کننده نمیدانم که حزبی به خود میگوید چپ و کمونیست یا نه، مثلاً اصلاً مهم نیست که حزب شیوعی به خود بگوید کمونیست یا نه؟ کومله و چریک فدایی و غیره به خودشان بگویند کمونیست یا نه؟ من این احزاب را بر اساس پایه اجتماعی و اینکه در میدان سیاسی و اجتماعی و در عمل قضاوت می کنم نه بر مبنای اسمشان یا ادعایشان. بی شک رادیکال بودن مهم است، سکولاریسم مهم است مخصوصاً در خاورمیانه و دنیای عرب، دفاع از حقوق زن مهم است حتی اگر حزبی غیر کارگری و بورژوازی باشد و حتی اگر اسمش چپ و کمونیست نباشد، اما ضدیت با ارتجاع اسلامی و تروریسم مهم است و مقابله با جنگ ارتجاعی و امپریالیستی مهم است و ...

به هرحال در شرایط معین خود و بر اساس ارزیابی و وجود پدیده عینی، شاید اگر با احزاب اپوزیسیون مخصوصاً از جریانات رادیکال بر سر دفاع از حقوق زن، آزادی های سیاسی و مدنی و در مبارزه علیه تروریزم و ارتجاع اسلامی، جنگ ارتجاعی و غیره همکاری و کار مشترکی را انجام دهیم اما با چند شرط :

یکم؛ این نوع از کار مشترک با احزابی ارزش دارد که وزنی داشته باشند و کاری از دستشان بر آید نه فقط شعار بدهند. همزمان کار مشترک برای ما با احزاب سیاسی صاحب پرنسیب سیاسی و پایبند به معیار های سیاسی مدرن و انسانی ارزش دارد. مثلاً در هیچ شرایطی با جریانی قوم پرست مانند سازمان زحمتکشان یا باندهای مذهبی و اسلامی امکان پذیر نیست و حتی با آنها معاشرت هم نمی‌کنیم.

دوم؛ کار مشترک با جریانهای خارج از جنبش خودمان تنها در موضوعی مشخص و تک موردی معنا دارد. مثلاً صدور بیانیه ای بر سر حقوق زنان یا جدایی دین از دولت، آزادی های سیاسی یا مطالبات توده ای. شاید در شرایطی مشخص لازم بدانیم بیانیه ای صادر کنیم که از سوی دو یا چند جریان امضا شده باشد و این اقدام همان جا تمام میشود و هر جریانی به شیوه مستقل کار خودش را ادامه می‌دهد. یا مثلاً کمپین مشترکی در مورد مسئله ای مشخص یا سازمان دادن اعتصابی، یا برپا کردن میتینگ یا مراسمی. به هر حال در هر کار تک موردی و ایستادن در کنار یکدیگر و در یک سنگر نباید باشد و از همه مهمتر اینکه نفع آن برای جامعه و قدرتمند تر کردن فضای آزادیخواهی روشن باشد.

سوم؛ ما به خاطر هیچ کار مشترکی زیر بار کمونیسم شناساندن حزبی که ما او را کمونیست نمی دانیم نمی رویم. شاید حاضر باشیم بر سر موضوعی بیانیه ای مشترک به اسم هر دو جریان یا هر چند جریان صادر کنیم یا کار مشخص مشترکی با آنها انجام دهیم بدون اینکه تحت نام همکاری نیروهای ی چپ و کمونیست، بر کمونیست بودن جریانی غیر کمونیست شهادت دهیم.

چهارم؛ ما با جریانی خارج از جنبش طبقاتیمان کار مشترک سیستماتیک انجام نمی دهیم. منظور این است حاضر نیستیم تعهد سیاسی بر سر چارچوبی مشخص با جریان یا جریانهایی ببندیم که بگویم ما بر این مبنا به شیوه ای سیستماتیک و در این میدان کار مشترک می کنیم.

پنجم؛ ما کار ارگانیزه (سازماندهی شده) مشترک با احزاب خارج از جنبش خودمان انجام نمی دهیم. منظور از ارگانیزه این است که ارگان و تشکل مشترکی را با جریان های خارج از جنبش خودمان درست نمی کنیم مثل کمیته، شورا، بلوک و غیره

ششم؛ همچنین با احزاب خارج از جنبش خودمان کار مشترک ادامه دار انجام نمی دهیم. مثلاً با جریانی توافق کنیم که مبارزه بر ضد اسلام سیاسی یا در میدان جنبش زنان، کاری مداوم و ادامه دار را به شیوه مشترک انجام دهیم. هر کدام از این موارد با صف مستقل طبقاتی طبقه کارگر ناهمگون است و در درون طبقه کارگر و توده های زحمتکش باعث سردرگمی و توهم می شود. چطور امکان دارد روزی بگویی فلان جریان ناسیونالیست است و روزی دیگر به اسم نیروی چپ و کمونیست کمیته، بلوک یا شورا با او درست کنیم؟! چگونه ممکن است از طرفی از غیر کارگری و غیر کمونیست بودن فلان جریان صحبت کنی و از طرف دیگر به شیوه ای سیستماتیک در کنارش قرار بگیری و کار مشترکی انجام دهید؟ چطور امکان دارد از طرفی به او بگویی بورژوایی یا کمونیسم بورژوازی و از سوی دیگر سنگر یا تشکل یا ارگان مشترکی را با او درست کنی؟ این دیگر اپورتونیسم و فرصت طلبی است و

←

قطعنامه درباره

اوضاع بین المللی

مصوب کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری حکمتیست(خط رسمی)

جهان و بویژه در کشورهای غربی وجوه دیگری از این مقاومت است. مقاومتی که فرصت و امکان شکل گیری یک قطب رادیکال در شکل دادن به آینده بشری را برجسته تر از همیشه در مقابل جهانیان قرار داده است.

۴- در ابعاد سیاسی پس از سی سال تعرض راست محافظه کار در غرب و تبدیل شدن چپ و سوسیالیسم غیرکارگری به زائده و حاشیه راست سنتی و محافظه کار، امروز شاهد تغییرات مهمی در مقاومت در جوامع غربی هستیم. سربلند کردن مجدد جنبش کارگری مستقل از چپ پارلمانی و سوسیال دمکراسی، بیرون آمدن طبقه کارگر و فضای سیاسی جنبشهای اجتماعی از زیر هژمونی چپ پارلمانی و عقب راندن تعرض راست به دستاوردهای سیاسی- اجتماعی-اقتصادی جامعه بشری، تغییر مهمی در صف بندی های سیاسی در جوامع غربی است. ریختن آخرین توهمات در جوامع غربی نسبت به ساختار سیاسی و «دمکراسی پارلمانی»، مقابله با تعرض سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی احزاب و جریانات سنتی، شکلگیری جنبشهای ساختارشکنانه در غرب، روند بازگشت و خلاصی از «اسارت سیاسی-ایدئولوژیک» را در قلب «جهان آزاد» به نمایش میگذارد.

هیچ دوره ای مانند امروز تناقض موجود میان نیاز های جامعه بشری با اقتصاد کاپیتالیستی برجسته نبوده است. هیچ زمانی مانند امروز گنبدیگی نظام سیاسی، نه فقط در کشورهای استبداد زده که در «جهان آزاد»، برای جامعه بشری روشن نبوده است. هیچگاه دولتها، پارلمانها و احزاب پارلمانی و نهادهای بین المللی چنین از مشروعیت نیفتاده بودند.

۵- امروز در صحنه جهانی دو بحران مهر خود را چه بر کشمکش ارتجاع جهانی برای تقسیم مجدد جهان و تغییر توازن قوا و چه بر فضای سیاسی و اجتماعی جهان و بر شکل دادن به یک بیداری اجتماعی - سیاسی جامعه بشری زده است. جنگ در اوکراین و نسل کشی در فلسطین، جهان را وارد دور دیگری از تحولات سرنوشت ساز، در صف قدرتهای جهانی و در صف بورژوازی و طبقه کارگر، در صف قدرت های حاکم و مردم تحت حاکمیت، کرده اند.

الف: جنگ اوکراین، اعلام ورود یکی از قطب های جهانی، روسیه، به مسابقه میلیتاریستی ناتو برای شرکت در «مدیریت جهان» بود. جنگی که از یکطرف صف بندی های سیاسی و کشمکشهای جدید را در صف بورژوازی جهانی شکل داد و از طرف دیگر بحران و معضلات اقتصادی بویژه در اروپا را تشدید کرد. سیاست دول غربی در قبال این جنگ، کمک های وسیع تسلیحاتی، مالی و سیاسی به اوکراین و دمیدن در آتش جنگ همراه با گسترش هزینه های نظامی و تسلیحاتی خود با توجیه «خطر حمله روسیه به اروپا» علاوه بر تشدید فضای جنگی، فشار اقتصادی بر طبقه کارگر و اکثریت مردم در سرتاسر جهان را به سرعت افزایش داد. جنگی که گسترش آن میتواند جامعه بشری را در معرض نابودی قرار دهد.

جنگ اوکراین در فضای سیاسی منجر به تقویت راست برتری طلب اروپایی شد. به بهانه این جنگ بورژوازی غرب تمام تلاش سیاسی، اقتصادی و نظامی خود را برای احیا هژمونی از دست رفته خود و بازگشت به جهان دوقطبی و شکل دادن به بلوکی با هویت و مختصات ایدئولوژیکی و سیاسی مشترک در مقابل «دشمن مشترک» تحت عنوان «روسیه هراسی» کرد. تبلیغات سیاسی -

کمونستی به این نتیجه رسیدند که چهار بیانیه مشترک آماده کنند و سپس برای دیگر جریانها بفرستند که اگر موافق بودند آن را امضا کنند. این بیانیه ها در مورد حقوق زن، آزادی های سیاسی، جدایی دین از دولت و حقوق مردم زحمتکش کردستان بود، اینکه بعدها نتیجه آن به کجا رسید نمیدانم . اما تنها در مورد صدور ۴ بیانیه توافق کردند.

دوم: تقابل با آنچه که منصور حکمت اسمش را ”سناریوی سیاه“ نامید. همگی می دانید که منصور حکمت در مورد تهدید و نگرانی یک سناریو از این قبیل در ایران بحث کرد، بیانیه ای برای جلوگیری از این سناریو آماده شد و برای جریان هایی که احتمالاً علیه این سناریو هستند فرستاده شد که امضا کنند، هیچ جریانی آن را امضا نکرد و این کار همانجا تمام شد.

مورد سوم که من شخصا حضور داشتم، حزب حکمتیست قبل از انشعابش، از کومله سازمان کردستان حزب کمونیست ایران خواست که مشترکاً یک اعتصاب عمومی در کردستان فراخوان و سازمان دهند که آنهم سر نگرفت.

چهارم: بازم هم در زمان حزب حکمتیست قبل از انشعاب، منشوری را برای سرنگونی جمهوری اسلامی آماده و برای دیگر جریان ها

۱۱

ایدئولوژیکی جنگ سردی و ضد کمونیستی، تلاشی در این راستا و بخشی از دستور کار بورژوازی غرب و امریکا برای احیا موقعیت سیاسی- ایدئولوژیک از دست رفته خود در جهان بود. تلاشی که علیرغم خسارات عظیم، قادر نشد خلا ایدئولوژیک موجود در صف بورژوازی جهانی به سرکردگی آمریکا، را پرکند.

ب: کشتار مردم فلسطین، از یک سو هراس جهانیان از گسترش میلیتاریسم عریان را بدنبال داشت و از سوی دیگر موجب به میدان آمدن میلیونها نفر در سراسر جهان علیه جنایات جنگی دولت اسرائیل و میلیتاریسم غرب شد. جنایات هیئت حاکمه اسرائیل در غزه، با حمایت کامل آمریکا، سراسر جهان را به میدانی برای پایان دادن همیشگی به حیات «امپراطوری» جنگ و میلیتاریسم تبدیل کرد. پایان دادن به مسابقه میلیتاریستی که رهبری آن در دست بورژوازی غرب است، عملا در دستور کار بشریت در سراسر جهان، و بخصوص در خود جوامع غربی، قرار گرفت. نسل کشی در نوار غزه به شکلگیری یک جنبش جهانی در دفاع از مردم فلسطین با زیر پا گذاشتن همه مرزهای جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی منجر شد. هیچگاه به اندازه امروز، جنبش های سیاسی - طبقاتی در سراسر جهان، چنین به هم پیوسته نبوده اند.

۶- دفاع از مردم فلسطین علیه نسل کشی دولت اسرائیل در غزه یک جنبش توده ای جهانی برای مهار کردن میلیتاریسم و ماشین کشتار با تکیه به قدرت مردمی را به میدان آورده است. امروز دفاع از مردم فلسطین به اعتراضات علیه ریاضت اقتصادی و فقر و بیکاری، علیه تعرض به آزادیهای سیاسی و اجتماعی، علیه سیاستهای میلیتاریستی، به مخالفت با دولت های خودی از خاورمیانه تا اروپا و آمریکا گره خورده است.

جنبش جهانی دفاع از مردم فلسطین آغاز بیداری مردم بویژه در غرب، آغاز فروریختن آخرین توهمات و اعتماد به دمکراسی غربی، به ساختارهای سیاسی در غرب، به قدرت و مشروعیت نهادهای بین المللی و آغاز پایان دوره مسخ بشریت بویژه در «جهان آزاد» بود.

۷- جهان امروز، جهانی پولاریزه شده تر، با صف بندی های شفاف تر طبقاتی- سیاسی است که میدان وسیعی برای دخالت بشریت را چه در ابعاد جهانی و چه محلی، باز کرده است. بازکردن راه پیشروی جنبش های جهانی، منطقه ای و کشوری در مقابل نه تنها خراب شدن بار سقوط سرکردگی بورژوازی غرب به رهبری آمریکا بر جهان، بعلاوه برای پایان دادن به بن بست و شکست میلیتاریسمی که رنگ خود را به سراسر جهان زده است، کار یک قطب چپ، کمونیستی، کارگری و انترناسیونالیستی است. هیچ دوره ای مانند امروز ورشکستگی اقتصادی- سیاسی و انحطاط ایدئولوژیک و اخلاقی بورژوازی چنین عریان نبوده است. ورشکستگی و بی اعتباری که همزمان پتانسیل عظیم کمونیسم کارگری را به نمایش میگذارد. هیچ دوره ای مانند امروز نیاز به یک کمونیسم قدرتمند و اجتماعی برجسته نبوده است. کمونیسم در دنیای واقعی بار دیگر شانس تاریخی پیدا کرده است.

۸- طبقه کارگر و کمونیسم آن در ایران یکی از آماده ترین بخشهای این گردان جهانی در شکل دادن به یک صف انترناسیونالیستی قدرتمند علیه میلیتاریسم، جنگ، ناامنی، فقر، تخریب محیط زیست و انحطاط است. هر درجه پیشروی یک آلترناتیو کارگری در بعد سیاسی و اجتماعی، یک آلترناتیو رادیکال و آزادیخواهانه در ایران، بی شک میتواند نقش برجسته ای در باز کردن راه پیشروی طبقه کارگر و بشریت متمدن در جدال با بورژوازی جهانی ایفا کند.

فرستاده شد که امضا کنند اما هیچ جریانی آنرا امضا نکرد و قضیه فیصله یافت. در طول تاریخ با سند می توان نشان داد که مشخصاً و روشن این چند کار انجام گرفته است.

به نظر من آنچه که اکنون درمورد کار مشترک در میان چپ ها رواج پیدا کرده است که گویا به این شیوه می توان قطبی چپ و کمونیستی قوی شکل داد، نه تنها هیچ ربطی به کمونیسم مارکس و کمونیسم کارگری ندارد، نه تنها راهی برای قویتر کردن چپ و کمونیزم نیست، بلکه الگویست برای در هم شکستن ماکسیمالیسم و بلند پروازی کمونیزم و انحراف از خط مستقل و متفاوت و پیشرو مارکسیستی. در حالیکه قدرتمندتر شدن و موفقیت کمونیزم به برجسته شدن چون خطی مستقل، تیز، رادیکال و متفاوت بستگی دارد.

***اصل مطلب به زبان کردی است، با تشکر از رفیق آسوسه‌های که آنرا به فارسی ترجمه کرده است**

ادامه صفحه ۱۰

→

۱- طی چند دهه گذشته جهان صحنه تلاطم ها، بحران های اقتصادی و سیاسی، جنگهای ویرانگر با مخاطراتی بسیار خطرناک برای بشریت بوده است. تلاطم ها و بحران های ناشی از تغییرات در صفتندی و آرایش بورژوازی جهانی که مهر خود را بر چهره سیاسی- اقتصادی و اجتماعی آینده جهان زده است.

امروز جهان در مسیر تقسیم مجدد قدرت و شکلگیری جهانی چند قطبی با بازیگران متعدد و بلوکهای متنوع و سیال است. بحران سازی های دائمی، جنگ های پی در پی، تروریسم دولتی و غیر دولتی، میلیتاریسم عریان و لجام گسیخته، همه و همه بخشی از مقاومت بورژوازی غرب در مقابل تغییر آرایش در صف بورژوازی جهانی است.

تغییر آرایش سیاسی- اقتصادی جهان طی سی سال گذشته، همزمان گسترده ترین تعرض ها به ارزشهای اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و فرهنگی و دستاوردهای بشریت در قرن بیست را در جوامع غربی به همراه داشت و همزمان حاکمیت قدرت های ارتجاعی مذهبی و قومی را به بخش های محروم جهان و بخصوص در خاورمیانه، تحمیل کرد.

۲- بن بست اقتصاد کاپیتالیستی، سلب مسئولیت کامل دولت در قبال زندگی و رفاه شهروندان، تعرض به آزادیهای فردی، به دستاوردهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و ارزشهای انسانی، سقوط استانداردهای زندگی مشخصه «جهان پیروز» است. انحطاط کامل سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی و اخلاقی بورژوازی، بن بست الگوی رشد اقتصاد کاپیتالیستی مدل «بازار آزاد» و عنان گسیختگی سودآوری سرمایه در تعرض به تمام ملزومات زندگی بشر، از معیشت میلیاردها نفر تا تخریب محیط زیست و سرباز کردن عمیق ترین شکاف های فقر و ثروت در سراسر جهان، و بالاخره شکست و بن بست «دمکراسی پارلمانی» از مشخصه های دیگر جهان امروز است.

در اوج جهانی شدن سرمایه داری، در دل رشد سریع تکنولوژی و ثروت، ادامه حیات و بقاء فیزیکی معضل صدها میلیون انسان از کشورهای جنگ زده آفریقا و آسیا تا اروپا و آمریکاست. جهانی که مشخصه اصلی آن «شکست کمونیسم» و پیروزی «دمکراسی غربی» بود، برخلاف وعده های بورژوازی در «جهان پیروز» نه منشاء ثبات، آرامش، رفاه و امنیت، که منشاء بی‌ثباتی، اغتشاش، استیصال، جنگ، ویرانی، نا امنی و گسترش فقر و محرومیت و عظیم ترین ابعاد تخریب محیط زیست، در سرتاسر جهان است.

۳- طی یک دهه اخیر جهان صحنه جنبشهای اجتماعی بود که روند سیاسی در جوامع مختلف را شکل داد. مقاومت بشریت متمدن در مقابل تعرض بورژوازی در همه عرصه های زندگی، از مقابله با ریاضت اقتصادی تا ایستادن در مقابل تعرض به آزادی های سیاسی و فردی، از تقابل با میلیتاریسم لجام گسیخته تا مقابله با زدن رنگ قومی و مذهبی به زندگی و مبارزه آنها، مقابله با تعرض فکری، ایدئولوژیکی و فرهنگی و تحمیل عقب نشینی به جامعه بشری، مشخصه دیگر جهان امروز است.

مقابله طبقه کارگر و مردم محروم علیه فقر در اروپا، آفریقا، امریکا، هند، آسیا و خاورمیانه و گوشه ای از مقاومت جهانی علیه ریاضت اقتصادی و تعرض به دستاوردهای جنبش کارگری است. انقلابات بهار عربی، جنبش های اعتراضی در خاورمیانه و تحركات انقلابی در ایران، عقب راندن ارتجاع قومی و مذهبی در خاورمیانه و آفریقا، جنبش دفاع از مردم فلسطین در سرتاسر

صف مستقل طبقاتی ...

در سطح جامعه خوش باوری و توهم ایجاد می کند.

در این باره لازم است بگویم که در طول تاریخ جنبش ما از دوره مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری، من تنها چهار مورد سراغ دارم، چهار مورد در طول چهار دهه، که جریان ما به شیوه ای حساب شده و اصولی برای کاری مشترک با جریانی خارج از جنبش خودمان قدم برداشت.

قبل از اینکه به این چهار مورد بپردازم، لازم است اشاره کنم که جریان ما بر همین اساس در خارج کشور دهها بار با تشکل و احزاب و شخصیت های بیرون جنبش کارگری کار مشترک تک موردی کرده که جریانات مختلفی در آن حضور داشته اند. در جنبش های زد جنگ و علیه میلیتاریسم و قلدری، شرکت کرده است که جریانات گوناگونی در آن حضور داشته اند، مانند جنبش ضد جنگ، حمایت از جنبش انقلابی مردم در ایران و جنبش حمایت از مردم فلسطین و علیه بربریت اسرائیل. اما چهار موردی که اشاره کردم:

یکم: در دوره حزب کمونیست ایران، منصور حکمت و هیئتی از راه کارگر و وحدت کمونیستی در مورد کار مشترک نشستی را برگزار کردند، در نهایت هیئت حزب کمونیست تنها با هیئت وحدت

قطعه‌نامه درباره

کمونیستها و تحولات انقلابی در ایران

مصوب کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری حکمتیست(خط رسمی)

۱- جامعه ایران شاهد وسیعترین اعتراضات توده ای، اعتصابات کارگری و تجمعات افشار مختلف مردم برای رفاه و آزادی، برای جامعه ای امن و مرفه و علیه جمهوری اسلامی بوده است. اعتراضاتی که در ادامه در خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ با پرچم آزادی زن و برابری و عدالت و سرنگونی جمهوری اسلامی، حاکمیت را به لبه سرنگونی سوق داد و مهر خود را بر سیمای سیاسی و اجتماعی جامعه کوبید.

۲- علیرغم اینکه خیزش انقلابی ۱۴۰۱ قادر به تعیین تکلیف نهایی با حکومت نشد، اما توازن قوا میان طبقه کارگر، زنان و اقشار محروم جامعه با جمهوری اسلامی را کاملاً تغییر داد و سنگر‌هایی را فتح و عقب نشینی هایی را به حکومت تحمیل کرد.

سیمای کنونی جامعه ایران و رابطه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه با جمهوری اسلامی قابل مقایسه با پیش از خیزش ۱۴۰۱ نیست. عقب راندن فضای اسلامی و قوانین مذهبی، لغو دو فاکتوی پوشش اجباری، بالا رفتن اعتبار و جایگاه زن در تاروپود جامعه، بالا رفتن وزن اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر و امید به نقش این طبقه در تحولات آتی، تحمیل حق اعتراض و تجمع، آزادی انتقاد و بیان و...، و فلج شدن نیروهای سرکوب، گوشه هایی از دستاوردهای مردم آزیدخواه در این دوره است.

خیزش توده ای ۱۴۰۱ و ادامه اعتراضات انقلابی در جامعه ایران، شکست ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در مقابل مردم انقلابی را مسجل، انشقاق و تردید و ریزش درونی در صفوف جمهوری اسلامی را افزایش و مردم آزادیخواه را در موقعیت به مراتب بهتری در مقابل حاکمیت قرار داده است.

۳- تلاش همه جانبه جمهوری اسلامی برای تحمیل شکست به مردم آزادیخواه، با هدف مرعوب کردن جامعه و بهبود موقعیت حاکمیت، شکست خورده است. امروز ما با مردمی متوقع تر، حق به جانب تر، آگاه تر و متحد تر و حکومتی ضعیف تر روبرو هستیم. جدال طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه، زنان و نسل جوان در اشکال مختلف با حاکمیت برای رفاه عمومی، آزادی و عدالت اجتماعی، علیه فقر و استثمار و زن ستیزی به وسعت جامعه ادامه دارد. این جدال مستقل از فراز و نشیبهای آن سر باز ایستادن ندارد و این دو صف در مقابل هم صف آرایی کرده اند.

جدال با جمهوری اسلامی و تلاش برای سرنگونی آن به پولاریزاسیون سیاسی- طبقاتی در جامعه، در صفوف مردم و جنبشهای سیاسی و نیروها و احزاب آن، دامن زده است. در کنار تلاش جمهوری اسلامی برای بقاء و توسل به همه ابزارها از سرکوب و ارباب تا عقب نشینی و پرهیز از رودروئی مستقیم با مردم، جدال اپوزیسیون راست و کمونیستها، بر سر نوع و نحوه سرنگونی، آلترناتیو آتی و برای کوبیدن مهر خود بر سیر تحولات در ایران تا اکنون ادامه دارد. سه نیروی اصلی در این جدالها و تحولات آتی، علاوه بر جمهوری اسلامی به عنوان نیروی حاکم، دو نیروی راست بورژوایی و کمونیستها در اپوزیسیون هستند. نیرووهایی که کماکان امکان زدن مهر خود بر تحولات آتی و سرنوشت جامعه را دارند.

الف: جمهوری اسلامی علاوه بر سرکوب و عقب نشینی، اساسا در عرصه های اجتماعی و فرهنگی، از یک طرف تلاش میکند بخشی از جامعه را «خنثی و راضی» نگاه دارد و از طرف دیگر با استفاده از رقابت های جهانی، شکاف های بین المللی و منطقه ای و از جمله فاجعه نسل کشی اسرائیل در غزه، جامعه را تحت انقیاد نگاه دارد و پایه های نظام را حفظ کند.

قبول دو فاکتوی لغو حجاب، «شل کردن» برخی قوانین مذهبی و محدودیت ها، عقب نشینی است که به امید کاهش فشار جنبش خلاصی فرهنگی و خنثی شدن بخشهایی از جامعه و نیروهای سیاسی که با جمهوری اسلامی صرفا مشکل فرهنگی و مذهبی دارند، صورت میگیرد.

از طرف دیگر دامن زدن به تبلیغات جنگی و پروپاگاندا ناسیونالیستی و بلند کردن پرچم «ایرانیت» و نقش بین المللی جمهوری اسلامی تلاشی است جهت در هم شکستن مقاومت پائین در مقابل تحمیل فقر و گرانی بیشتر و در انتظار نگاه داشتن جامعه.

این شرایط از طرفی اپوزیسیون راست، از ناسیونالیسم عظمت

طلب ایرانی تا ناسیونالیستهای کرد و جریانات قومی، را خلع سلاح میکند و بخشی از پایه اجتماعی این نیروها را در جدالهای آتی با جمهوری اسلامی خنثی خواهد کرد و از طرف دیگر ناسیونالیسم شرق زده و غیرسلطنتی در ایران را، در درون و بیرون از حاکمیت، دنبال‌ه رو خود و مدافع «محور مقاومت» میکند. بازنده این تلاش ها نیروهای مختلف ناسیونالیست در اپوزیسیون اند، اما هر درجه موفقیت جمهوری اسلامی در این تلاش به پولاریزه شدن بیشتر صفندی های سیاسی و اعتراضی جامعه و جنبش سرنگونی منجر میشود.

ب: اپوزیسیون راست بورژوایی که در مقطع کوتاهی با اتکا به امکانات وسیع رسانه ای، فضای سیاسی و تبلیغی در داخل و خارج را اشباع کرده بود، به دلایل داخلی و بین المللی در زدن مهر خود بر فضای سیاسی و اعتراضی در جامعه ناتوان ماند. این اپوزیسیون از تبدیل جنبش انقلابی در ایران به دستمایه و امکانی برای دخالت دول غربی و به اهرمی برای تبدیل خود به آلترناتیو مطلوب این دولتها، در این دوره شکست خورد. اپوزیسیون راست علیرغم عقیم ماندن تلاش هایش در زدن رنگ ملی، قومی و مذهبی به زندگی و جدال مردم برای آزادی و رفاه، در تحمیل خود بعنوان آلترناتیو مورد قبول اکثریت و بالاخره تلاش در تقلیل آزادیخواهی و برابری طلبی مردم به بازگشت به گذشته یا آزادی پوشش محلی و...، هنوز یکی از نیروهایی است که شانس زدن مهر خود بر تحولات آتی در ایران را دارد.

نیروهای این اپوزیسیون علیرغم اختلافات درونی خود، بعنوان یک بلوک در مقابل جنبش آزادیخواهانه مردم ایران برای رهایی و بویژه در مقابل طبقه کارگر و جدال آن علیه نظام اقتصادی- سیاسی حاکم خواهند ایستاد. از دست دادن پایه های اجتماعی این نیروها از طرفی ظرفیت و پتانسیل آنان در دست بردن به سیاستهای مخاطره آمیز را بالاتر میبرد و از طرف دیگر نیاز آنان به توافق با بخشهایی از حاکمیت را تشدید میکند. نقطه قدرت و یا شانس این اپوزیسیون نه پایه اجتماعی قوی و موثر که کمکهای دولتهای غربی و با اتکا به امکانات عظیم مالی و رسانه ای و جذب بخشهایی از حاکمیت به خود خواهد بود.

پ: طبقه کارگر و جنبش کمونیستی، علیرغم عدم موفقیت در تبدیل شدن به نیروی رهبری کننده خیزشهای توده ای، منجمله ۱۴۰۱، اما مهر خود را به رادیکالیسم عمومی در جامعه زده است. امروز آزادی و برابری در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، از آزادی بیان و تشکل تا برابری کامل زن و مرد و رفع تبعیض از مردم بدلیل اعتقادات مذهبی و پیشینه قومی و ملی و گرایشات جنسی، با کمونیسم (بعنوان نماینده چپ) تداعی میشود.

عقب راندن تلاش بورژوازی، در حاکمیت و اپوزیسیون، برای دامن زدن به انشقاق در صفوف طبقه کارگر و مردم محروم، عقب راندن راه حلها و آلترناتیوهای بورژوایی و ...، بدون نفوذ وسیع چپ و بطور ویژه سوسیالیستها ممکن نبود. پرچم این مقابله در خیزش ۱۴۰۱ آزادی زن، رفاه عمومی و اداره شورایی بود که به عنوان یک جنبش سراسری، در جدال متحدانه با دشمن در قدرت و حاکمیت، همزمان هر نوع تقسیم بندی های کاذب ملی، ناسیونالیستی و مذهبی را به حاشیه راند.

امروز طبقه کارگر و کمونیستها، بیش از هر زمانی نیازمند متحد کردن سایر بخشهای جامعه زیر پرچم رادیکال خود هستند. هر درجه پیشروی جنبش بخشهای محروم جامعه برای معیشت و رفاه، و موفقیت های جنبش آزادی و رهایی زن، سیر پیشروی طبقه کارگر در جدال های آتی و سرنوشت ساز را تسهیل و آن را ممکن میکند.

۴- تحولات آتی در ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی، با پولاریزه شده فضای سیاسی و اجتماعی در جامعه و رودرویی مستقیم تر جنبشها و نیروهای سیاسی و در دل رویدادها و صف بندی های جهانی، روندی پیچیده و چند وجهی خواهد داشت. آینده و سرنوشت جامعه اساسا به وزن یا قدرت هریک از سه نیروی اصلی، یکی در قدرت و دو نیرو در اپوزیسیون، در زدن مهر خود به تحولات آتی در ایران بستگی دارد. سایر نیروهای چپ و میانه یا در حاشیه قدرت حاکم یا در مدار دو نیروی اپوزیسیون و اساسا حول دو

کمونیست ۲۷۰

جنبش سیاسی ناسیونالیسم و کمونیسم نقش ایفا میکنند.

- جمهوری اسلامی قادر به پیروزی در مقابل جنبش توده ای برای خلاصی از حاکمیت فقر و استبداد و تبعیض یا مستاصل و خانه نشین کردن میلیونها مردم تنشه آزادی و برابری که قدرت خود را در خیزشهای اخیر دیده اند، نیست. جمهوری اسلامی قادر به دادن امتیاز اقتصادی به طبقه کارگر و مردم محروم نیست و ادامه عقب نشینی ها در عرصه اجتماعی و فرهنگی در جامعه ای که مردم از هر عقب نشینی به نفع خود و برای پیشرویهای بعدی استفاده میکنند، تیغ دولبه ای است که بقاء جمهوری اسلامی را تهدید میکند. تنها شانس و امکان جمهوری اسلامی، استفاده از شکاف های منطقه ای و بین المللی برای ساکت نگاه داشتن جامعه، ایجاد شکاف در صف متحد مردم و خارج کردن آنها از صحنه و بالاخره «خریدن وقت» به امید برون رفت از بن بست است. امری که تا امروز نه تنها جنبش برای خلاصی از جمهوری اسلامی را متفرق نکرده است که عقب هم نزده است.

- اپوزیسیون بورژوایی با توجه به اولا فضای سیاسی رادیکال در جامعه، وزن طبقه کارگر و گرایش سوسیالیستی آن، سمپاتی عمومی جامعه به راه حل رادیکال چه در پروسه سرنگونی و چه در آینده جامعه (اداره شورایی) بیش از هر زمانی به ایجاد شکاف در صف متحد مردم و خارج کردن آنها از صحنه سیاسی و جدال بر سر قدرت، اتکا به فضای میلیتاریستی و دخالت مستقیم ارتجاع جهانی در تحولات آتی متکی است.

تحركات این اپوزیسیون علیه چپ و میدانداری دوره ای آن، هرچند محدودیت های زیادی را به سیر پیشروی تحمیل کرد، اما چپ بودن فضای عمومی جامعه، ضدیت اپوزیسیون بورژوایی با خواسته ها و آرمانهای مردم معترض و انقلابی، را برجسته تر نشان داد. تبدیل جدال راست و چپ به جدالی سیاسی- اجتماعی در دل خیزش ۱۴۰۱ و دست رد این خیزش به سیاستها، آلترناتیوها و شخصیتهای اپوزیسیون بورژوایی، مانع جدی و اصلی قدرتگیری اپوزیسیون راست در تحولات آتی است.

- کمونیستها بدلیل اولا قدرت و نفوذ گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر و دوما سمپاتی عمومی به سیاستها و آلترناتیوی که طرح کرده است، از نظر اجتماعی و جنبشی مهمترین نیرو محسوب میشود. امروز جای پای این کمونیسم در نگاه رهبران کارگری به قدرت و وزن این طبقه چه در جامعه و چه در تحولات اجتماعی و سیاسی قابل مشاهده است. نفوذ و سمپاتی به سیاستهای کمونیستی در سایر بخشهای جامعه، از زنان تا فرهنگیان و بازنشنگان و...، در شعارها، مطالبات و جدال های آنها، غیر قابل انکار است.

نقطه ضعف این جنبش بیش از هر چیز به موقعیت کمونیستها و عدم آمادگی فعالین کمونیست طبقه کارگر و حزب ما، به عنوان بخش متحزب آن مربوط است. این تحولات یک بار دیگر نشان داد که انقلاب آزادیخواهانه در ایران نیاز به آمادگی کمونیستها و طبقه کارگر به عنوان رهبر تحولات جامعه دارد. آنچه امروز جمهوری اسلامی را سر پا نگهداشته است، نه قدرت حاکمیت بلکه ضعف و کمبود جنبش ما و حزب ما به عنوان کمونیستهای آن است.

۵- کنگره تاکید میکند یکبار دیگر امکان و دریچه پیروزی طبقه کارگر و کمونیسم، اینبار با اتکا به نفوذ سیاسی و اجتماعی آن در جنبش کارگری و جنبشهای اجتماعی دیگر، با اتکا به سمپاتی عمومی به آلترناتیو آن در ابعاد اجتماعی باز شده است.

۶- شرط لازم عبور دادن سالم جامعه از تندبپچههای مختلف در مسیر سرنگونی و پیروزی طبقه کارگر و آلترناتیو کارگری، تلاش برای هژمون کردن مطالبات خود در تمام عرصه ها و جبهه های جدال جامعه با حاکمیت، و همزمان مقابله سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی کمونیستها، در راس آن حزب، با گرایشات بورژوایی و ضد کارگری، در جنبش کارگری و سایر جنبشهای اجتماعی است.

۷- کنگره بر اهمیت ایفای نقش دخالتگرانه کمونیستها و حزب حکمتیست (خط رسمی) در جدال علیه بورژوازی حاکم به عنوان پرچمدار انقلاب کارگری و بر اهمیت بکار انداختن همه توان و ظرفیتهای حزب برای دخالتگری کمونیستی خود در عرصه های اصلی مبارزه طبقاتی در جهت استراتژی سوسیالیستی خود تاکید میگذارد.

زنده باد سوسیالیسم

جنبش آزادی زن دستاوردها و چشم انداز

مصوب کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری حکمتیست(خط رسمی)

۱- بیش از یک سال از شهریور ۱۴۰۱، میگذرد. مقطعی که در آن جدال روزانه و مقاومت چهل ساله زنان در مقابل حاکمیت اسلام و آپارتاید جنسی بر زندگی شان، به تعرض و خیزش انقلابی شیف‌ت کرد. خیزشی انقلابی که بنام ”زن، زندگی آزادی“ بسرعت سراسر ایران و جهان را لرزاند و جمهوری اسلامی ایران، این اولین حکومت رسما و قانونا متکی به آپارتاید جنسی در جهان را، به لبه پرتگاه سقوط و سرنگونی کشاند.

۲- جمهوری اسلامی ایران در مقابل این خیزش انقلابی، به سنگر دفاعی خزید و برای ”بقا“، به انواع جنایات، قتل و آدم ربایی، سرکوب های ممکن دست زد، تلاشی که زیر فشار این خیزش شکست خورد و ماشین سرکوب حاکمیت را فلج کرد. این خیزش انقلابی تاریخ و فصل جدیدی از رابطه جامعه در بعد هشتاد میلیونی را، با جمهوری اسلامی گشود.

۳- جنبش های سیاسی، بورژوایی و پرولتری، راست و چپ، تقلیل گرا و ماکزیمالیست، اپوزیسیون های درون و بیرون از حاکمیت، در مورد دستاوردها و چشم انداز پیروزی این خیزش انقلابی، تبیین ها و راه کارهای مختلف دارند. از این رو ضروری است تبیین و راه کارهای یک جریان ماکزیمالیست، کمونیست، رادیکال و انقلابی، در پاسخ گویی به نیازهای پیشروی این خیزش انقلابی، به شفافیت در دسترس جامعه قرار گیرد.

۴- از این رو حزب حکمتیست (خط رسمی) بر مولفه های زیر، بعنوان دستاوردها و چشم انداز پیروزی جنبش آزادی زن در ایران، تاکید دارد.

الف: این تحول تاریخی، جنبشی در ایران برای حق زن است که ضداسلامی بودن یک رکن آن است.

جنبشی که برمتن بیش از چهار دهه اعتصابات و اعتراضات کارگری، مبارزات نسل جوان آزادیخواه، اعتراضات و خیزش های اجتماعی سالهای اخیر، سربلند کرد. جنبشی که همزمان ضدیت با مذهب و خرافات بعنوان ستون ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی و سلطه و حاکمیت مذهب بر سرنوشت انسان و بی حقوقی زن را هدف گرفته است.

ب: به حکم واقعیات ابژکتیو زیر، این جنبش چپ، رادیکال، انقلابی، ماکزیمالیست بود و هست!

بستر آماده ای که این جنبش بر آن عروج کرد، بستری که در آن پیشینه خیزش های متعدد محرومین و طبقه کارگر توازن قوا را در کل جامعه به نفع مردم تغییر داده بود!

داشتن مطالبات سراسری، پیشرو، غیرمذهبی، جهانشمول،“غیربومی“، مدرن و ماکزیمالیست در مورد حق زن، که حجاب سمبل آن بود! این ویژگی، غیر مذهبی و مطالبات جهانشمول آن، قادر شد به اتحادی انقلابی و سراسری برای حق زن، در جامعه شکل دهد! اتحادی که بعلاوه بذرهای آن در خاورمیانه، جهان عرب، افغانستان و سراسر جهان پخش شد و خود را به جریانات سنتی مدافع حق زن در غرب که حاکمیت ایدئولوژی نژادپرستانه ”نسبیت فرهنگی“ را پذیرفته بودند، تحمیل کرد و جنبش زنان در جهان را در مقابل سوال های اساسی و ریشه ای در امر رهایی زنان، قرار داد.

خصلت رادیکال، غیر مذهبی و ماگزیمالیست این جنبش تمام تلاش های جریانت درون و برون حکومتی و منتقدین نیم بند تبعیض علیه زنان را خنثی کرده و همزمان با پاسخ های سراسری و اتحاد سراسری خود تلاشهای تفرقه افکنانه اپوزیسیون راست در ایجاد شکاف به بهانه تفاوت‌های جغرافیایی و مذهبی را خنثی و حاشیه ای کرد.

پ- خیزش انقلابی در ایران برای حق زن، عقب نشینی هایی را به جمهوری اسلامی تحمیل کرده است، که هیچ جریان بورژوایی، لیبرال، رفرمسیت، گذشته پرست و ملی و مذهبی، نه خواهان آن بود و نه توان انجام آن را با تکیه بر بیشترین منابع مالی و نظامی و لابی بین المللی داشتند. هیچیک از جریانات فرمیست، اصلاح طلب درون حکومتی و اپوزیسیون راست عظمت طلب ایرانی و ناسیونالیست قومی، جریاناتی که از انقلاب بیش از جمهوری اسلامی و فاشیسم وحشت دارند، نه خواهان آن بودند و نه توان انجام آن را داشتند.

لغو گشت ارشاد و تحمیل حق دوفاکتو برداشتن حجاب در سراسر

ایران و عقب نشاندن دهها و دهها مقررات حفظ آپارتاید جنسی و تبعیض علیه رنان، سمبل شکست ایدئولوژیکی و سیاسی است که این جنبش به یکی از ارتجاعی ترین، خشن ترین و بی رحم ترین حکومت های عصر تحمیل کرده است. این دستاورد، تنها و تنها حاصل خیزشی است که در جریان است و راه پیشروی خود را باز میکند.

۵- چشم انداز پیروزی جنبش حق زن، جنبش برابری کامل زن و مرد، تنها و تنها به نقش دست اندرکاران این مبارزه، فعالین رادیکال سوسیالیست در این جنبش و به کمونیست ها بستگی دارد.

ملزومات پیشروی جنبش آزادی زن عبارت است از:

الف- کمک به پیشروی مبارزه جاری که هرروز بر سر حق زن در جامعه جاری است. اعمال فشار به جمهوری اسلامی برای هرچه بیشتر به عقب راندن آن و حفظ وحدتی که برسر مطالبات ماکزیمال حق زن، بدست آمده است. مقابله با هرگونه تعرض به هر زن و دختری که در هر محل کار و زندگی و تحصیل و .. به خاطر رفتار آزادانه، مورد تعرض قرار میگیرد. حمایت از فعالین و تلاش برای آزادی گروگانهای این جنبش از زندانها و فلج کردن ماشین سرکوب و ار عاب حکومت.

ب- گسترش آگاهی در مورد تمام مطالبات زنان، در جامعه، خانواده، محیط های تحصیلی و کاری و قانون کار و روابط جنسی و … ! گسترش خودآگاهی فعالین و دست اندرکاران در مورد مطالبات پیشرو و انقلابی زنان، شرط شکل دادن به یک رهبری آماده برای پیشروی های بیشتر است.

پ- مقابله با جریانات درون حکومتی، اپوزیسیون راست، جریانات فرصت طلب قومی و مذهبی در قدرت یا در اپوزیسیون، که پا به پای تبلیغات حکومت، فروکش کردن این خیزش از اوج را نشان ”شکست“ و ”عقب نشینی“ میدانند! یا به بهانه فقر افسار گسیخته و جدال جامعه بر سر معیشت یا خطر جنگ و بحران های مختلف، این جنبش را ”ثانوی“ و پیروزی آن را موکول به آینده های نامعلوم میکنند.

ت- تبلیغ و بطور دائم نشان دادن سنگرهایی که فتح شده است و دورنمای سنگر های بیشتری که بسرعت قابل فتح هستند!

ث: تحکیم و تعمیق پیوند مبارزاتی جنبش حق زن با جنبش کارگری و اعتراضات افشار محروم جامعه علیه فقر و استثمار و آپارتاید جنسی، بعنوان دو رکن اصلی جدال برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برای برابری و جامعه ای انسانی.

ج: مقابله و نقد جنبش ها و احزاب و جریانات بورژوایی که میکوشند به نام مخالفت با جمهوری اسلامی و محدود کردن حقوق زنان به حداقل ترین مطالبات فرهنگی، جنبش حق زن را در خدمت اهداف و آرمانهای ارتجاعی خود قربانی کنند. مقابله با جریاناتی که عمق توحش جنبش اسلامی علیه زنان و بی حقوقی کامل زن را دستمایه دفاع از گذشته و ارتجاع سلطنتی میکنند و یا به نام ملیتهای مختلف و سواستفاده از تبعیض های ملی و مذهبی، جنبش سراسری حق زن را شقه شقه میکنند و آنرا در خدمت جنبشهای عقب مانده، ناسیونالیستی و قومی قربانی میکنند.

چ: تلاش برای تامین رهبری جنبش آزادی زن توسط گرایش سوسیالیستی در این جنبش، تقویت موقعیت این گرایش و هدایت این جنبش در تمام اعتراضات در دفاع از مطالبات آن در همه سطوح. تلاش برای گسترش شبکه فعالین سوسیالیست و برابری طلب در جنبش حق زن.

ح: حزب حکمتیست (خط رسمی) ضمن تلاش برای رفع موانع فکری و سیاسی و عملی و سازمانی رهبران جنبش حق زن، به عنوان یک رکن سرنگونی جمهوری اسلامی، همه فعالین و شخصیتهای خوشنام و سوسیالیست را به پیوستن به این تلاش فرامیخواند. بی تردید تامین این مهم نه تنها سرنگونی جمهوری اسلامی را تسهیل که بعلاوه بهترین شرایط را برای انقلاب سوسیالیستی و پایان کامل بی حقوقی زن و جامعه ای برابری و آزاد تامین میکند.

قرار در مورد:

ضرورت به روز کردن بخش مطالبات برنامه «یک دنیای بهتر»

مصوب کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری حکمتیست

(خط رسمی)

بیش از سی سال از تدوین برنامه «یک دنیای بهتر» میگذرد!

بنیادهای برنامه «یک دنیای بهتر» نه تنها در زمان خود که هنوز پیشروترین سند برنامه ای یک حزب کمونیستی مدرن عصر ما است و سندی در ردیف مانیفست کمونیست.

با این وجود، بخش مطالبات برنامه یک دنیای بهتر، بخش حقوق و آزادیهایی این سند، که: یکم: پرچم حزب در جنبش های مطالباتی کارگران و در مبارزه برای تحمیل اصلاحات به نظام موجود است، دوم: مبنای تدوین قوانین و مقررات حکومت آتی بعنوان ابتدایی ترین حقوق مردم است، همچون همه اسناد مشابه، نیازمند «به روز شدن» متناسب با زمان خود است.

از این رو، کنگره یازدهم حزب حکمتیست (خط رسمی)، رهبری پس از کنگره را موظف میکند که در این راستا، کمسیونی برای بررسی مجدد این بخش از برنامه یک دنیای بهتر تشکیل دهد تا با توجه به دستاوردهای مترقی روز، پیشنهادات مشخصی را برای بررسی و تصویب به کنگره بعدی، در دستور بگذارد

آزادک بشر از نظر بورژوازک، در اساس، آزادک استثمار کردن و استثمار شدن است. آنجا هم که پاک حقوق بشر به میان کشیده میشود در بهترین حالت حقوق سیاسی مشروط و محدودک تصویر میشود که استفاده از آن براک اکثریت کسانک هم که شامل آن شده‌اند ممکن نیست. آزادک و برابرک با انقیاد اقتصادک متناقض است. حقوق بشر سرمایه دارک با مسکوت گذاشتن این واقعیت نمیتواند پاسخگوک نیاز انسان باشد. بیانیه حقوق بشر تضمین کننده آزادک و برابرک انسانها نیست. ابزار جلوگیرک از طغیان مردم آزادیخواه و برابرک طلب است. وسیله‌اک براک ممانعت از جلب مردم و متفکرین و آزادیخواهان به ابعاد عمیقتر حقوق بشر و درک تناقض حقوق انسان با ماهیت نظام سرمایه‌دارک است.

حزب کمونیست کارگرک – حکمتیست با انتشار بیانیه حقوق جهانشمول انسان تصویر روشنک از مبناک حقوق انسان را بدست میدهد. حزب کمونیست کارگرک – حکمتیست این حقوق را حقوق همه انسانها در هر نقطه جهان میداند و براک تحقق آن میکوشد.

بیانیه حقوق جهانشمول انسان

قرار درباره لزوم تغییر موقعیت حزب

مصوب کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری حکمتیست(خط رسمی)

نظر به اینکه:

۱- جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران بیش از دو دهه است که آغاز شده است، و جامعه ایران از پس از عبور از دوحرداد و جنبش اصلاحات، بطور تسلسل وار شاهد عروج خیزش های متعدد کارگری، زنان و مردمی بوده است که هربار کلیت جمهوری اسلامی را با هدف سرنگونی در بعد سراسری مورد تعرض قرار داده است.

۲- در تمام افنت و خیزهای جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی دو اپوزیسیون سرنگونی طلب، دو نیروی آلترناتیو، بورژوایی و پرولتری، راست و چپ، چه در سطح جنبشی و چه در سطح سازمانی، هریک به اتکا به نیروها و حامیان جنبشی خود، دخالت فعال داشته و دارند!

۳- در هر مقطع یکی از این آلترناتیو ها، راست و چپ، در بعد اجتماعی و سراسری، عملا به درجه ای افق سرنگونی خود را به جامعه تعمیم داده است.

۴- با این وجود هیچیک از این دو نیروی راست و چپ، قادر به سرنگونی جمهوری اسلامی و به پیروزی رساندن جنبش و طبقه خود و تحقق آلترناتیوهای خود نشده اند.

۵ - علیرغم اینکه در طول یک دهه گذشته و پس از عروج جنبش کمونیسم کارگری در شکل خواست وسیع «اداره شورایی» و «خردجمعی» در تحركات کارگری، پس از ریختن توهم عقب افتاده ترین بخش های جامعه نسبت به امکان «اصلاح رژیم»، پس از عروج جنبش انقلابی و رادیکال حق زن، جمهوری اسلامی هرچند زیر ضرب جنبش چپ و انقلابی در بن بست و در بحران مشروعیت قرار گرفته اما هنوز به بقاء خود ادامه میدهد.

۶- برای ما کمونیست ها، نه جنگ، نه سرکوب، نه فقر و نه اوضاع بحرانی جهانی، نه منابع مالی و لابی قوی و بین المللی کمپ راست و ... نمی تواند توجیه کننده دلایل عدم پیروزی جنبش آزادیخواهانه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی در پس خیزش های پی در پی دیماه ۹۶ آبان ۹۸، خیزش کمونیستی طبقه کارگر ۹۷ و ۹۸ و جنبش انقلابی زن زندگی آزادی ۱۴۰۱، باشد. شرایط نامطلوب و جنگ و بحران های جهانی و قحطی و فقر و ..

قرار درباره

لزوم توجه ویژه تر به فعالیت حزب در کردستان

مصوب کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری حکمتیست(خط رسمی)

نظر به اینکه:

۱- خیزش انقلابی ۱۴۰۱ با هدف سرنگون کردن حاکمیت جمهوری اسلامی و با ماهیتی چپ و برابری طلبانه، کردستان را به وزنه ای جدی در جدال برسر آزادی و برابری علیه جمهوری اسلامی تبدیل کرد. این خیزش همزمان زمین سیاست در کردستان را شخم زده و یکبار دیگر جنبشها و نیروهای سیاسی آنرا، از کمونیسم و تمامی جریانات سیاسی و احزاب و جریانات ناسیونالیست با جناح راست و چپ آن، گروههای قومی و ارتجاعی و... را محک زد.

۲- کردستان جامعه ای تحزب یافته است و احزاب سیاسی بعنوان نماینده جنبشهای اجتماعی برای بسیج نیرو تحت پرچم اهداف و افق خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه، تلاش میکنند.

۳- احزاب ناسیونالیست کرد با سیاست دامن زدن به عرق ملی، با درست کردن شناسنامه محلی برای اعتراضات توده ای در کردستان و لباس قومی و ملی پوشاندن بر آن، ایجاد انشقاق و فاصله میان کردستان و جنبش سراسری، تلاش کردند مهر خود را بر خیزش انقلابی بزنند. این جریانات سعی کردند با تبلیغات و تحریکات ملی و عقب مانده جنبش اعتراضی و آزادیخواهانه در کردستان را به زیر پرچم خود بکشانند و از محتوای رادیکال و انسانی و برابری طلبانه خالی کنند. تلاشی که به نتیجه نرسید و شکست خورد.

۴- موقعیت ویژه کردستان و تمرکز جمهوری اسلامی چه در کردستان ایران و چه در منطقه و امکانات آن برای دخالت سیاسی- نظامی در کردستان، مقابله با این تحركات را برای حزب ضروری

برای ما همیشه و تاریحا تغییر شرایط فعالیت بوده است و نه تغییر دستور کار و یا به تاخیر انداختن فوریت هایمان و از جمله فوریت سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و پیروزی طبقه کارگر!

۷- این شرایط، خلا مهمی را بجا میگذارد و موجب هدر رفتن فرصتهای تعیین کننده ای برای جنبش کمونیستی کارگری در ایران شده است. آن خلا مهمی که مانع سرنگونی فوری جمهوری اسلامی ایران شده است، فقدان نیروی سازمان یافته سراسری و اجتماعی است که بتواند ضربه نهایی و سرنوشت ساز را به جمهوری اسلامی بزند و آلترناتیو خود را ممکن و مستقر کند. هم راست و هم چپ، فاقد این رهبری و نیروی سازمان یافته اند.

۸- در جنبش چپ، حزب حکمتیست (خط رسمی)، بدلیل مواضع سیاسی رادیکال و کمونیستی خود و اعتبار اجتماعی در میان طیفی از فعالین و دست اندرکاران مبارزات کارگری و مردمی، در میان تمام احزاب و سازمانهای چپ، بیشترین شناس را برای پرکردن این خلا دارد.

۹- از این رو، تغییر موقعیت حزب از یک سازمان معتبر به یک حزب فراگیر وسیع و اجتماعی، یک حزب سازمانده و رهبر، هم برای پیشروی حزب و هم مهمتر از همه برای دخالت فعال در سیرسرنگونی جمهوری اسلامی و تحقق آلترناتیو کارگری، حیاتی است.

از این رو، کنگره یازدهم حزب حکمتیست (خط رسمی) تصویب میکند که:

رهبری منتخب کنگره برای پرکردن این خلا سیاسی و سازمانی، که پاسخ به نیازهای جامعه ایران و جنبش کمونیسم کارگری است، فوراً اقدام کند.

برای تغییر موقعیت اجتماعی، سازمانی و جنبشی حزب، نه صرفاً بعنوان یک امر حزبی بلکه بعنوان یک نیاز تاریخی، اجتماعی، برای جلوگیری از هدر رفتن فرصت های بیشتر، و برای ایفای نقشی که برای آن ساخته شده است، یعنی دخالت در رهبری سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و رهبری انقلاب کارگری، اقدامات معینی را در دستور کار بگذارد.

میکند.

۵- نفوذ و اعتبار کمونیسم در کردستان از یک سو و خودآگاهی در صفوف طبقه کارگر و فعالین کارگری از سوی دیگر زمینه، پتانسیل و امکاتی را فراهم کرده است که جنبش های پیشرو همچون جنبش دفاع از حق زن، جنبش آزادی خواهی و برابری طلبی و عدالتخواهی ضمن پیوند با دیگر جنبش های سراسری پیشرو، بسیار سریع در لایه های جامعه رشد کند.

۶- موقعیت حزب حکمتیست (خط رسمی) به عنوان حزبی کمونیست، شناخته شده، رادیکال و خوشنام، این امکان را می دهد که حزب با سیاست رادیکال و ابزارهای موجود خود بسیار سریع در جامعه رشد و گسترش یابد و توان رهبری و بسیج توده ای را در دست بگیرد.

از این رو، کنگره یازدهم حزب حکمتیست (خط رسمی)، با توجه به زمینه های آماده و پتانسیل موجود در جامعه کردستان، رهبری پس از کنگره را موظف میکند که در این راستا با تشدید تلاش خود در این عرصه هژمونی سیاسی حزب را در کردستان تأمین کرده و آنرا به نقطه اتکایی برای پیروزی جنبش آزادیخواهانه مردم در ایران و قدرتگیری طبقه کارگر و در بعد سراسری بدل کند.

کمونیستها

وپراتیک پوپولیسته

بینش پوپولیستی در زمینه تشکیلات، از ساختن تشکیلاتی انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا فطره میرود، زیرا این امر را اساسا به معنای ملموس و عینی کلمه عمل انقلابی در نظر نمیگیرد و لذا هر کس به فوریت خواهان سازمان دادن طبقه کارگر در حزب مستقل طبقاتی اش باشد، هر کس بر آگاه کردن پرولتاریا به منافع مستقل طبقاتی اش (یعنی منافع سوسیالیستی اش) بمتابه یک کار مبرم و روزمره سازمانی اصرار ورزد، از جانب

پوپولیسم چنین پاسخ میگیرد که: “این کار آرام سیاسی است!” شگفت انگیز است که سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتاریا و گرفتن قدرت سیاسی – امری که دهها سال است به تعویق و تاخیر افتاده است – برچسب “کار آرام سیاسی” بخورد!

نمونه دیگر مقاومت پوپولیستی در برابر اتخاذ سبک کار کمونیستی این است که پافشاری بر فوریت بخشیدن به کار سوسیالیستی (اعم از تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر) بر چسب ولونتاریسم و اراده گرائی میخورد. کار

سوسیالیستی برای پوپولیسم در تحلیل نهائی و علیرغم هر ادعائی که داشته باشد، به درجه ای از رشد جنبش خودبخودی طبقه کارگر منوط و موکول میشود. در این

دیدگاه جنبش سوسیالیستی اصولا بعنوان جنبش طبقه کارگر در نظر گرفته نمیشود و صرفا به قطب مخالف جنبش “خودبخودی” تبدیل میشود. در اینجا این واقعیت

فراموش میشود که جنبش “خود بخودی” پرولتاریا هر قدر هم خودبخودی باشد، دیگر عصیان بردگان که نیست! این جنبش طبقه ای است که در هر مقطع بر زمینه نظریات موجود و در دسترس خود، اشکال ابتدائی حرکت به خود میگیرد و به راه میافتد.

جمعبندی کلیات مبحث سبک کار

در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره اول شماره ۶، ۲۰ مرداد ۱۳۶۲

آگاهی بخشی به مردم ستمدیده ی فلسطین دولت مستقل خود را برپا ساخته و نیروهای مترقی و متمدن جهان و متعهد به انسانیت را به کمک طلبد.

شانس دیگری هم وجود دارد که طبقه کارگر و نیروهای سوسیالیست و آزادیخواه در اسرائیل دولت نژادپرست را به زیر کشیده و از مردم فلسطین، نه حماس و محمود عباس بخواهند که فارغ از ملیت و قومیت و نژاد و زبان بعنوان شهروند متساوی الحقوق در کشوری واحد و آزاد و برابر زندگی کنند. تشکیل دولت مستقل فلسطین از پایین و توسط رهبران کارگری و مردم از طرفی و ساقط کردن دولت نژادپرست حزب نتنیاهو و روی کار آمدن دولتی مردمی غیرمتعصب و انساندوست از طرف دیگر راه حل پایان مساله فلسطین و همزیستی و همبستگی مردم فلسطین و اسرائیل چه به عنوان دو دولت مستقل و چه یک کشور واحد است. اگر بخواهیم این آرزو نباشد جهان متمدن باید برای این خواست بپا خیزد و بعنوان نیروی فشار عظیمی برای حل مساله فلسطین به میدان بیاید.

امروز و تا زمانی که دولت فاشیست نتنیاهو سر کار است، موضوعی فوری و عاجل در دستور جوامع بشری جهان است. و آن قطع فوری جنگ و عقب نشینی اسرائیل از غزه و پرداخت غرامت بازسازی غزه ویران شده است. این فوری و عاجل است. جنبش های ضد جنگ بویژه در دانشگاه های امریکا و اروپا و افکار عمومی بین المللی شانس خاتمه دادن به این تراژدی نسل کشی است.

غرب و امریکای ایستاده پشت اسرائیل، نه این که نمی توانند بلکه نمی خواهند جنگ و نسل کشی در غزه را خاتمه دهند. دیپلماسی ریاکار دولت بایدن خواهان پایان جنگ نیست. این سیاست کثیف و ذیبلانه تصرف رفح را البته به شیوه نرم و ملایم می خواهد. امروز مهار دولت فاشیست و نژادپرست نتنیاهو درنسل کشی غزه خود یک پیروزی است. پیروزی نه به معنای حل مساله فلسطین هنوز، بلکه به معنای پایان کشتار و قحطی و گرسنگی و ویرانگری بیشتر است. در این سناریوی سیاه، نجات جان حتی یک کودک از له شدن زیر بمب های اسرائیل و سنگ و آجر ساختمان های ویران شده، خود یک پیروزی است. نخواستن و یا ناتوانی تحقق این حداقل نجات جان کودکان و گرسنگان غزه ای، برای جهان و بشریت متمدن یک ننگ است. این ننگ فقط بر پیشانی دولت نژادپرست نتنیاهو نیست بلکه بار مسولیت سنگینی بر پشت انسانیت در جهان است.

خاورمیانه ی بدون جمهوری اسلامی

از دیدگاه کمونیسم و طبقه کارگر جهان، جنگ دولت های بورژواپی، در یک قرن اخیر ذره ای عدالت در آن وجود ندارد و برای نان و آزادی و عدالت بشر نبوده و نیستند. گذشته از جنگ های جهانی، جنگ برای تصرف کشورها و منابع و زمین و آب و غیره، حتی جنگ های استقلال طلبانه و ملی و دفاع از مرز و کشور و غیره هم عدالتی بهمراه نیاروده اند. جنگ علیه تبعیض نژادی افریقای جنوبی را نگاه کنید. چه شد؟ تبعیض نژادی شکل کرپهش به درجه ای از بین رفت. اما فرزندان همان سیاه پوستانی که در جنگ کشته شدند، هنوز برده ی حکام سیاه جدید و سفید قدیمی اند. جنگ ایران و عراق را که برد و که باخت؟ سربازان و مردم ایران و عراق که اکثرشان کارگران و زحمتکشان بیکار بودند بعنوان گوشت دم توپ بورژوازی دو کشور، بازنده ی این جنگ شدند. با وجود و تداوم میلیتاریسم امریکا و غرب و ناتو در جهان و منطقه، با وجود صهیونیسم افسار گسیخته ی حکام اسرائیل، با وجود اسلام سیاسی و تروریسم دولتی جمهوری اسلامی، شعار صلح و همزیستی در جهان و منطقه شعاری ریاکارانه، توخالی و پوچ است. جدال های نظامی و سیاسی و اقتصادی و رقابت بر سر قدرت و ثروت ذاتی نظام سرمایه و سود است.

امروزه مخالفت با هر گونه میلیتاریسم و جنگ و ترور در جهان و منطقه بخاطر اهداف سیاسی و اقتصادی پلید و تبعات ویرانگرش برای مردم، یک امر و وظیفه اساسی بشریت متمدن جهان است.

برای کمونیسم و طبقه کارگر ایران، خاورمیانه بدون جمهوری اسلامی، نه تنها راهیایی اکثریت جامعه ما از شر و نکبت و مصائب این نظام، بلکه گام مهمی در تغییر توازن قوا و معادلات به نفع کارگران و زحمتکشان منطقه است. راه جلوگیری از جنگ و تروریسم اسلامی برای ما مردم ایران انقلاب است. انقلاب از پایین و ساختن جامعه ی آزاد و سوسیالیستی. چاره دیگری نیست. هیچ نیرویی نمیتواند جمهوری اسلامی را وادار به تعطیل کردن نیروهای نیابتی، یهودی ستیزی و امریکایی ستیزی، تمدن ستیزی، زن ستیزی و ضد کارگر و ضد بشر بکند. نمیشود، غیر ممکن است.

برخلاف جنگ طلبان اپوزیسیون بورژواپی، حتی یک جمهوری اسلامی ادغام شده در اردوی جهانی کاپیتالیسم غربی و پذیرفتن

خاورمیانه ی نفرین شده، مخاطره آمیز، بی ثبات و خصمانه!

”ریشه و زمینه های بحران خاورمیانه.“

مظفر محمدی

از نظر کمونیسم و طبقه کارگر جهان، اولاً زمینه ها و اهداف و سیاست های واقعی پشت جنگ و تخاصم پایان ناپذیر خاورمیانه باید روشن باشد. دوما باید به روشنی گفت که پاسخ به این وضعیت چیست!

ریشه و زمینه های بحران خاورمیاته

اگر بخواهیم به ریشه موضوع خاورمیانه و کشمکش های این منطقه نگاه کنیم، مساله تشکیل دولت اسرائیل و اشغال فلسطین تنها موجب تخاصمات نظامی بین اسرائیل و کشورهای منطقه نبوده بلکه فراتر از آن باعث شد به مدت چند دهه این کشورها از رشد اقتصادی و تکنولوژی، رشد نهادهای سیاسی و اداری جامعه مدنی و رشد فکری و فرهنگی منطبق با فرهنگ غرب و جهان متمدن و مدرن، لیبرال و سکولار، عقب بمانند. در طرف مقابل دول غرب و امریکا به دلیل مساله فلسطین و اتحاد استراتژیک اش با اسرائیل در دل یک قطب بندی جهانی و در دوران جنگ سرد، نقش مخربی در خاورمیانه و کشیدن دیواری دور این منطقه بعنوان یک منطقه ممنوعه، بی ثبات، خصمانه و مخاطره آمیز، مردمان این بخش جهان را از پیشرفت های متمدنانه و حتی ادغام در نظام جهانی سرمایه داری خود جز بهره گیری از منابع نفت این منطقه بی بهره کردند.

علاوه مساله فلسطین در عروج اسلام سیاسی نقش مهم وموثری داشته است. اسلام سیاسی در دل این شرایط سیاه عروج کرد. شکست انقلاب ۵۷ و تشکیل جمهوری اسلامی به عروج اسلام سیاسی و متعاقبا گروه ها و سازمان های مذهبی فوق ارتجاعی و تروریستی چون طالبان، القاعده، داعش، حزب الله، جهاد اسلامی، حوثی ها و غیره انجامید.

انقلابات بهار عربی می رفت تا آخرین ضربه را بر پیکر ناسیونالیسم عرب و حکومت های عشیره ای و مذهبی بزند. اما دخالت های امریکا و غرب این حرکت اجتماعی انقلابی را متوقف کرد. لیبی، عراق وسوریه به خون کشیده شدند و مصر با کودتای ارتش خفه شد. انقلابات بهار عربی ولو شکست خوردند اما این حرکت تاریخی در واقع آخرین میخ بر تابوت مدعیان سنتی سرکردگی جهان عرب از قبیل صدام حسین، قذافی، پادشاهی اردن و عربستان، جانشینان عبدالناصر در مصر و حافظ اسد در سوریه بود. جنگ امریکا و متحدینش در عراق، لیبی و سوریه به بهانه داعش، این کشورها را بیشتر از پیش از پیشرفت و مدنیت و فرهنگ و سیاست متمدنانه ی جهان امروز محروم کرد. عراق به شیوخ و عشایر و قبایل سپرده شد، لیبی اسیر نیروهای سیاه داخلی و دخالتهای خارجی گردید. سوریه تحت الحمایه روسیه و جمهوری اسلامی قرار گرفت. لبنان عرصه جولان حزب الله به نیابت از جمهوری اسلامی گردید. در یمن ارتجاع سیاه حوثی ها سایه انداخت و بقیه بین غرب و شرق ”چین“ بعنوان اعضای درجه دوم و حاشیه این کمپ ها در نوسان اند.

اما این وضعیت در دراز مدت قابل دوام نیست. اتحادیه عرب و زمره ناتوی عربی و دعوت از بشار اسد برای پیوستن مجدد به این اتحادیه، دورنمای تغییراتی جدی در این منطقه است. اتحادیه عرب نمی تواند تاریخ ناسیونالیسم عرب را تکرار کند. رابطه ناسیونالیسم عرب و مساله فلسطین که عملا بیخاصیت شده، فقط در سطح حرف و پروپاگاندا خواهد ماند. در جهان عرب امروز کسی مدعی سرکردگی نیست. بورژوازی ناسیونالیست عرب انتخاب خود را کرده است و آن ادغام در بازار جهانی اقتصاد، سیاست، میلیتاریسم و حتی فرهنگ است.

در این چشم انداز، جمهوری اسلامی هم مثل سابق قادر به حفظ نیروهای مزدور نیابتی اش نخواهد بود. استفاده ابزاری از مساله فلسطین برای جمهوری اسلام هم پایان خواهد پذیرفت.

در چنین شرایطی انتظار می رود خاورمیانه کمر راست کرده و نیروهای مترقی و رادیکال عروج کنند. باید دید.

مساله فلسطین

بر خلاف تحلیلگران بورژواپی و پروصهیونیست ها، بحران کنونی خاورمیانه با حمله حماس به اسرائیل آغاز نشده است. این حمله باعث شد تا دیگ انتقام ضد فلسطینی و آپارتاید نتنیاهو بجوش بیاید و نسل کشی اش را این بار به صیعانه ترین شکل ادامه دهد. در نتیجه ی این فاشیسم آشکار، امروز از غزه فقط تلی خاک و ویرانه

ای باقی مانده است. بیش از سی هزار کشته و ۸۰ هزار زخمی که بخش بزرگی را کودکان فلسطینی هستند مهر یک جنایت جنگی و نسل کشی را بر پیشانی دولت نژادپرست اسرائیل و حامیانش زده است.

اما کشمکش های کنونی خاورمیانه فقط به جنگ حماس و اسرائیل محدود نشده است. جمهوری اسلامی و نیروهای نیابتی اش در منطقه هم در پوشش ریاکارانه ی دفاع از فلسطین اما در واقع بخاطر خصومت دیرینه و شعار نابودی اسرائیل در این جنگ و جدال منطقه ای مشارکت دارند. حملات نمایشی متقابل اسرائیل و جمهوری اسلامی نشان داد که این دو توان سازماندهی یک جنگ تمام عیار و مستقیم علیه همدیگر را ندارند.

امروز ناسیونالیسم عرب و دولت های عربی منطقه با وجود غرو لندهای طرفداری از فلسطین و علیه اسرائیل اما نیروهای موثری در پایان دادن به سناریوی اشغال فلسطین و بویژه نسل کشی اخیر در غزه و فلسطین توسط اسرائیل نیستند.

اسرائیل هم که از آغاز با ایدئولوژی صهیونیستی و آپارتاید و اشغال بعنوان دولت تشکیل شد، در واقع نه بعنوان همزیستی با مردم فلسطین بلکه با اشغال مستمر این سرزمین و بیرون راندن و قتل عام ساکنانش، به حیات خود مثل یک دمل سرطانی و چرکین ادامه داده است.

جمهوری اسلامی بظاهر به نام دفاع از مردم فلسطین، برای حفظ مشروعیت دینی و سیاسی و اقتصادی از طرفی و تداوم حاکمیت نامشروع و تحت فشار جنبش های طبقاتی و اجتماعی در ایران، بهره برده و با ایجاد نیروهای نیابتی گسترده از یمن تا لبنان و سوریه و عراق به نیروی نظامی یکه تاز و اشاعه دهنده ی ایدئولوژی اسلامی و تروریسم در منطقه تبدیل شده است.

بعنوان چشم انداز هنوز می توان گفت تا زمانی که مساله فلسطین حل نشود و مردم این بخش از جهان به یک صلح پایدار و تشکیل دولت مستقل خود نرسند، این کشمکش ها ادامه دارد.

اما مساله فلسطین چگونه حل می شود؟ آیا تشکیل دولت مستقل فلسطین ممکن است؟ با نگاهی به این جغرافیای لت و پار شده، این راه حل ”منطقی“، ناممکن به نظر می رسد. زمانی قرار شد دولت یکپارچه فلسطین درست شود. انتخاباتی انجام و حماس در غزه برنده شد. محمود عباس نپذیرفت و جنگی در گرفت و فلسطین دو شقه و چند شقه شد. اسرائیل هم از فرصت استفاده کرد و حماس را علیه بخش دیگر که دولت خودگردان فلسطین نامیده می شود، تقویت کرد.

امروز سوال این است که دولت مستقل فلسطین را که میخواهد درست کند؟ کارگران و مردم گرسنه و آواره ی فلسطین یا سازمان فتح یاسر عرفات دیروز و محمود عباس و اسماعیل هنیه ی امروز؟ هیچکدام، به نظر من.

این مردم هم از داخل و هم از خارج توسط اسرائیل محاصره و به نابودی کشانده شده اند. در داخل فلسطین هم درست زمانی که در انتفاضه ها و قیام ها کودکان و نوجوانان علیه نظامیان اشغالگر اسرائیل فقط سنگ در دست داشتند و می جنگیدند، از آن طرف یاسر عرفات و همپالگی های خلفش، پول های نوکری حکام کشور های عربی و جمهوری اسلامی را به جیب می زدند.

واقعیت این است که فلسطین راه حل حماس و فتح ”تشکیلات خودگردان“ کنونی را ندارد. متحد کردن این مردم زیر یک پرچم و سیاست عادلانه و آزاد و برابر کار این سازمان های ارتجاعی و فاسد نیست. چه نیرویی می تواند یا بخواهد اسرائیل را و شهرک های یهودی نشین را از فلسطین اشغالی برچیند؟ این دمل چرکین باز خونریزی خواهد کرد. قاعدتا انتظار می رفت سازمان ملل و حقوق بشر و دول متمدن غرب و امریکا، اسرائیل را مهار کنند و شهرک های یهودی نشینش را برچینند. اما این از ماهیت دولت ها و نهادهای کارتنی بین المللی بر نمی آید و ساخته نیست.

افکار عمومی بین المللی و طبقه کارگر جهانی هم قادر به تاثیر گذاری تعیین کننده در این شرایط نیست. تظاهرات ها و اعتراضات ده ها هزار نفری در کشورهای اروپایی و عربی هم فاقد سیاست روشن و چشم انداز هستند. سیاست درست و انسانی حل مساله، ایستادن زیر پرچم حماس یا محمود عباس نیست. نیروی سومی در فلسطین باید وجود داشته باشد و به میدان بیاید و خواهان خلع سلاح هر دو تشکیلات حاکم بر سرنوشت مردم فلسطین شود، خواهان عدم دخالت جمهوری اسلامی تحت نام دفاع ریاکارانه از مردم فلسطین و ماهی گرفتن از آب گلآلود گردد. و خود با اتکا به

^[1]

خاورمیانه نفرین شده…

نوعی از فرهنگ و تمدن و مدرنیسم بورژوایی، برای مردم ایران یک دستاورد بود. مبارزه ی طبقاتی و اجتماعی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه با رژیم‌می که به درجه ای به عرف و سنت های دمکراتیک جهان امروز پایبند باشد، آسان تر می بود تا با یک نظام استبدادی دینی و سیاسی و نظامی مثل جمهوری اسلامی.

اما این رژیم فضای نظامی و تروریسم را بعنوان یکی از اشکال بقاء خود و اسلام سیاستش در منطقه انتخاب کرده است. به گونه ای که تروریسم اسلامی تا سال ها پس از پیروزی ما بر جمهوری اسلامی، در منطقه همچنان ادامه خواهد داشت و برچیدن گروه های ترور اسلامی در منطقه از جمله در افغانستان، سوریه، عراق، لبنان، یمن و… زمان بیشتری می خواهد. تنها پیروزی سیاسی بشریت بر اسلام سیاسی است که می تواند گروه های ترور اسلامی را برچیند. پاسخ واقعی به ارتجاع مذهبی و تروریسمش فقط از سوسیالیسم بر می آید.

طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران چند دهه است با نظام استبدادی سرمایه و دین درگیر جدال و کشمکش طبقاتی و اجتماعی و آزادیخواهانه است. جنبش هایی که ابزار توهم به اصلاح رژیم را از دست اپوزیسیون داخلی و خارجی جمهوری اسلامی گرفته و سرنگونی تمام و کمال این نظام را در دستور دارند. پیروزی ما بر این رژیم و خاورمیانه ی بدون جمهوری اسلامی، خدمت بزرگی به مردم ستمدیده ی منطقه و ضربه مهمی بر پیکر میلیتاریسم امریکا و غرب و بشارتی به جهان آزاد و برابر است.

جمهوری اسلامی در مقابل جدال طبقاتی و اجتماعی مردم ایران، بارها پوست انداخته و سیاست عوض کرده و می کند. خیزش های اجتماعی پشت سر هم، جمهوری اسلامی را به عقب نشینی هایی وادار کرده است. بعلاوه فشار از پایین توده های کارگر و زحمتکش و زنان و جوانان ایران جمهوری اسلامی را به مماشات و سازش و ”نرمش های قهرمانانه“ با آن چیزی که دشمنان خارجی می نامد نیازمند کرده و می کند. جمهوری اسلامی می داند که امریکا و غرب و حتی اسرائیل، بقای این رژیم را بر انقلاب از پایین مردم ایران ترجیح می دهند. ما هم به این واقعیت واقفیم. اما این واقعیت برای اپوزیسیون بورژوایی مثل جام زهر است که باید بنوشند. چرا که تنها شانس شراکتشان در قدرت و ثروت با تغییراتی از بالا در جمهوری اسلامی به کمک فشارهای اقتصادی و تحریم و تهدیدات از نوع اسرائیلی است. تهدیداتی که مدت ها است امریکا و غرب از آن فاصله گرفته اند و به دنبال رام کردن جمهوری اسلامی و ادغام این رژیم در سیستم کاپیتالیستی خود هستند.

آیا این سیاست ها و تمهیدات و زیگزآگ ها، خاورمیانه را به سوی صلح و ثبات و بدون جنگ و تخاصم می برد؟ پاسخ قطعی به این سوال خاورمیانه ی بدون جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی است. خاورمیانه بدون جمهوری اسلامی ضربه ای کاری به صهیونیسم و نژادپرستی حکام اسرائیل است.

تبلیغات و تمهیدات ضد صهیونیستی جمهوری اسلامی، نه تنها حکام نژادپرست اسرائیل را تضعیف نمی کند بلکه بهانه ای همیشگی برای تداوم نسل کشی در فلسطین و غزه است. انگار دو نظام ایدئولوژیک دینی جمهوری اسلامی و اسرائیل با هم پیمان بسته اند برای بقای خود، خاورمیانه را در کثافت و لجنزار اهداف و سیاستهای ضد بشری خود نگه دارند. خاورمیانه ی بدون جمهوری اسلامی در دستان طبقه کارگر و مردم آزادیخواه ایران است.

شعار و اهداف بشریت متمدن امروز، مهار میلیتاریسم غرب و امریکا و سلطه ی اسلام سیاسی و تروریسم اسلامی و جنوساید اسرائیلی است. در این جدال جهانی بشریت، ما کمونیست ها و طبقه کارگر آگاه ایران برای خاتمه دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی از طریق انقلاب از پایین توده های عظیم کارگران و زنان و جوانان و برقراری جامعه ای آزاد و برابر نقش و وظایف سنگین و تعیین کننده ای بر عهده داریم.

کثیف ترین و بی شرمانه ترین ادعای بورژوازی حاکم دنیا این است که برای فریب توده های زحمتکش و حفظ بقای نظام بردگی مزدی و استثمار و تبعیض و نابرابری، می گویند انقلاب خشونت است. جنگ میشود. مردم کشته میشوند. اما این فقط یک نقاب فریبکارانه ی صلح طلبی در مقابل انقلاب از پایین کارگران و زحمتکشان است. وقتی نوبت انقلاب مردم می رسد، بورژوازی سازماندهنده ی جنگ های جهانی و استعماری و منطقه ای و صلیبی و اسلامی، برای ما صلح طلب میشوند. مردم ستمدیده را نصیحت می کنند که با حکومت هایتان بسازید و حکام هم کمی برای مردم دل بسوزانند و رحم کنند. اصلاحات کنند. برای دفاع از وطن و مرزها سرباز ما و میهن بشوید و بجنگید. کشته شدید شهید و قهرمان وطن بورژوایی ما هستید!

اما انقلاب جنگ نیست. انقلاب از پایین مردم برای تغییر بد به خوب، زشت به زیبا، فقر به رفاه و تبعیض به برابری است… انقلابات دمکراتیک و آزادیخواهانه و انقلابات سوسیالیستی در جهان

هدفی جز این نداشته و ندارند. زمانی انقلاب به قهر تبدیل می شود که حکام سرمایه داری به سوی مردم شلیک می کنند و از کشته پشته میسازند. در این صورت برای بزیر کشیدن قوه قهریه شان انقلاب به قهر نیاز دارد.

جامعه ای که ما میسازیم با کسی سر جنگ ندارد. به ارتش حرفه ای و بمب و اتم و غیره نیاز ندارد. این خوشخیالی یا صلح طلبی افسانه ای مسیح نیست. تصور کنید در ایران آزاد و سوسیالیستی که طبقه تولیدکننده و کارکنان جامعه صاحب همه چیز جامعه اند، کسی بالاسر ندارند، کسی امتیازی بیشتر از کس دیگر ندارد. همه به یکسان و برابر از داشته ها و تولیدات جامعه بهرمند میشوند…، خوب آن وقت یک کشور ۸۰ ۹۰- میلیونی مسلح را کدام ارتش قوی دنیا میتواند بیاید و اشغالش کند. اگر بیایند و ما را با بمب و موشک هایشان تهدید کنند با ۶۰-۵۰ میلیون انسان مسلح و مبارز طرفند. هر جا پا بگذارند با آتش خشم ده ها میلیونی مردمانی مواجه می شوند که از کشور سوسیالیستی شان دفاع می کنند. تجربه جنگ امریکا و متحدینش علیه مردم ویتنام این را ثابت کرده است. ما فقط اینجور میتوانیم به میلیتاریسم و ترور و فضای جنگی و سرکوب مردم در ایران خاتمه دهیم. ما در دفاع از خود همچنین طبقه کارگر و مردم صلح طلب، آزادیخواه و انساندوست دنیا را در کنار خود داریم. ما از این طریق می توانیم صلح واقعی را به مردم جهان نشان دهیم. و ما از این طریق شاهد جنبش های عظیم جهانی ضد جنگ و برای صلح و آزادی و برابری خواهیم بود. در نظام های طبقاتی جهان امروز امید صلح داشتن توهمی بیش نیست. چرا که ریشه ی همه ی جنگ ها و ستم و تبعیض و نابرابری در ماهیت این نظام تبهکار و ضد انسانی است.

ما با جنگ مخالفیم. بخاطر خود جنگ و اهداف پاید و تیعات ویرانگرش برای مردم. ماهیت همه ی جنگ های جهان کاپیتالیستی امروز ضد مردمی و برای تصرف قدرت و ثروت است. راه ما شعار ما و اهداف ما برای خاتمه دادن به جنگ های صلیبی و اسلامی و شیعی و سنی و اقتصادی و غیره انقلاب از پایین مردم و برقراری جامعه ای آزاد و برابر است. جنگ ما با جمهوری اسلامی جنگی برای صلح، برای عدالت و برای آزادی و برابری است. جهان متمدن و ضد جنگ در این جدال علیه ترور و سرکوب جمهوری اسلامی کنار ما است. ما از جنبش ضد جنگ در جهان استقبال می کنیم. این جنبش را بخشی از مبارزه خود برای فائق آمدن بر کانون های اصلی بحران و جنگ در خاورمیانه یعنی صهیونیسم اسرائیل و دیکتاتوری دینی و کاپیتالیستی جمهوری اسلامی می دانیم. این پاسخی واقعی به میلیتاریسم ناتو و آپارتاید صهیونیست ها و استبداد و ارتجاع مذهبی جمهوری اسلامی است.

تنها راه جلوگیری و خاتمه دادن به جنگ و ترور جمهوری اسلامی برای ما مردم ایران، انقلاب است. انقلاب از پایین و ساختن جامعه ی آزاد و سوسیالیستی. چاره دیگری نیست. هیچ نیرویی نمیتواند جمهوری اسلامی را به تعطیل کردن نیروهای نیابتی و محور مقاومت و خاتمه دادن به سیاستهای کثیف یهودی ستیزی، غرب ستیزی و تمدن ستیزی، زن ستیزی و ضد یت با کارگر و زن و انسانیت وادارکند. نمیشود. غیر ممکن است.

تا جمهوری اسلامی هست، جنگ و فضای جنگی تمام نمی شود جمهوری اسلامی هم اسلامش و هم حکومتش با این روش ها سر کار است. سرنوشت جمهوری اسلامی را نه تحریم ها، ساخت و پاخت ها و مانور ها و تهدیدات توخالی بورژوازی حاکم بین المللی، بلکه انقلاب توده ای و از پایین طبقه کارگر و کمونیسم اش در پیشاپیش جنبش های اجتماعی و انقلابی زنان برابری طلب، جوانان و توده های مردم آزادیخواه در ایران تعیین میکند. جنبش طبقاتی – اجتماعی جاری ما می رود تا سرنوشت جمهوری اسلامی را رقم بزند.

انقلاب آتی ایران چهره ی خاورمیانه را در ضرب اول تغییر می دهد. کاری که در انقلابات بهار عربی به انجام نرسید!

اردیبهشت -۱۴۰۳ مه ۲۴ ۲۰

کمونیست ۲۷۰

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت

نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است.

ملیت از این نظر به مذهب شبیه است.

اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی متی

در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان

فرد نمیتوان به ملیت فاصی گروید و یا از

آن برید. (هرچند برفی محققین ملت و ملی

گرایی چنین تعابیر سوپژکتیوی از این مقوله

بدست داده اند). این فصوصیت، ملیت و

تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی

باورنکردنی ای برفوردار میکند. طوقی است بر

گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء

آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با

اینمال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است

که همه آن را بفشی از پیکر و وجود خویش

میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که

در زمان میات خود بطور روزمره شاهد خلق

ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی

باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک

محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا

نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی

و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید

و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع

افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس،

تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت

ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که

جدا و یا ملمق میشوند، بلکه این الماق ها

و جدایی های تممیلی به توده های انسانی

است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم

محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست،

برعکس، این ملتها هستند که محصول

ناسیونالیسم اند.

منصور حکمت: ملت، ناسیونالیسم و برنامه

کمونیسم کارگری

ریزش های درونی رژیم و سلطنت طلبان بازاریابی برای اتحاد

گفتگوی رادیو نینا با آذر مدرسی دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی)

این امکان انقلاب از پائین، که در آن جامعه و کل سیستم را زیر و رو بکنند، داده نشود و فکر میکند نزدیک شدن به دوست هایشان در اپوزیسیون بورژوایی، که رضا پهلوی بخشی از آنها است، میتواند آینده روشنی را برای آنها رقم بزند و این "راه نجات" همگی شان، بورژوازی، است. این به نظر من کل اتفاقی است که افتاده است.

طرح بحث طرح جدیدی نیست و دو سال است برای آن کار و تلاش میکنند. از گفتن آن ابایی ندارند که نه فقط با بخشی از اصلاح طلبان بلکه با تعدادی از فرماندهان سپاه، ارتش و کسانی که از طریق ماشین سرکوب اسلامی توان این عدم دخالت مردم را از پائین را تامین کنند، وارد گفتکو شده اند و دارند تلاش میکنند جبهه متحد شان را زیر پرچم شاهزاده شکل بدهند. شاید بتوان گفت خطا یا مشکل این طیف (رضا پهلوی) این است که آیا همه اصلاح طلبان، تمام فرماندهان ارتش و سپاه حاضرند زیر پرچم رضا پهلوی بروند یا او باید به یک شکل متعادل تری رضایت بدهد. به این مسئله میشود به آن بعدا بپردازیم.

آسو سهامی: ما سعی میکنیم به واکنش های مختلفی از طیف های مختلف به این طرح بپردازیم، رضا پهلوی برای این اتحاد زیر رهبری خودش به آن واکنش نشان داده و ضمن اشاره به فواید و ضرورت اتحاد با ریزی‌شی ها، گناه متحد نشدن اپوزیسیون راست زیر پرچم خود را به گردن چپ و راست افراطی انداخته است، طیفی میگویند گناه این عدم اتحاد و ناکارامدی را خود رضا پهلوی است. طیفی دیگر میگویند رضا پهلوی خوب است اطرافیان ایشان بد هستند، سنوآل اینجاست، این چپ و راست افراطی چه کسانی هستند و چرا راه را بر اتحاد بسته اند؟

آذر مدرسی : قبلا از اینکه به جواب سئوال شما بپردازم، ببینیم این شعار به اصطلاح "خوش آهنگ" چه درجه ایی را برای شخص رضا پهلوی و جریانی که نمایندگیش میکند، یعنی فاشنیسم آریایی در ایران، باز کرده است.

در خیزش ۱۴۰۱ جریان رضا پهلوی، که به حق با فاشنیسم آریایی تداعی شد، تصور میکردند که براه انداختن دسته های "شعبان بی مخ" خود در خیابان های کشور های اروپایی، با مرعوب کردن مخالفین، با شعار ها و حمله به هر فرد و نیرویی که به شاهدانگی رضا پهلوی لیبک نمیگوید، از طریق لمپنیسم، فاشنیسم، میتوانند داخل را تسخیر کنند. تصور میکردند میتوانند نیرو های دیگر ، نه فقط کمونیستها و چپ ها، بلکه حتی ناسیونالیست های ایرانی غیر فاشیست، را مرعوب کنند و با نشان دادن "قدرت" خود در لمپنیسم و فاشنیسم صحنه سیاست ایران را تسخیر بکنند.

پس از آن "آرام" شدن اوضاع مسئله ایی که ما دائما میگفتیم، اینکه فضای سیاسی اپوزیسیون ایران تا قبل از به میدان آمدن این لشکر فاشیستی آریائی، فضای سیاسی آرام و متمدنی بود که در آن شما میتوانستید چپ یا راست باشید و با هم دیگر بحث و جدل کنید، تظاهرات کنید و دو تا صف از هم جدا داشته باشید یا نداشته باشید، میتوانستید دو روش متفاوت در اعتراض یا مبارزه داشته باشید و با هم اختلاف داشته باشید و همدیگر را نقد کنید، اما همه اینها در یک فضای سیاسی متمدن و آرام و غیر متشنج اتفاق می افتاد و ممکن بود. با ورود و قوی شدن این جریانات در خیزش ۱۴۰۱ و نشان دادن پتانسیل فاشیستی و لمپنی خود، ما به علم به ظرفیت فاشیستی این جریان، کل اپوزیسیون و مردم آزادیخواه هشدار دادیم که این جریان را منزوی کنند و به مقابله با آن پرداختیم. اما دیدن این درجه از فاشنیسم شوک خیلی جدی به درون صف ناسیونالیستی ایرانی وارد کرد و باور نمیکردند که اگر کسی تمام و کمال زیر پرچم "ننو پهلویسم- نئوفاشیسم" آنها نرود درست مقل کمونیست ها با آنها رفتار خواهد شد. وقتی این اوضاع کمی "آرام" شد، سیاستهای آقای پهلوی و جریانی که نمایندگیش را میکند و مشخصا نقش رضا پهلوی در این میان مورد مرور و بررسی نیرو های ناسیونالیست غیر فاشیست قرار گرفت. شکست پیمان یا ائتلاف جورج تاون، ادعای رضا پهلوی که من "فرا جناحی" هستم و شکست آنرا به گردن دیگران انداختن، که ما آنوقت هم آنرا نخریدیم و خیلی ها هم در صفوف پهلوی نخریدند اما جرات نکردند حرفی بزنند، راه انداختن کمپین مضحک "من وکالت میدهم"، (که ما همان زمان گفتیم شما نمی توانید با چنین کمپینی سر نسل جوان و طبقه کارگر ایران کلاه بگذارید و با خودتان همراه کنید، شما بگو من وکالت میدهم او میگوید من خواهان بازگشت به گذشته نیستم) و امروز که اوضاع "آرام" شده است مورد بازبینی و بررسی نیرو های راست و ناسیونالیسم غیر فاشنیست قرار گرفته.

۱۷

امروز که ظاهرا اوضاع آرام شد اعتراض به رضا پهلوی، بعنوان کسی که اعتبار خود را پشت این جریان فاشیستی برد و نماینده آن شد و سیاستهای اولترا راست را در پیش گرفت، به "منتظر السلطنه" که منتظر تاجگذاری و ملکه شدن است و در جواب به شعار "مرگ بر استالین" گفت "استالین که مرده است بگوید مرگ بر امروزی های آنان" و شعار "مرگ بر سه فاسد" را سر داد، در درون صفوف ناسیونالیستهای ایرانی وسیعتر از همیشه شده است. مدتی است که موج بازگشت و انتقاد از شخص رضا پهلوی بعنوان مسبب و مسئول این وضعیت مدتی است شروع شده است. همین امروز اگر نگاهی به میزگردهای این طیف در میدیای رسمی، که هنوز هم مخلص "شاهزاده" هستند، ببیندازید تا متوجه ابعاد این موج بازگشت بشوید. خودشان اعلام میکنند که موج پس گرفتن وکالت از رضا پهلوی در صف مشروطه خواهان آغاز شده است. امروز اینکه رضا پهلوی در راس راست افراطی، هر چند هنوز جرات نمیکند فاشیست بنامند، قرار گرفته، با اشاره به اینکه مشاورین اصلی او چه فاشیستهای خطرناکی هستند، اینکه او مسئول سیاستهای انشقاق آمیز آن در صف ناسیونالیسم ایرانی است را در صفوف خودشان، ناسیونالیستهای ایرانی غیر فاشیست و مشروطه خواه و ...، شروع شده است. جالب است طرفداران رضا پهلوی شوکه شدند که شما چطور جرات میکنید آقای پهلوی، این مقام «معظم»، را محاکمه کنید و مورد مآخذه قرا دهید! ظاهرا ایشان هیچ مسئولیتی درمقابل «ملکه آینده» که شعار "مرگ بر سه فاسد، مرگ بر چپی" را سر میدهد، ندارند، هیچ مسئولیتی در مقابل اینکه با در دست داشتن عکس او شعار "مرگ بر چپی" داده میشود ندارد، در مقابل سردادن شعار "مرد، میهن، آبادی"، در تقابل با شعار "زن، زندگی، آزادی" که زیر عکس او در تجمعات بالا برده میشد هیچ مسئولیتی ندارند، هیچ مسئولیتی در مقابل لشکر لمپن هایی که تظاهر کنندگان را مورد ضرب و شتم قرار میداندند و به آنها حتاکی میکردند، در مورد این تز که "ما بعد از انداختن جمهوری اسلامی و برای تثبیت موقعیت خود به یک دیکتاتوری احتیاج داریم نه دموکراسی" هیچ مسئولیتی ندارند. ظاهرا این "رهبر" و "مقام فاخر" مسئولیت هیچ چیزی را به گردن نمی گیرد و تنها کارش این شده که بگوید "زیر پرچم من و قبول شاهدانگی من با من اتحاد کنید!"

این وضعیتی است که جریان رضا پهلوی با آن روبرو هست. مهم نیست چقدر هنوز پز "رهبر" و "شاهزاده" و "متحد کننده" و "منتشاء اتحاد" و کسی که برای "اتحاد کل اپوزیسیون" تلاش میکند را به خود میگیرد، همانطور که ۹۹ درصد سران مرتجع دنیا مدعی اند که خواهان رفاه و صلح و آرامش هستند و جز جنگ ارفوزی و کشتار و فقر ارمغانی برای بشریت ندارند.

به استدلال مدافعین رضا پهلوی برگردیم. اینها استدلال میکنند که رضا پهلوی ساده لوح است، متوجه نیست و نمیداند اما به اسم او خیلی کارها میکنند! دقت کنید پادشاهی که ساده لوح است، شاه آینده ای که امروز هیچ مسئولیتی در مقابل اعمال و کردار خود و اطرافیانش ندارد، هیچ اتوریته ایی ندارد که بگوید بکنید یا نکنید، کاری یا سیاستی غلط است یا درست است، عروسی است که فقط با دست بلند کردن بگوید من شاهزاده هستم بیاید دور من جمع بشوید! را کسی بعنوان "رهبر" خود انتخاب میکند؟ طرفداران رضا پهلوی حاضراند شخصیت سیاسی که قرار است رهبر سیاسی و "شاهزاده" شان باشد را به آدمی ساده لوح و نادان تبدیل کنند اما از او سلب مسئولیت کنند! درست همان کاری است که با پدرش کردند و جامعه جواب خودش را به آنها داد. این دفاعیات دیگر خریداری ندارد.

در چنین وضعیتی شعار از "تاجزاده تا شاهزاده" فرصتی شد که بگویند دیدید فقط اصلاح طلبان نیستند که میگویند شاهزاده مهم است، حالا اصولگرایان هم میگویند شاهزاده و اتحاد با شاهزاده مهم است. اما عمر این شو هم در میدیا یک هفته بیشتر نخواهد بود.

اما پا به پای این بررسی از نقش رضا پهلوی در درون این صف، راست افراطی مسئله بود. خود رضا پهلوی میگوید من شکست خوردم (از پروژه ققنوس، شورای ملی ایرانیان تا منشور و ائتلاف جورج تاون و فرشرگرد و ... که بعضی ها افتضاح بار آوردند و کاملا شکست خوردند و بعضی هم مسکوت مانده اند)، اما علت شکست همه اینها راست افراطی و چپ افراطی است. آیا شما از من بعنوان یک کمونیست قبول میکنید اگر در یک پروژه شکست بخورم و ادعا کنم که علت شکست من و مسئولیت آن با آقای رضا پهلوی است؟ تا اینکه از آقای رضا پهلوی قبول بکنیم که مسئولیت شکست را به پای چپ افراطی و راست افراطی بنویسد؟ لابد چپ افراطی ما هستیم و راست افراطی طرفداران آقای پهلوی، مشاوران ایشان و خانم ایشان هستند. مسئولیت شکست آقای پهلوی و پروژه هایش ما هستیم و ایشان هیچ مسئولتی ندارند.

خب حالا چرا کسی به چنین "رهبری" اقتدا و اتکا کند، چرا اصلا ایشان "رهبر" باشند، به خاطر ژن مخصوص، به خاطر خون ویژه، به خاطر اینکه از یک خانواده سلطنتی است یا بخاطر

ریزش های درونی ...

لیاقتش در رهبری کردن، لیاقتش در تشخیص دادن و نمایندگی کردن کسی و چیزی؟!

وضعیت صف آقای پهلوی و شخص آقای پهلوی این است و این شعار مفری شد برای حمله از درون را دفع کنند و مانع ریزشی درونی بیشتری بشوند و ادعا کنند که ببینید که حتی اصولگرا به ما اقتدا میکند. من فکر میکنم آدم های متفکرتر این صف اینها را نمی خزند، مهم نیست راست و ناسیونالیست هستند و ما آنها را قبول نداریم اما شما درون جریانات راست هم انسان هایی را پیدا میکنید که فکر میکنند، شعور جامعه را دستکم نمیگیرند و فاشیست نیستند و می فهمند که رضا پهلوی با چه آتشی بازی میکند. فکر نمی کنم بتوانند با این الم شنگه ها مانع این موج ریزش درونی بشوند و اعتبار از دست رفته رضا پهلوی را بعنوان رهبر جریان فاشیست آریایی بهبود ببخشند. انداختن گناه و شکست خود به پای دیگران فقط نشانه بی لیاقتی و درجه ایی از شالارتاریسم یک جریان و یا یک شخص می باشد.

آسو سهامی: در خصوص اظهارات نصیری واکنش های زیادی صورت گرفته است هم از طرف اصلاح طلبان و هم از طرف اصولگرایان، اما از همه جالب تر واکنش اکبر گنجی است که ادعا میکند این طرح دست پخت نهادهای امنیتی رژیم میباشد، پس از شکست طرح های وکالت دادن و ائتلاف شش نفره که از طریق نفوذی های سپاه پاسداران به شکست انجامید. و در ادامه می گوید "شخص رضا پهلوی انسانی ساده لوح است و دوبار فریب خواهد خورد شاید او نمی داند شعار "تاجزاده تا شاهزاده" برای وارد کردن نفوذی های رژیم میباشد و به شکست کشاندن مقتضای آن است تا هر چه بیشتر رضا پهلوی را بی اعتبارتر بکند و سپاه قصد دارد با طرح این شعار در داخل کشور هم به تاجزاده و اصلاح طلبان زیان برساند. در مورد امنیتی بودن این شعار دن کیشوتی باز هم می توان سخن گفت". نظر شما در این رابطه چیست

آر مدرسی: این تنوری توطئه را قبل از اصلاح طلبان خارج کشوری مثل اکبر گنجی، جواد امام دبیر کل مجمع ایثارگران در ایران مطرح کرده است. جواد امام میگوید این شعار پوچ است این شعار ما (اصلاح طلبان) را نمایندگی نمی کند و "بودار" است و معلوم نیست با هدف تضعیف چه نیرویی و یا چه جریانی راه افتاده است، در نتیجه امنیتی و مشکوک بودن این شعار بخشی از دفاعیه اصلاح طلبان است.

اما قبل از پرداختن به بحث گنجی، به نکته ای که شما قبلا در رابطه با عکس العمل نیروهای های مختلف اشاره کردید، باید بگویم امروز واقعا کسی مسئولیت حرف های نصیری را به عهده نمی گیرد. ایشان از اصولگرایان و حزب الهی ها و خط امامی های دو آتشه بودند و وقت خودش به جامعه در رابطه با سرکوب، استبداد، سانسور و اختناق، چه بعنوان بخشی از حاکمیت و چه بعنوان سردبیر روزنامه کیهان، کم "لطف" نکردند. امروز کسی حاضر نیست مسئولیت اظهارات ایشان را به گردن بگیرد. اصولگرایان، که در موقعیت نامناسبی قرار دارند، سعی کردند ریزش مهدی نصیری را به اصلاح طلبان وصل بکنند، که "این نماینده شماس"، "این دارد حرف دل شما را میزند"، "شما ها برانداز شده اید و می خواهید به رضا پهلوی نزدیک بشوید" و... و از این طریق میخواهند تعرض اصلاح طلبان را عقب بزنند. این اظهار نظر نصیری باعث شد اصولگرایان امکانی برای ضد حمله به اصلاح طلبان که از انشقاق در میان اصولگرایان احساس شغف میکنند و خودشان را برای تعرض آماده میکنند و در سطح میدیا بطور مرتب مشغول فول گرفتن از اصولگرایان هستند و از به جان هم افتادن شان استفاده میکنند، پیدا کنند و این تعرض را کمی عقب بزنند و کمی وضعیت درونی خود را بهتر بکنند. اصلاح طلبان شاید تنها بازنده این جریان هستند و به همین دلیل مرتب مشغول دفاع هستند، انواع بحث ها میکنند در مورد نصیری انواع اظهار نظر ها میکنند از اینکه یکی میگوید مشکوک است و فکر کنم کرباسچی گفته از نظر روانی آدم متعادلی نیست، و تا اینکه خطاب به اصولگرایان میگویند این "طفل مشروع" شماس است و او را به ما پاس ندهید. واقعا دفاعیات و حملات دو طرف به هم خواندنی و دیدنی هست که دو طرف چطور برای خلاص کردن خودشان از موقعیتی که در آن قرار گرفته اند به چه ابزارهایی متوسل میشوند و به هر شکلی میخواهند مسئولیت این شخص را به گردن همدیگر بیندازند و از خود سلب مسئولیت کنند. تمام طرفین، از رضا پهلوی گرفته تا جناح های درونی، از این ماجرا یا برای بهبود موقعیت خود و یا برای پاتک زدن به رقیب استفاده میکنند.

تا جائیکه به اظهارات اکبر گنجی برمیگردد ایشان اصلاح طلبی هست که در خارج زندگی میکند و نمایندگی آن طیفی را میکند که تاجزاده یکی از آنها است. اما در اظهار نظر او یک واقعیتی هست که میگوید "تاجزاده تا شاهزاده" یعنی تاجزاده برود زیر پرچم "شاهزاده" و این را تاجزاده قبول نمی کند. همانطور که "شاهزاده"

قبول نمی کند تاجزاده رئیس جمهور بشود. در نتیجه شعار این موفق نمی شود. میگوید معنی واقعی این شعار این هست که اصلاح طلبان زیر پرچم سلطنت بروند و سلطنت به ایران برگردد و "شاهزاده" شاه مملکت بشود و ما مطیع های آنها! گنجی از این زاویه به این شعار نقد دارد و میگوید شاید درست باشد بگویم از "تاجزاده تا رضا پهلوی"! در نتیجه مشکلی با اتحاد ریزشی ها با رضا پهلوی ندارد بلکه با رفتن زیر پرچم "شاهزاده" مشکل دارد. اینکه این کار سپاه پاسداران هست و...، این تنوری هایی است که درست میکنند و پشت آن قایم میشوند که این "توطئه ایی علیه اصلاح طلبان است" و میخواهند اصلاح طلبان را ضعیف کنند. در مورد "ساده لوح" بودن رضا پهلوی، من فکر میکنم به او امتیاز میدهند. این امتیازی است که به رضا پهلوی میدهند تا از ایشان سلب مسئولیت کنند. درست همان کاری که طرفداران دو آتشه رضا پهلوی میکنند که "خودش خوبه ولی اطرافیان بد هستند"، اکبر گنجی هم میگوید خودش ساده لوح است اطرافیان مارهای هفت خط هستند. ایندو اظهار نظر فرق زیادی با هم ندارند و هر دو تظہیر رضا پهلوی است. به نظر من رضا پهلوی آدم ساده لوح و نادانی نیست، برعکس خیلی روشن میداند دارد چکار میکند و به کدام طرف دارد میرود. مسئله این است باید وادارش کرد مسئولیت اوضاعی که بوجود آورده است، مسولین دامن زدن به فضای لمپنیسم و فاشیست آریایی در خارج کشور، را حداقل به گردن بگیرد و همچنین مسئولیت سیاست های دیگری که اتخاذ کرده مثل خواهان حمله به ایران یا تشدید تحریم ها بودن.

آسو سهامی: بعنوان سؤال آخر در کمتر دو دقیقه لطفا، هر چند در خلال صحبت ها به آن اشاره کردید در این بازار مکاره که حول این شعار براه افتاده است بطور واقعی دلیل ناپسامانی نیروهای بورژوازی و بورژوازی چه آنهایی در اپوزیسیون قرار دارند خلاصه چه درونی و بیرونی رژیم که در کمین قدرت نشسته اند چرا اینکه همانطور خود شما اشاره کردید، تحریم اقتصادی، حمله نظامی، پروژهای جرج تاون، توطئه های مشترک سپاه و دفتر رضا پهلوی و..... چرا از این طرح ها استقبال نشد و اپوزیسیون بورژوازی در جنبش ۱۴۰۱ نتوانست ریشه پیدا بکند .

آر مدرسی: با توجه به وقت کم خیلی کوتاه اشاره می کنم. آن جنبش بطور عمیقی آزادیخواه، برابری طلب و عدالتخواه بود و در نتیجه شما نمی توانید با نمایش و با پز اینکه "من قول میدهم" به میدان بیاپید ولی در عمل سیاسی کار دیگری انجام دهید و آنرا هاجک کنید. عمق آزادیخواهی و عمق نزدیکی این جنبش و آرمان هایش با آزمانهایی که چپ و سوسیالیست ها در آن جامعه نمایندگی میکند خیلی عمیق تر از اینها هست که شما بتوانید با هم چنین چیزهایی به بیراه ببرید و از چنگ مردم در آورید. تنها راهی که و تاکید میکنم تنها راهی که، بورژوازی در اپوزیسیون میتواند آن جنبش را یا مهر خودش را به آن جنبش بزند ، ناتوانی سوسیالیست ها و کمونیست در به پیروزی رساندن و قدرتمند کردن این جنبش و موفقیت اپوزیسیون بورژوازی در به استیصال کشیده شدن آن جنبش است. وضعیتی که طبقه کارگر و مردم از سر ناچاری بگویند به جهنم هر چیز دیگری بهتر از وضع موجود است! این اپوزیسیون فقط و فقط این شانس را دارد! و جامعه در این فاز نیست هر دفعه که برای اعتراض بیرون آمده و برگشته، بار دیگر قوی تر بیرون آمده است. شما نگاه کنید هر دفعه که این جنبش بیرون آمده قویتر و روشن تر از دفعه پیش است. روشنتر در اینکه چه توطئه هایی علیه اش می چینند، نه فقط از طرف جمهوری اسلامی بلکه از طرف اپوزیسیون بورژوازی، و در مقابلش مقاومت میکند. در نتیجه معضل بورژوازی ایران و یا حداقل اپوزیسیون بورژوازی این است که عمق رادیکالیسم در آن جامعه خیلی تنیده تر است با چیزی که مردم به آن چپ ها، سوسیالیست ها و کمونیست ها میگوید و این درجه از عمق رادیکالیسم را به این آسانی نمی توانید هاجک کنید. فکر میکنم بورژوازی ایران نمیتواند مثل بورژوازی ارتجاعی دوره انقلاب ۵۷، این جنبش عمیقاً رادیکال و آزادیخواهانه را هاجک کند و چنین شانس را ندارد. تنها شانس این اپوزیسیون این است که از طریق بالا، حتی به خون کشیدن مردم به قدرت برسند. شانس اینکه مردم در یک رفرااندوم آتی بگویند "زنده باد شاهزاده" یا "سلطنت آری" تقریباً صفر است. باید این مردم را شکست داد تا به قدرت رسید این تنها راهی است که اپوزیسیون بورژوازی در مقابل خود دارد.

۲۰ مه ۲۰۲۴

با تشکر از رفیق احمد بهزاد مطلق برای کتبی کردن مصاحبه

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیاپید نمی از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی بکنید. خیلی ساده است! ما مردم متری و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا هر مدرسه مختلطی که قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد، رادیکالهایی را میگذاریم که جلوی اوباش را بگیرند. ما قوانینی را میگذاریم و این قوانین را با بودجههایی تضمین میکنیم که ضامن شرکت زنان در فعالیت اجتماعی باشد، جلوی تحریک علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را بگیرد. ما کاری خواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن و امر برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم خطاکار نگاه کند، درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست مثل کسی که از اموال دولتی و اموال کشور اختلاس کرده، درست مثل کسی که مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده، مانع اشتغال زنی شده، یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که خودمان را عوض کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم.

آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریخاً محصول طبقات حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری سرمایه میخورده، فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتایی که در ایران بر سر کارند میخورده... ما حکومت را عوض میکنیم، فرهنگ را هم عوض میکنیم. همه جای دنیا همینطور است. شما نمیتوانید آزادی بیاورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم ایران، فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و عقب مانده و متحجر پیدا بشود، چاره‌ای ندارند، باید دندان روی جگر بگذارند. بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن باید دندان روی جگر بگذارد و تحت ستم بماند، یا آن حاج آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه میگوییم حالا حاج آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد...

منصور حکمت

مبارزان دست به قلم و پا به فرار!



محمد جعفری

منصور حکمت، در یکی از پلنوم ها، یکی از بحث های مهم و خلاف جریان خود را با این جمله طنز آمیز شروع کرد: رفقا می خواهم کفر گویی کنم (نقل به معنی). این عبارت با مسمی و معنی دار شروع بحث جاری من است. با اجازه شما تمامی افراد فعال سیاسی غیر متحزب، احزاب سیاسی، سازمان ها، گروه ها و محافل اپوزیسیون که در این مقاله مورد نقد قرار خواهید گرفت، می خواهم کفرگویی های خود را شروع کنم! این نقد را از این نظر باید کفر گویی نامید، که این بحث خلاف جریان، عکس نرم های جاری جامعه، غیرمتعارف است و کمتر درباره آن حرفی زده ایم.

چند سالی است به این مسأله پی برده ام که نود در صد مبارزه سیاسی اپوزیسیون جمهوری اسلامی به جای اتکا بر ساختارها، نهادها، تشکل ها، سازمان ها و سنت های مبارزاتی قابل تعمیم و ریشه دار طبقه کارگر و در یک کلام مبارزه بر بستر مبارزه صنفی و سیاسی این طبقه، بر مبارزه سیاسی انفرادی، مقطعی، غیر قابل تعمیم و غیر کارگری تکیه زده است. نمونه های بارز این قبیل تقریباً هر روزه در فضای رسانه ای دیده می شود: فلان هنرپیشه به مردم روی آورد یا پشت به مردم کرد؛ فلان فوتبالیست از رژیم فاصله گرفته، یا از آن طرفداری می کند، فلان هنرپیشه را زندانی کردند یا از زندان آزاد شده، انتشار نامه های فلان برنده جایزه صلح نوبل و... به این خاطر فعالیت های جاری این دست از اپوزیسیون را کم خاصیت، دست و پا زدن بی هدف، خودمشغولی و تا جایی که به چپ و کمونیسم بر می گردد، ریختن آب به آسیاب جنبش های دیگران می دانم. در واقع علت اصلی عدم رشد لازم و کافی اپوزیسیون چپ اینگونه فعالیت های غیرساختاری، غیر قابل تعمیم و غیر کارگری - کمونیستی است. با این کفر گویی ها می خواهم این متد را نقد کرده و مخاطب خود را متوجه اهمیت ساختار، نهاد و تشکل در زمین واقعی نمایم.

وضعیت مبارزه بی حاصل و انفرادی اپوزیسیون چنان وخیم است که نمی توان آن را ادامه داد. یقین دارم این کفر گویی ها در کوتاه مدت مورد استقبال اکثر مبارزان سختکوش در عرصه های مذکور قرار نمی گیرد. بالأخره هر گزایشی راه خود را می رود. برعکس آنان، ارتقای مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی به یک پله بالاتر و تکامل یافته را در اولویت قرار دادن فعالیت های روتین و در عین حال قابل تعمیم، اصولی و با ثبات در نهادها، ساختارها، تشکل ها و سازمان های توده ای در محل کار و زیست مردم و تجهیز مبارزان به این ابزارها می دانم.

اینجا خود را مؤظف می دانم بر یک موضوع تأکید کنم که هر گاه چیزی در نقد چپ و اپوزیسیون سرنگونی طلب می نویسم، ابتدا مرزبندی خود را با آیه یاس خواندن اشخاص و جریانات جدیداً دمکرات شده روشن کنم که همواره در گوش ما زمزمه می کنند: «دوران چپ به سر آمده؛ چپ باید برود پی کارش؛ چپ نمی تواند و...» راست در واقع سعی می کنند با تکرار این کلیشه ها چپ و کمونیسم را از عرصه بیرون کند تا در نقش صاحب جامعه ظاهر نشود. من قاطعانه با این «شانناژ ها» مرزبندی دارم و فکر می کنم جامعه به کمونیسم و به چپ احتیاج دارد و باید توسط طبقه کارگر اداره شود. ظرفیت رادیکالیسم جامعه و ضرورت ساختن یک دنیای بهتر برای انسان به ما یادآوری می کند که چپ و بطور مشخص کمونیسم می تواند مؤثرتر و اجتماعی تر ظاهر شده و سکان جامعه را در دست بگیرد. اما چپی که بند ناف پراتیک پوپولیستی خود را با شیوه کار انفرادی و سلبریتی محور کنونی قطع نموده و پراتیک کارگری را به بستر اصلی تشکل های پایه دار اجتماعی گره بزند. چپی که در حاشیه رسانه های رسمی بازی نکند و در این مورد مشخص، مشغول بازی و رقابت با اپوزیسیون بورژوازی حول موضوعات سلبریتی محور نباشد. چپی که تسلیم وضعیت افسون زده کنونی نشود و روش های بی خاصیت مبارزه فردی و غیر اجتماعی خرده بورژوازی را که به او تحمیل کرده اند، کنار بگذارد. تلاش من برای ایفای این نقش توسط چپ است نه کوبیدن او. چقدر در این تلاش موفق می شوم، موضوع دیگری است، اما به این وضعیت افسون زده تسلیم نخواهم شد. زنگ خطر مبارزه بی خاصیت سلبریتی محور برای جنبش طبقه کارگر را به صدا در آورده و فکر می کنم با نقد، بررسی و تحقیق در باره این پراتیک غیر قابل تعمیم است که می توان درمانی برای بیماری عدم رشد کافی اپوزیسیون چپ پیدا نمود. باید راز این طلسم را باز کرد که از یک سو همه فعال هستند و از سوی دیگر هیچ کدام رشد چشمگیری نمی کنند. امکان ندارد جنس مبارزه و پراتیک این همه افراد مبارز غیر متحزب، احزاب سیاسی، سازمان ها،

گروه ها و محافل اپوزیسیون چپ درست، اجتماعی، طبقاتی و ریشه دار باشد، اما خودشان از هر نظر رشد نکنند! تعریف و تمجید کمابیش یکسان اپوزیسیون از فوتبالیست ها، هنرپیشه ها، هنرمندان، برندگان جایزه... که به گفته این اپوزیسیون به مبارزه مردم پیوسته اند- عوارض نامناسبی خلق کرده است و نه پراتیک کارگری- کمونیستی.

یا تغییر سیکل معیوب مبارزه کم خاصیت فردی، یا زندگی در قفس!

من ادعا ندارم ایفای نقش اجتماعی و تاریخی طبقه کارگر هموار و بدون موانع است و خود به خود پیش می رود. اما بالأخره اگر اولویت فعالین اپوزیسیون چپ، ایفای وظیفه طبقاتی و نقش تاریخی خود باشد و نه تولید و بازتولید ادبیات سیاسی حاکم بر جامعه و چیدن گلی از هر باغی، دلیلی ندارد که ما نتوانیم اوضاع را تغییر دهیم. وقتی افراد مبارز غیر متحزب و احزاب سیاسی، به این لحاظ جا مانده اند، صورت خود را با سبلی آکسیونیسم سکتاریستی، امید به سوژه های موردی، تعریف و تمجید از سلبریتی ها و بازی در زمین رسانه های ریز و درشت سرخ نگه می دارند. سوژه کردن مبارزه فردی و موردی به موضوع اصلی مبارزه سیاسی اپوزیسیون، به معنی فرار از سازماندهی عرصه های اصلی رویا رویی مبارزه روتین طبقه کارگر با سنت های طبقه بورژوا در سطح کلان و در میادین واقعی و زمینی است. اولین اشکال فعالیت انفرادی افراد غیر متحزب این است که این جنس و سبک مبارزه نه فقط به متحزب شدن کارگر کمک نمی کند، بلکه در مقابل آن قرار می گیرد. یکی از اشکالات اساسی فعالیت احزاب سیاسی هم این است که به جای بدست دادن ظروف مبارزه جمعی به کل مردم جامعه، به باز نشر جست و خیزهای افراد از هر قشری می پردازند و سبک فعالیت شان از جنس مبارزه ای نیست که کارگران در محل بتوانند بالهام گرفتن از آن کسب قدرت کرده و در بعد وسیع تری صفوف خود را متحد و متشکل نمایند. پراتیک غیر ساختاری و غیر قابل دوام، بی ریشه، موردی و فردی از اصلی ترین آفات غیر اجتماعی شدن آنان و عامل اصلی پناه بردن به فرهنگ سلبریتی «مبارزه» در عالم مجازی و سنت های طبقه بورژوازی است. تا به بستر اصلی مبارزه اجتماعی و ریشه دار طبقاتی بر می گردد، روش فعالیت هر دو طیف (افراد و احزاب) سکتی است. فعالین هر دو طیف از همه چیز می نویسند و می گویند غیر از پرداختن به مسأله تشکل، نهادها و ساختارهای توده ای.

اما جامعه ده طبقه کارگر ندارد تا ده جریان نامتجانس منافع او را همزمان نمایندگی کنند و هر ده جریان بالنده، اجتماعی و بزرگ شوند. اپوزیسیون به جای بدست گرفتن ابزار مداخله مردم بوسیله ساختارها، نهادها و تشکل های زمینی طبقه کارگر به سوسیال میدیا، به هنرمندانقلابی، فوتبالیست های (به مردم پیوسته)، افراد مبارز زندانی شده که هر کدام از قشری هستند، تکیه داده است. محصول این کار این است که این که خودشان یا ساختارها و نهادها مردمی از جمله احزاب محبوب و اجتماعی شوند، این سوژه ها را محبوب، برجسته و معروف می کنند. مبارزان دست به قلم و پا به فرار، پشت کامپیوتر خود سرگرم روشننگری افراد پراکنده نظیر خودشان هستند و نه به مسائل و چگونگی رفع گره های مبارزاتی طبقه کارگر. هم افراد غیر متحزب و هم احزاب سیاسی، تخصصی در رفع موانع تشکل های ریشه ای و قابل تعمیم طبقه کارگر و بدست گرفتن ابزارها ندارند و نمی خواهند در این زمینه فنون لازم پراتیک مبارزه جمعی را یاد بگیرند. هر کس ساز خود می نوازد و هیچکس نواختن را یاد نمی گیرند. اگر بر حسب تصادف یک مقاله از ضرورت تشکل بنویسند یک خروار از این می نویسند: «بله طبقه کارگر باید به عرصه های مبارزه دموکراتیک و سیاسی و هنری توجه داشته باشد!» در این بینش اولویت مبارزه وجود ندارد، چرا که عطف توجه طبقه کارگر به عرصه های مبارزه دموکراتیک و سیاسی و هنری زمانی درست است که ارکان مبارزه روتین طبقه کارگر سر جای درست خود یعنی مبارزه نهادینه شده و تشکل یافته قرار گرفته باشد.

اگر با روش پراتیک جاری یعنی بدون وجود نهاد و تشکل زمینی و پایه ای می شد مردم را حول یک آلترناتیو انقلابی متحد کرد، می بایستی تاکنون یکی از این همه سازمان ها، گروه ها و محافل، افراد و احزاب اپوزیسیون اجتماعی شده بودند؛ می بایستی افراد پراکنده ای که همگی سنگ طبقه کارگر را بر سینه می زدند، در صف یکی از سازمانها متحد می شدند. در جامعه سرمایه داری،

مبارزه غیر کارگری همانند آسیابی است که سنگ زیرین آن کار نکند. اهرم و سکان اصلی پیشرفت جامعه تشکل های محکم و ریشه دار کارگری است. اگر از من می پرسید که چرا افراد چپ پس از یک دوره یا سرخورده شده و یا به تعریف و تمجید از جنبش های ملی، دموکراسی و جست و خیزهای سلبریتی روی می آورند، این نوع سبک کار است. برای هر بزرگ و کوچک شدنی باید سبک کار اجتماعی را مینا گرفت که آیا خرده بورژوازی است و یا کارگری - کمونیستی. وقتی به این تناقض فکر می کنیم که چرا همه مبارزان شریف ظاهراً طرفدار کارجمعی هستند، ولی خودشان یک عمر است تک و تنها به فعالیت «روشنگری» مشغولند، بیشتر متوجه نارسایی های مبارزه جاری اپوزیسیون خواهیم شد. پیامد متد مبارزه ای که منطبق با فعالیت جمعی در تشکل و نهاد نباشد، این است که با وجود این همه انسان های شریف طرفدار آزادی طبقه کارگر در این دنیای بزرگ، چند صد نفر پیدا نمی شود که همراه با هم یک اقدام قابل توجه و در مقیاس اجتماعی و منطبق با اولویت های مبارزاتی طبقه کارگر انجام دهند. مبارزه سیاسی- طبقاتی، بنابه تعریف یک مبارزه جمعی و متشکل است. اما اگر با این معیار فعالیت اپوزیسیون سلبریتی محور را ارزیابی کنیم، این فعالیت ها نه متشکل است و نه کارگری - کمونیستی. به بیانی دیگر این پراتیک کاملاً پوپولیستی و کم خاصیت است. من نگران هستم که چرا باید بیست، سی و... چند سال هزاران مبارز تک و تنها شب و روز در باب ضرورت توجه به عرصه های مبارزه دموکراتیک و سیاسی و هنری و شاید یکی دو مقاله درباره ضرورت تشکلیابی طبقه کارگر خطاب به اشخاص تک و تنها مانند خود بنویسند؟

این درک از مبارزه موجب شده که هزاران نفری که معتقد به ضرورت تشکل و تحزب هستند، پس از چند دهه، هنوز نتوانسته اند جمعی را پیدا کنند که با هم یک فخره از «اهداف مشترک» مبارزه جمعی را به سرانجام برسانند! وقتی نقش، اهمیت و ضرورت نهادها، ساختارها و تشکل ها برای مبارزه توسط مبارزان فراموش می شود، کامپیوتر جای سازمان زمینی گرفته و سینماگر تبدیل به قهرمان می شود! هزاران فعال این سنت فکر می کنند اگر تک و تنها هر هفته دو مقاله بنویسند، طبقه کارگر را آماده کسب قدرت سیاسی خواهد کرد. خیر عزیزان، نشر یک خروار حرف حسابی از طریق سوسیال میدیا، بدون پشتوانه یک تشکل زمینی، بدون جمعی واقعی از مردم ساکن در شهرها و کارخانه ها مانند طلای استخراج نشده در دل یک کوه است. این یکی را با سنت های خرده بورژوازی هم می توان پیش برد، اما آن یکی را فقط با نیروی مادی انسانهای حی و حاضر و با افق کمونیستی می توان انجام داد. پرداختن به مبارزه دموکراتیک (تنها عرصه مورد علاقه مبارزان دست به قلم و پا به فرار) کار ویژه ای نمی خواهد. انصافاً همه در عرصه یاد شده خبره شده اند. در عوض کمتر کسی در سازماندهی نهاد، ساختار و تشکل های پایدار حرفی برای گفتن یا تخصصی در این امر حیاتی دارد. متکی شدن به ابزار، نهاد، ساختار و تشکل توده ای برای اقدامی در سطح کلان است، آنکه سر و سامان دادن به امر کارگر را در دستور خود نگذاشته باشد، نیازی به همراه و همنظر کردن فعالین این جنبش ندارد. پروژه های مبارزه انفرادی فقط به تعدادی فوتبالیست، هنرپیشه، شاعر و فالور در سوسیال میدیا احتیاج دارد.

متکی نبودن به تشکل ها، نهادها و ساختارهای مستحکم و پا برجا، حتی محدود به مبارزان دست به قلم و پا به فرار نیست، بلکه یک مشکل فراگیر است. یکی معلم مبارزی است، اما تک و تنهاخواسته ها و مطالبات معلمان را دنبال می کند. یکی دیگر زن مبارزی است، ولی کمترین پیوند اجتماعی با زنان هم صنف و هم محل خود در یک شهر دارد. در نتیجه وقتی ماشین سرکوب این فعالین را راهی زندان می کند، دستکم صد زن یا صد معلم برای آزادی آنان جلوی درب زندان و بی دادگاه ها جمع نمی شوند. بر خلاف یک مبارزه زمینی هر کسی اطلاعاتی «محکوم می کنیم» صادر می کند. گفتم تغییر عادت نرم مبارزه کنونی اپوزیسیون آسان نیست، ولی باید درمانی برای این نارسایی ها پیدا کرد. تا زمانی که مبنای فعالیت اشخاص اپوزیسیون، مبارزه ای زمینی، عینی، اجتماعی و سازمان یافته و متشکل کردن و متشکل شدن مردم عادی نباشد، روی این پله ای که پا گذاشته اند خواهند ماند. قطعاً با این سبک از فعالیت خبری از پیروزی های بزرگ و کسب قدرت سیاسی توسط اپوزیسیون و به کمک او نیست. تبلیغات و فعالیت های فاقد سازماندهی و تشکل و خارج از سوخت و ساز پیوندهای اجتماعی به بنا کردن یک عمارت روی برف و یخ می ماند. گرچه این عمارت به ظاهر پر شکوه و محکم جلوه می نماید، در پایه ویران است و در روزهای طوفانی در مقابل یک ضد حمله فرود می ریزد. لذا یا تغییر سیکل مبارزه کم خاصیت فعلی یا تداوم وضعیت موجود. گزینه سومی وجود ندارد!

کمبودهای مبارزه و اعتراضات سال ۱۴۰۱ مردم ایران

در بنبوچه مبارزه قابل تحسین مردم ایران در سال ۱۴۰۱ علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، با تعدادی از دوستان خود در مورد ضرورت سازماندهی آن مبارزات و اتکا به ستون های

مبارزان دست به قلم و ...

پایه دار و حساب شده مانند ساختارها، نهادها، تشکل و سازمان برای سازماندهی مبارزان سرنگونی طلب در آن رویارویی صحبت می کردم و نکاتی مشابه نوشته جاری را یادآوری می کردم. تعدادی از عزیزان نه فقط با نظرات من موافق نبودند، بلکه آن را پرت و خارج از متن دانسته و به علت مخالفت از آن زمان تا کنون با هم صحبت نکرده ایم. در آن روزها تم رسانه های اپوزیسیون حول اهمیت موضع گیری یک فوتبالیست و چند هنرپیشه (که به گفته دوستان به مبارزه مردم پیوسته اند) می چرخید. اگر از منظر ادبیات متعارف توسط رسانه های اپوزیسیون دست به قلم و پا به فرار به طرح نظرات من نگاه شود، اعتراض دوستان به من حق بود. چرا؟ چون این متد نه فقط با درک و فضای جاری سوسیال میدیا، بلکه حتی با درک و فضای فکری که اکثریت اپوزیسیون چپ از فعالیت کمونیستی دارند، متفاوت است. هم اکنون دور از انتظار نیست که «این کفرگویی ها ” و پافشاری بر نقش ساختارها، نهادها، تشکل و سازمان برای سازماندهی مردم باعث رنجش کسانی شود که مطلقاً آشنایی لازم به جوانب مختلف و اهمیت این عرصه ها ندارند و برعکس دخیل بستن به فوتبالیست، هنرپیشه و برندگان جایزه ها... را مهم تر می دانند. تصویری که بورژوازی از طریق رسانه به خورد جامعه داده می شود، همان تصور دوستان من است. در این تصور نقش سلبریتی از کل متابلیسم تاریخی- زمینی طبقه کارگر و جامعه مهمتر است. از اینرو، این تبیین را می توان به نود در صد اپوزیسیون هم تعمیم داد. و این در مبارزه متشکل، هدفمند، با حساب و کتاب جنبش سرنگونی طلب مردم ایران از سم مضرتر است. اکثر افراد فعال سیاسی غیر متحزب، احزاب سیاسی، سازمان ها، گروه ها و محافل فکر کرده و می کنند که تبادل نظر در مورد ضرورت مسلح شدن مبارزان سرنگونی طلب به ساختارها، نهادها، تشکل و سازمان، غیر مستقیم به معنی عدم درک جایگاه فوتبالیست ها، هنرپیشه ها و هنرمندان خواهد بود که قرار است بنابه محاسبه خرده بورژوایی و در شرایط اعتلای مبارزه به مردم ملحق شوند. اگر با معیارها و خودآگاهی اپوزیسیون موجود به انتقادات من از این سبک از مبارزه نگاه کنیم، این نقد هذیان گویی، کفر گویی و دیوانگی محض است!

توهم اپوزیسیون به نقش سلبریتی ها تا جایی همه گیر شده است که فکر می کنند اگر ما بیشتر، بهتر و به موقع موضوع گیری سلبریتی های (به مردم پیوسته) را ترویج کنیم، این عین پراتیک کمونیستی است. گویا اگر واقع بینانه تأکید شود که مردم اساساً و فقط با ابزار تشکل، نهاد و با سازماندهی توده ای در محل می توانند به حل مشکلات خود و باز کردن گره های پیچیدگی راهی که در پیش روی داریم، حریف دشمن شوند، این باعث دلسردی می شود! گویا پیوستن و حمایت چند سلبریتی از مبارزه مردم، جو جامعه را تحت تأثیر شخصیت «مهم» آنان قرار داده و از این کانال خلا تشکل پایه دار، ساختارها ، نهادها و ابزار مبارزه جمعی برای به زیرکشیدن جمهوری اسلامی پر می شود و با وجود سلبریتی ها فقدان تشکل هیچ جای نگرانی نیست.

شخصاً تا به امروز شاهد نقد جدی و اصولی این تبیین - که علاوه بر ساده لوحی، اپورتونیستی هم هست -نبوده ام. اندیشه حاکم بر جریانات اپوزیسیون منفرد و متحزب این است که باید به جای بها دادن و شخصیت دادن به توده های مردمی که در سایه رسانه ها بی اهمیت شده اند، زرنگی بخرج داده و سلبریتی ها را جلب نمایند. نهاد، سازمان و تشکل، کیلویی چند؟ این در حالی است که باید هزاران بار بر این تبیین (سلبرتی همه چیز، تشکل های توده ای هیچ چیز!) خط بطلان کشید. دو سنت متضاد در کنار هم برای جنبش مبارزه طبقه کارگر با جمهوری اسلامی نه فقط در فضای آرام، بلکه در دوره های انقلابی نیز درد سر آفرین است. یا باید از طریق سنت مبارزه کارگری بساط فعالیت های خرده بورژوایی و سلبریتی مآب مبارزان دست به قلم و پا به فرار را جمع کنیم، یا آنان سنت های پراتیک جنبش کمونیستی را که محصول یک عمر تجربه است را از عرصه بیرون می رانند. اپوزیسیون چپ بخشاً متوجه نیست در صورت عدم تعیین تکلیف با سنت های خرده بورژوایی، هر چه کمونیست ها (با نقد این سنت ها) از درب بیرون کرده اند، ضد فر هنگ سلبریتی مآب از پنجره وارد میدان مبارزه می کند. ابدأ اپوزیسیون خرده بورژوایی داوطلبانه میدان را برای پراتیک و سبک کار کمونیستی ما رها نمی کند، باید آن را بانبروی نقد پیگیر از میدان بیرون کنیم. امروز برای بیرون انداختن سنت های مبارزه فردی، خرده بورژوازیی و سلبریتی محور از میدان مبارزه و برای نهادینه کردن تشکل ها و سازماندهی تودهای، باید حتی از دوره های انقلابی بیشتر سخت گیر بود.

پراتیک خلاف جریان به منظور اکثریت شدن

اما آیا ممکن است مخالف تمام فعالیت هایی بود که تیتز اول روزنامه ها، سر فصل اخبار کانال های رسمی و اصلی جامعه، برند تبلیغات کمپانی های تجاری و وب سایت ها بوده و در عین حال منزوی نشد؟ آیا مردم بارآمده با این فرهنگ، نقد ما را دارای

حقانیت، منطقی، اصولی، جدی و راه گشاه می دانند؟ آیا در این بازار افسون زده که همه سرگرم ” مبارزه“ از طریق تعریف و تمجید از سلبریتی ها هستند، گوش شنوایی برای چنین کفرگویی ها و نقد خلاف جریان ما پیدا می شود؟ آیا در حالی که افراد فعال سیاسی غیر متحزب، احزاب سیاسی، سازمان ها، گروه ها و محافل، شب و روز در آتش مبارزه فردی می دمنند، واقعاً شانسِی برای این نقدها می ماند و این نقد به چه کسانی نیرو داده و آنان را در مسیر مبارزه برای یک دینیای بهتر قدرتمند می نماید؟

من پاسخ مبارزان دست به قلم و پا به فرار را چندان جدی نمی گیرم. چرا که ایشان هنوز متوجه نیستند که پیامد تولید و بازتولید فرهنگ سلبریتی محوری در سایه قرار دادن اکثریت طبقه کارگر و اکثریت مردم جامعه است و نه تلاشی به منظور مداخله مردم (پایین شهری) در سرنوشت خودشان. مبارزان دست به قلم و پا به فرار تمام راه های همراهی با ارکسترای سوسیال میدیا را امتحان کرده و هنوز اینجا هستند که می بینیم! می پرسم آیا تلاش شما برای اجتماعی شدن به کمک سلبریتی ها، چه نتیجه ای داشته است؟ هیچ. ایشان مالا ایزوله شده هستند. بعضی ها واقعاً چنان دستشان از نهاد جامعه کوتاه است که معروف شدن سلبریتی ها را معادل اجتماعی شدن خود می دانند! این نوع پراتیک باعث شده که اکثریت آنها قدرت متحد کردن صد نفر حی وحاضر ندارند.

هر شخص رااین هودی وار مردم را تک و تنها آگاه می کند و به مبارزه فردی فرا میخواند! این وضعیتی که در آن یک نفر سلبریتی در میدیای مجازی چند میلیون فالور دارد، ولی همین شخص اگر عضو یک حزب سیاسی شود، طی یک هفته طرفداران وی به هزاران و شاید صدها نفر کاهش پیدا می کند، یکی از نمونه های تلخ بی اهمیت کردن ساختارها و مبارزه کارگری است. این افسون زدگی بخشاً حاصل بذری است که خود جریانات اپوزیسیون کاشته اند. آخر در صورت پراتیک قابل تعمیم اجتماعی، پراتیک درست و اصولی در ظروف قابل اتکا درجامعه و در ظرف طبیعی و رشد یافته در سوخت و ساز اجتماعی معمولی، چرا باید یک نهاد و یک حزب سیاسی به اندازه یک هنرپیشه مشتری(فالور) پیدا نکند؟ برای اثبات این ادعا به میزان رشد تشکیلاتی و نفوذ معنوی جریانات کشته و مرده روش مورد نقد، کوتاه اشاره می کنم. شناخت من این است که پنج درصد دغدغه مبارزان غیر متحزب و متحزب پراتیک لازم و کافی برای اصل قرار دادن ساختارها، نهادها، تشکل و سازماندهی طبقه کارگر نیست، در مقابل نود و پنج درصد سرگرم باز نشر فرهنگ سلبریتی و مد شده جاری هستند.

از زاویه اصل قرار دادن نقش و تحکیم سنت های جنبش کمونیستی- کارگری، قطعاً باید فکری به حال این وضعیت کرد. من ادعا ندارم که این بحث (سازمان محوری، تغییر فضای زندگی در محل در مقابل شیفتگی به مواضع روز افراد نام آور)، کلید حل تمام مشکلات این جنبش است. ولی یقین دارم یکی از مباحث کلیدی برای عبور از این وضعیت نامناسب، کنار گذاشتن روش های مبارزاتی کم خاصیت و زدن استارت پراتیک جمعی- زمینی در نهادها و تشکلات سازمان یافته توده ای است. تردیدی در این واقعیت تلخ هم ندارم که تعداد فراوانی از مردم بارآمده با این روش فعالیت ها، در کوتاه مدت منتقد را انسانی منطقی و حقیقتگو نمی دانند و به این خاطر است که من نقد و جنگ با راه و رسم رایج را کفرگویی نامیده ام. ولی علیرغم تمام این پیچیدگی ها و این که گفتن حقیقت در مواردی تلخ است، گزینه دیگر هم به نظرم نمی رسد. باید حقیقت را گفت و به حال وضع افسون زده افراد بی شمار فعال سیاسی غیر متحزب و سازمان و گروه ها و محافلی که از تعریف و تمجید سلبریتی ها سیر نشده و در عین حال محصول مطلوبی از این دانه ها برداشت نمی کنند؛ فکری کرد. باید مسیری متفاوت از آنچه هست را برای جامعه ترسیم نموده تا جامعه بتوانند در سرنوشت جمعی خود بیشتر، بهتر و طبقاتی تر دخالت کند. به زبانی دیگر، ما از طریق تقویت سنت مبارزه کمونیستی با روش فعالیت اپوزیسیون پا به فرار در می افتیم تا روش مبارزه جمعی، متشکل و بوسیله ابزار و سازمان را بدست داده که مردم دسته جمعی و همراه همدیگر از این کانال ها بیشتر دخیل در سرنوشت خود باشند. تناقضات، ناهنجاری ها و معایب روش های مبارزه جامعه موجود را باید نشان داد و در عادی جلوه دادن رسانه ها و اقشارسلبریتی مدار همراه آنان حرکت نکرد. پافشاری بر حیاتی بودن نقش ابزار، تشکل، نهاد وسازماندهی و حاشیه ای کردن متدهای رایج، اتفاقاً بهترین اسلوب برای همراهی با جمعیت عظیمی است که اکنون در سایه بت فرهنگ مبارزه افرادی و فرقه ای قرار گرفته اند. اگر رسانه ها با شانناژ می خواهند بورژوازی را نماینده منافع عموم معرفی نمایند، ما برعکس باید با نقد کوبنده و مثال های عینی نشان دهیم که فرهنگ سلبریتی محور مدافع خفه کردن اکثریت مردم به نفع اقلیت است.

نقش مخرب دستگاه های مهندسی افکار عمومی

بورژوازی از فر هنگ سلبریتی محور به عنوان چاشنی غذا یا دسر استفاده می کند و نه بسان ارکان سلبی حاکمیت (که بعداً به آن می پردازم). این سیستم برای تحت کنترل در آوردن جامعه، نهادها، ساختارها و تشکل های زمینی و ملموس مانند پلیس، ارتش، دادگاه،

کلیسا- مساجد، بانک، بازار، پول و... و در بُعد ایدئولوژی هم فرهنگ ملی و مذهبی در دست دارد. اساساً از طریق این نهادهای اصلی است که نبض جامعه را در دست گرفته و می تواند به کمک اینها هژمونی طبقه سرمایه دار بر جامعه را تحمیل نماید. این ساختارها، زمینه مادی قدرت بورژوازی اند وفر هنگ سلبریتی مدار در این قلمرو فقط مانند ستون پنجم این سیستم به منظور افکار سازی ایدئولوژیک، ایجاد سرگرمی و ابزاری جهت طبیعی نشان دادن و قبولاندن سیطره سرمایه داری عمل می کند. در سیستم بورژوازی، فرهنگ سلبریتی در جوار ارکان مادی قابل لمس و قابل تعمیم حاکمیت، معنی و اهمیت دارد. پس فرهنگ سلبریتی بخشی از این نظام است.

این قاعده در مورد اهمیت تشکل، نهاد و ساختارهای ملموس و منطبق با استراتژی کمونیستی، شامل ما هم می شود. در مسیر مبارزه برای کسب قدرت سیاسی نهاد و ساختار همین جایگاه را برای طبقه کارگر دارد. کمونیست ها نیز فقط به کمک تشکل های ملموس، سازمان ها، ساختارها و نهادهای معتبر طبقه کارگر، قادر به کسب قدرت سیاسی خواهند بود. ما زمانی می توانیم حریف فرهنگ حاکم بورژوازی شده و با آن مقابله کرده و فرهنگ کمونیستی را عمومی نماییم که ابتدا به ساکن درجه ای از تشکل، سازمان، ساختارها و نهادهای معتبر خود را داشته باشیم. انسان کارگرنیز برای اینکه در مبارزه خود با بورژوازی پیروز شود و جامعه را اداره کند، قبل از هر چیز و از طریق تشکل ها، ساختارها، نهادها و ابزارهای اصلی، قادر به انجام این وظیفه تاریخی خواهد بود. اگر اپوزیسیون چپ در این مقیاس به وظیفه خود عمل نمی کند، هزار کار دیگر غیر از این انجام می دهد و صدها سوژه عامه پسند در دستور می گذارد، به جایی نمی رسد و در بر همین پاشنه خواهد چرخید. اگر با عقلانیت مبارزان دست به قلم و پا به فرار نگاه کنیم، هیچ چیزی غیر متعارف تر از این تبیین ما نیست که در آن سازمان، نهاد و تشکل اصل است و سلبریتی فرع. نزد اپوزیسیون خرده بورژوا تفاوت نهادهای اجتماعی با نمایشی زودگذر نه مهم و نه قابل فهم است. غلبه سنت بورژوازی بر جامعه باعث شده که این مسأله هنوز برای اپوزیسیون چپ شفاف و قابل فهم نیست. خرده بورژوازی از درک رابطه متقابل فرهنگ سلبریتی و تحکیم هژمونی طبقه حاکم بر امور جامعه، عاجز است. او در بهترین حالت فقط به مردم توصیه می کند که این کار را بکنید، آن را نکنید. خصلتاً نمی تواند چگونگی دست یافتن به اهداف را به مردم تفهیم نماید. عدم درک خرده بورژوازی از ضرورت ابزارها پیش از هر عمل اجتماعی مانند قیام، انقلاب و هر اقدامی دراین سطح در جامعه پیچیده سرمایه داری، غیرمسئولانه و غیر کارشناسانه است. برای او مهم نیست هر تشکلی ظرف چه اقدامی است و هر کاری (قیام، انقلاب و...) را به کدام وسیله می توان انجام داد. فکر می کند کلید قیام و انقلاب در در دست چند نفر هنرپیشه به مردم پیوسته است. شناخت، ادراک و منافع محدود و سطحی نامبردگان چنان پایین است که قیام و انقلاب در جامعه پیچیده سرمایه داری را یک بازی مشابه بازی کودکان می داند که در هر روز و با هر چند نفر و در هر کوچه و خیابانی می توان بساط آن را چید!

با این اوصاف، طبقات و اقشار اجتماعی هر کدام از زاویای مختلفی به الیت روشنفکری و فرهنگ سلبریتی نگاه می کنند. ظاهراً باید جزو الفبای زندگی ما باشد که در جامعه پیچیده سرمایه داری اهمیت ساختارها و نهادها و تشکل های توده ای کارگری چقدر برای جنبش کمونیستی حیاتی اند. جای تأسف است که انسان های بخشاً شریف سالها در این توهم محدود نگرانه بسر می برند که صرفاً با گفتن «مردم به خیابان بروید، باید در خیابان بود»؛ و تکرار طوطی وار مردم چنین وچنان کنید، همان پراتیک استراتژیک برای قیام و انقلاب در جامعه پیچیده سرمایه داری است. ایشان حتی کمبود ابزار و وسیله لازم برای قیام و انقلاب را احساس نمی کند، چه رسد به اینکه در فکر ساختن آنها باشد. فعالان منفرد جای حزب را با افراد خوش نام پر می کنند، و فعالان متحزب جایگاه نهاد را با شاعر، خواننده و فوتبالیست و ... اگر اتفاقات جامعه کمتر تحت تأثیر پراتیک چپ است، یکی از دلایل اصلی آن، مسلح نبودن فعالان آن به نهاد، تشکل و ساختار در این ابعاد است.

حقیقتاً متقاعد کردن و تر غیب اپوزیسیون چپ به فعالیت پایه ای در ساختارها که به نوعی قرارگرفتن در مقابل فرهنگ سلبریتی محور کنونی است، اگر غیر ممکن نباشد، بسی دشوار است. دشواری موضوع در این نیست که اهمیت ساختار و نهاد در خود و فی النفسه پیچیده یا نادرست است، بلکه به این علت است که صحبت کردن از آنها در رسانه ها اگر رسماً قذغن نباشد، رایج، نرم و پذیرفته نیست. به تبع آن، فعالیت خلاف جریان و تقابل با فرهنگ جاری اپوزیسیون هم نایاب، غیر معمول و در ته لیست است. خود آگاهی و خرد اجتماعی به خود آگاهی فردی تقلیل یافته است. بنابر این، مردم در حد لازم و کافی واقع بینانه به این مفاهیم نگاه نمی کنند. علم مبارزه به جای اینکه متحد کردن، متشکل شدن و تعمیم دادن پراتیک جمعی در ساختارها از طریق تشکل باشد، به «هر کس خر خود را براند» تقلیل یافته است. شجاعت، رشادت و عقلانیت جمعی به مهارت فردی برای پیدا کردن موقعیت فردی و پیمودن

مبارزان دست به قلم و ...

راه سلبریتی ها تنزل یافته است. پر رنگ نشان دادن سلبریتی در رسانه، آن سوی دیگر انهدام تشکل، ساختار و نهاد است که باعث شده تعداد مبارزان منفرد بسیار بیشتر از متشکل ها شود. گو اینکه مبارزان طلسم شده اند. آنان دهها سال در خلوت خود معتقد به ضرورت مبارزه متشکل هستند، ولی استفاده نکردن از ابزار نهاده‌ها، آنان را چنان به سوی مبارزه فردی سوق داده است که تک و تنها چند سال فعالیت «آگاهگری» می کنند! سبک کار ایشان طوری است که نمی تواند با چند نفر همراه شود. فعالیت منفردین در این زمینه حتی بیشتر از جریان‌ات متشکل سکتاریستی است. این مشاهده به ما ثابت می کند که روش پراتیک هر دو خرده بورژوایی است. یکی جمعی در زمین ” حاصلخیز ’ سلبریتی مشغول بازنشر اخبار درجه چندم مسایلی است که به خیال خودش لازم‌ه بالا بردن آگاهی طبقه کارگراست و دیگری به شکل انفرادی و با ذائقه شخصی همان کار اولی را تکرار می کند. پراتیک هیچ کدام را نمی توان حتی با چسب دوقلو به مبارزه ساختاری طبقه کارگر چسباند.

وقتی بحث اهمیت رهبری، اتحاد طبقاتی و موانع پیشروی می شود، عادتاً سازمان ها و احزاب متشکل را بیشتر مقصر می دانند. اما شخصاً در این کفرگویی ها افراد به اصطلاح مستقلاً پوزسیون را کمتر از اولی ها مشمول این نواقص ندانسته و فکر می کنم عدم رشد لازم و کافی اپوزسیون، وجود نوعی سبک کار غیر ساختاری توسط هر دو طیف است. شاید تعدادی از احزاب و سازمان ها خرسند هستند که نقد ما بیشتر به مبارزه فردی است و بقه آنان را نمی گیرد! بله، شاید متحزب بودن از هیچ بهتر باشد، ولی ماهیتاً فعالیت پرو فرهنگ سلبریتی از احزاب هم رخت بر نبسته و به این خاطر این احزاب بزرگ و اجتماعی نمی شوند و مانند افراد غیر متحزب کم ریشه هستند. در مقیاس فعالیت روتین کمونیستی در ظرف ساختار ها، بین پراتیک اکثر احزاب با مبارزان به اصطلاح مستقل تفاوت چندانی نمی بینم. نزد هر دو سلبریتی از این یا آن سو اساس است. احزاب مشغول تشویق و جلب سلبریتی اند و افراد امیدوار به نقش ” مهم“ سلبریتی ها در راه معروف شدن گوی سرفت از یکدیگر می ربایند. اگر اشکال مبارزان منفرد این است که اشخاص نام آور را جای نهاد از جمله حزب می گذارند، عیب پراتیک احزاب هم این است که سوژه های منفردین در سوسیال میدیا را جای تشکل مردمی هوا می کنند. حلقه واسطه مبارزه مردم نزد هیچ کدام ظروف معتبر نهاده‌ها، تشکل ها، سازمان و کمیته ها در محل نیست. حرف من این است، به هردلیلی فعالیت مردم در پایین در نهاده‌ها و تشکل ها چفت و بست نشود، نمی توان کار بزرگی درمقیاس لازم مانند سرنگون کردن حکومت جمهوری اسلامی انجام داد. کمیت در روند طبیعی و قابل تعمیم خود به کیفیت بالاتر تبدیل می شود، ولی نه بطور خود بخودی و کورکورانه. در این مقیاس، متأسفانه احزاب اپوزسیون اکثراً پراتیک سکتی و منفرد در پیش گرفته اند.

پنجاه سال مبارزه و تجربه چند نسل از چپ و کمونیست های ایران زمان کمی نیست. درست است در مقیاس تاریخی اگر به دینامیسم فراتر رفتن انسان و اعتلای مبارزه طبقاتی نگاه کنیم، پنجاه سال زمانی چندان طولانی نیست و شاید هیچ وقت برای فراروی و تکامل مبارزه طبقاتی دیر نیست. اما نقش عنصر آگاهی، تشخیص روندهای پویا و میراست. درایت نیروی انقلابی در پراتیک روندها و جنبشی است که مسیر پویا را سریع تر و کم دردسزتر طی نماید. امیدوارم خیلی طول نکشد که اپوزسیون چپ دست از روندهای غیر قابل تعمیم اجتماعی، میرا و بازدارنده کشیده و جای خود را به روندهای پویا و زنده بدهند. این دگرذیسی مستلزم انتخاب آگاهانه سنت مبارزاتی از طریق تشکل یابی، سازماندهی و نهاد به جای فرهنگ سلبریتی است. چپ با تداوم سنت کار فعلی بزرگ و اجتماعی نمی شود و اگر فعالیت های کنونی احتمالاً کسانی را چند روزه و باد کنکی برانگیخته کند، در کل به ناامیدی آنان در فردا می انجامد. اپوزسیون سرنگونی طلب دیر یا زود یا به حقایقی که ما اینجا به گوشه هایی از آن اشاره کردیم، پی برده و با شهرت درکردن خانم های برنده جایزه صلح نوبل از جنبش دو خردادی برانگیخته نمی شود و یا با رنگ ولعاب جدیدتر موضع گیری فوتبالیست ها، هنرمندان و سلبریتی هایی که روزی به مردم ملحق شده و روزی از آنان جدا می شوند، باقی می ماند.

ثریا شهابی

جنبش مقاومت جهانی

پاک سازی قومی و نسل کشی یکصد روزه دولت اسرائیل از مردم غزه که همچنان ادامه دارد، برخلاف تصور اولیه ابلهانه و از سر دستپاچگی رسانه های تبلیغاتی قدرت های غربی حامی این فاجعه و در راس آنها آمریکا مبنی بر کنترل و «مدیریت» آن، برخلاف «شادباش» گفتن های حماس و حامیان منطقه ای آن پس از حمله حماس و «بزرگمایی» از توان «نیروی های مقاومت» و نابودی قریب الوقوع «رژیم صهیونیستی»، تماما از کنترل همگی آنها خارج شد. از پیش معلوم بود که نه حمله حماس و نه انتقامجویی جمعی کابینه نظامی اسرائیل و رها کردن افسار کامل جنبش نژادپرستانه یهودی در اسرائیل و جهان، نقش تعیین کننده ای در عاقبت حمام خونی که براه افتاده است ندارند.

با آغاز حمله نظامی اسرائیل و بمباران مردم غزه، علیرغم تکاپوی رسانه ها و دستگاه های پروپاگاند سنتی قدرت های غربی در پوشاندن لباس «امنیت اسرائیل» بر تن این قتل عام، موتور محرکه یکی از بزرگترین جدال های سیاسی قرن در سطح جهان، هم در بالا و میان «ابرقدرت» های جهانی و هم در پایین و در جدال شهروندان جهان با مسببین فاجعه غزه و علیه حکومت های خودی، به حرکت درآمد. با این نسل کشی، جدال های جهانی هم از نظر خصلت صف بندی های سیاسی- طبقاتی در سطح جهان و هم از نظر دامنه گستردگی آن، وارد سطح دیگر و تعیین کننده ای شد. جدال های جهانی که حل معضل تاریخی فلسطین و مداوای زخم عظیم پاک سازی نژادی که در جریان است، تنها یکی از ارکان، و نه رکن اصلی و محوری، آن است.

این نه جنگی بر سر «آزادی گروگانهای اسرائیلی»، «محو» حماس و تامین «امنیت اسرائیل» است و نه بر سر«پیروزی حماس» و «محو اسرائیل»! نه قتل عام سیستماتیک مردم فلسطین «امنیت» اسرائیل را تامین میکند و نه عملیات «طوفان الاقصی» حماس و «نیروهای مقاومت» «رژیم صهیونیستی» را به زیر میکشد و «اسرائیل را محو» و مردم فلسطین را صاحب سرزمینی میکند.

این ها نه دلیل و ریشه واقعی جنگ اسرائیل با مردم عزه، که تبلیغات جنگی است. سرنخ کلیدی جنگ اسرائیل با مردم غزه و مردم فلسطین را سه ماه پس از شروع این پاک سازی میتوان، بیرون از خاورمیانه، از دریچه هدیه سال نو «ناتو» به جهانیان و در قدم اول به اروپایی ها، به روشنی دید.

روز پنجشنبه ۱۹ ژانویه (۲۹ دی) ناتو اعلام کرد که از هفته آینده رزمایشی به مدت چند ماه و با حضور ۹۰ هزار نظامی را آغاز می‌کند که بزرگترین رزمایش نظامی خود از زمان جنگ سرد بدین سو است. فرماندهان شان با افتخار میگویند «این رزمایش نشان می‌دهد ناتو می‌تواند عملیات پیچیده چند حوزه‌ای را در طول چندین ماه و در طول هزاران کیلومتر، از شمال تا مرکز و شرق اروپا و در هر شرایطی انجام دهد.» و آن را یک «شبه‌سازی از سناریوی درگیری قریبالوقوع با یک دشمن تقریبا هم‌سطح» توصیف کرده اند.

ادعای «ناظران» مبنی بر اینکه «هدف عمده این تمرین گسترده نظامی، منصرف کردن روسیه از هدف قرار دادن یک کشور عضو این ائتلاف نظامی است» پوچ و بخشی از تبلیغات جنگی است. تبیین ژورنالیست های سطحی مبنی بر اینکه «جنگ جهانی سوم» میان قدرت های اتمی و ارتش های بزرگ و «هم سطح» جهان، آمریکا و اروپا و چین و روسیه و هند و ..در حال شکل گیری است، هم بخشی از تبلیغات جنگی، «روغن کاری» دستگاههای ار عاب جمعی میلیتاریسم است.

هدف آمریکا، در تمام دوران پس از جنگ سرد و در سی سال گذشته و امروز، همان است که در ابتدا بود! حفظ اقتدار و سرکردگی آمریکا بعنوان «تک ابر-قدرت جهان و کلانتر خودگمارده بین‌المللی که، ترور و ار عاب را در یک مقیاس میلیونی رسماً جای جنگ نشانده است.»! «جنگی» که با حمله روسیه به اوکراین، از خاورمیانه و جغرافیاهایی که در آنها یکی پس از دیگری«امپراطوری های شر» کشف و مردم فقر و استبداد زده آنها در مقیاس میلیونی بمباران و قربانی شدند، به جغرافیای اصلی معضل، یعنی غرب شیفت کرد. با این شیفت، روند بسرانجام رساندن معضل «حفظ اقتدار آمریکا» بخصوص در بعد نظامی و سیاسی، در اروپا و آمریکا رسماً آغاز شد.

این جدال در بالا، رنگ خود را به همه جدال های قدرت های بورژوایی در سراسر جهان زده است. مسابقه تسلیحاتی و ار عابی که همراه خود، در کنار کشورهای «متمدن» مسلح به سلاح های اتمی، انواع و اقسام قدرت های مخرب بزرگ و کوچک، محلی و منطقه ای، قومی و مذهبی، گانگسترهای مختلف، همگی مسلح به

غروب «جهان یک قطبی» میتواند خونین نباشد

موشک و پیشرفته ترین سلاح های کشتار جمعی، امثال طالبان و داعش و ارتجاع اسلامی میلیتاریزه شده، را متولد کرد. این میلیتاریسم تعمیم یافته به جهان، رویش انواع قارچ های قومی و مذهبی بومی مسلح به بمب و موشک، همه محصول جانبی استراتژی آمریکا است. دیگر هیچ کشوری و ارتشی با هیچ کشور و ارتشی «جنگ» نمی کند!

امروز همه چیز و همه کس «هدف نظامی» است! فروریختن بمب و موشک و راکت بر سر منازل مسکونی و شهرها و کشتن همه اعضا خانواده ها، در مقیاس غزه و قتل عام بیست و پنج هزار نفره یا چند صدنفره و چنده نفره، گسیل باندها و دستجات مسلح به «نیابت» از قدرت های حاکم برای خون پاشاندن به جوامع مختلف در اقصی نقاط جهان، به استیصال کشاندن جوانان و «بستن بمب به خود» و کشتار مردم غیرنظامی، شیوه حل و فصل جدال در جهان بورژوایی است که بر صندلی هژمونی نظامی، سیاسی و اخلاقی آن، قدرت مطلق آمریکا و غرب نشسته است.

حجم و سرعت افزایش بودجه های نظامی و تولید و خرید و فروش و بکارگیری پیشرفته ترین سلاح های کشتار جمعی در این منجلاب میلیتاریستی که آمریکا براه انداخته است، طی سالهای بعد از جنگ سرد سرسام آور است. مژده میدهند که در مقابل تهدیدات ناتو «روسیه قصد دارد هزینه های نظامی خود را در سال ۲۰۲۴ نزدیک به ۷۰ درصد افزایش دهد»! یا «اقتصاد آلمان» آسیب دیده است و ارتش روسیه «سرحال» تر است و «اقتصاد» آن «بهتر» شده است. از منظر طبقه کارگر و مردم تحت انقیاد این قدرت ها، عواقب هم رشد اقتصادی و هم رکود آن، هم افزایش بودجه نظامی و هم تبلیغات حول آن، تماما بر سر آنها خراب میشود و فقر و ترس و ناسیونالیسم را جایگزین خوش بینی به آینده بهتر برای آنها میکند. به این وجه از تقابل های جهانی باید در فرصت دیگری پرداخت.

آمریکا، از «طلوع» تا «غروب» نظم نوین جهان یک قطبی، یک سیاست و یک استراتژی را دنبال کرده و میکند. استراتژی که رکن اصلی آن میلیتاریسم است. با پیروزی غرب بر شرق و در جهان یک قطبی، امروز رسانه های منتقد سطحی میلیتاریسم امریکا و افسار گسیختگی ناتو و نسل کشی دولت اسرائیل، مژده میدهند که نگران نباشید روسیه قدرت نظامی خود را گسترش داده است، کره شمالی «قدرت اتمی مهمی» است و چین از نظر نظامی در شرف رسیدن به مقامی هم سطح با آمریکا است. راه پایان دادن به جهنمی که در غزه برپا است و جهانیان سی سال است در باطلاق آن دست و پا میزنند، را در انتظار «برنده شدن» یکی از این قدرت ها میدانند! در مورد «سرور» شدن هریک و یا همگی این قدرت ها، حقایق را باید از مردم تحت حاکمیت آنها پرسید! از طبقه کارگر، زنان، جوانان، کودکان پرسید و شرایط کار و زندگی جهنمی که اکثریت مردم زحمتکش در انقیادشان در آن بسر میبرند را دید تا گوشه کوچکی از تصویری از افق پیروزی هریک از آنها داشت!

واقعیت این است که نسل کشی در غزه حلقه ای، و یکی از مهمترین حلقه ها در به سرانجام رساندن یک معضل جهانی است، معضل غروب «جهان یک قطبی» و تولد نظم نوین دیگری. نظم نوینی که یا انسانی کمونیستی- سوسیالیستی است و یا بورژوایی و دور دیگری از مسابقات تحمیل فقر و فلاکت و جنگ و تخریب و عقب ماندگی، مذهب زدگی و ملی گرایی و فاشیسم و راسیسم و .. در لباس جدید «جهان چند قطبی»!

رکن اصلی و محوری این جدال که ریشه و سرانجام حل آن در غرب است، چگونگی غروب «نظم نوین جهان یک قطبی» و مشخصات طلوع یک نظم نوین جهانی دیگری است! جدالی که میتواند در راستای منافع عمومی بشریت روی کره خاکی، کوتاه مدت باشد و یا در راستای منافع کمپ های متعدد بورژوازی جهانی، رقبا و شرکا کوچک و بزرگ، دهه ها به بهایی سنگینی برای بشریت، به طول بیانجامد. به این جوانب لازم است در مطالب دیگری پرداخت.

امروز از منظر «نسل زد»، وعده پایان میلیتاریسم به بشریت صلح طلب، «پدربزرگ و مادربزرگ» های این نسل، طی توافقاتی بین آمریکا و شوروی در دوران جنگ سرد، وعده رفتن جهان به سوی یک «خلع سلاح اتمی» توسط توافقات از بالا، «خوش باوری» و شوخی تاریخی آزردهنده ای است.

در منجلاب عروج و افول «نظم نوین جهانی»، سه نسل را تحت بمباران تبلیغاتی قرار دادند که گویا آرزوی داشتن جهانی نسبتاً از نظر نظامی «بائیات» و «آرمانخواهی» زیادی است! «پادر هوا» و «رویبا» است! چه رسد به عدالت خواهی سوسیالیستی! توسط

غروب «جهان یک قطبی» …

موسسات متعدد سیاسی، تحقیقاتی، هنری و اجتماعی، در ذهن نسلی که امروز به جدالشان آمده است، نجوا کردند که دنیای «مدرن» دنیای «رنال پولیتیک» و نه آرمان و اعتقادات انسانی محکم است! گفتند که قبول و منطبق کردن خود با هر آنچه که قدرت بالا دست «میدهد» عین «واقع بینی» است و شرط بقا انسان مدرن!

این نسل پیش از نسل کشی اسرائیل در غزه، از اعتراضات علیه فقر و بیکاری و سیاست های ریاضت اقتصادی و میلِتاریسم تا مخالفت با دولت های خودی و احزاب پارلمانی، اروپا و آمریکا را زیر پای جنبش های کارگری و ساختار شکنانه خود، به لرزه درآورده بود. دفاع از مردم فلسطین و خشم و نفرت از کشتار کودکان و تخریب همه نشانه های زندگی در غزه، بر این بستر بشریت را در ابعاد دیگری، نه چون دهه های قبل «صلح طلب» با تقاضای «اعتدال» از بالا، که در صف یک تعرض وسیع برای مهار میلِتاریسم و ماشین کشتار با تکیه به قدرت مردمی، به میدان آورده است.

این فاجعه عظیم انسانی که برخلاف سر به دیوار کوبیدن های تبلیغاتی و سیاسی اتحادیه اروپا و آمریکا برای محبوس نگاه داشتن آن در چهارچوب خاورمیانه و معادلات جنگ قدرت در منطقه، برخلاف تلاش عیث دولت نظامی اسرائیل برای کشاندن پای ناتو برای دخالت نظامی گسترده تر، نه آنطور که متحدین اسرائیل در آمریکا و اروپا میخواستند در چهاردیواری خاورمیانه محبوس ماند و نه آنطور که اسرائیل میخواست به جنگ نظامی میان قدرت های بزرگ تر دامن زد. عملیات های ایذایی دستجات و گروه ها و دولت های مختلف در منطقه و مقابله های محلی و میلِتاریستی جهانی با آن، با تمام هزینه ها و مخاطرات آن برای مردم و قربانیان آن، نه حلقه ای در کشاندن پای ناتو و قدرت های نظامی بزرگ جهان به این جدال است و نه اقدامی در دفاع از مردم فلسطین و کوتاه کردن دست ماشین کشتار اسرائیل.

این عملیات ها و تقابل ها، با تمام عواقب هولناک انسانی و تخریبی، تنها و تنها برای تغییر توازن قوا و مذاکره و معامله و سهم خواهی بورژوازی جهانی و منطقه ای، در «جهان چند قطبی» است. آنهم در شرایطی که کمپ بورژوازی غرب، اروپا و آمریکا، از همیشه شکننده تر و حامل شکاف های عمیقی است. به این وجه از تحركات هم لازم است جداگانه پرداخت.

به جنبش مقاومت جهانی که امروز در صحنه است و تفاوت آن با جنبش های دیگر بازگردیم.

شرایطی که مردم جهان علیه این نسل کشی بپاخواستند، پپچیده تر از شرایطی است که جهانیان در ابعاد میلیونی در اعتراض به بمباران عراق و حمایت از فراریان جنگی از سوریه و عراق و لیبی و … بپاخواستند. هر چند که تمام جنبش های اعتراض جهانی به میلِتاریسم غرب، طی سی سال گذشته و پس از پایان جنگ سرد، مقاومت در مقابل روند طلوع و بلوغ خونین «نظم نوین جهانی» به رهبری آمریکا برای حفظ موقعیت یگانه قدرت آن، بود. تمام آن مقاومت ها و اعتراضات در مقابل اعتراض جاری علیه نسل کشی اسرائیل، گذشته سپری شده طلوع و بلوغ یک قطب جهانی میلِتاریسم غرب به رهبری آمریکا بود که در هر دم و باز دم خود رقیای بیشتری را در سطح جهانی و منطقه ای و محلی تا دندان مسلح کرد.

متاخیرترین میراث تبعیض در جهان دوقطبی و در دوران پایان جنگ سرد، لغو سیستم آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی در دهه ۹۰ میلادی بود. تبعیضی که اعتراض به آن، دهه ها پشت به یک جنبش جهانی عظیم اعتراضی، اساسا تحت تاثیر گرایشات سوسیالیستی، آنهم نه فقط در شرق که بخصوص در غرب، داشت. لغو سیستم آپارتاید نژادی اما در غیبت و ضعف تاریخی کمونیسم و سوسیالیسمی صورت گرفت، که هنوز از خراب شدن بار شکست شوروی خلاص نشده و «کمر راست» نکرده بود. در آن شرایط سیستم آپارتاید نژادی، توانست به رهبری غرب، «به سهولت» به پایان برسد بدون اینکه صف بندی های مهمی را در جهان تغییر داده باشد. بدون اینکه خطر کمونیسم و سوسیالیسم بالفعل وجود داشته باشد. لغو آپارتاید نژادی همزمان است با حمله به عراق و تخریب و قریب سیزده سال تحریم اقتصادی آن، روز های طلوع نظم نوین جهانی و اوج آن.

در شرایط جنگ سرد و وجود قطبی که بنام سوسیالیسم شناخته می شد، وجود کمپ جهانی که مستقل از حقایق سیاسی و اقتصادی متناقض آن کمپ، با عدالت اجتماعی و علیه تبعیض و استثمار تداعی می شد، اعتراض به و یا حمایت از تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی را به یکی از محور های صف بندی های جهانی تبدیل کرده بود. تبعیضی که با شکست بلوک شرق، روی دست آمریکا مانده بود و با توافقات با کنگره ملی آفریقا و بورژوازی آفریقای جنوبی، به پایان رسید. سی سال بعد، معضل فلسطین و امکان بقا ناتو، شرایط دیگری را دارد.

بورژوازی غرب و آمریکا، پس از پیروزی در جنگ سرد و با نشستن بر کرسی ریاست جهان یک قطبی، توانست گریبان خود را وصله نجسپ حفظ «یک سیستم آپارتاید نژادی» در جهان مدرن، در «انزوا» از جنبش جهانی ضدتبعیض رها کند. توانست آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی را لغو کند، بدون اینکه کمتر فرجه ای به گسترش جنبش های ضدتبعیض و عدالتخواهانه جهانی داده باشد.

حل معضل امروز، خلاصی جهان از ظلم و تبعیض تاریخی علیه مردم فلسطین، اما در حضور و با دخالت جهانیان، با شرکت بشریت متمدن در خود غرب و بخصوص با زنده شدن خطر رشد و عروج کمونیسم و سوسیالیسم در خود جوامع غربی، انجام میگیرد.

طی سی سال منجلاب نظم نوین جهانی، در فلسفه و ایدئولوژی و فرهنگ و هنر و سیاست، تلاش کردند که در ذهنیت شهروندان جهان این تصور که، «آینده همیشه از گذشته بهتر است» و باید بهتر باشد و «امید به یک دنیای بهتر» که موتور محرکه انسان کارکن است را تحت عنوان افکار «قدیمی» و «رویاهایی» مربوط به گذشتگان، بکشند! امروز و در شرایط غروب هیولا جهان یک قطبی، بیش از هر چیز این ذهنیت است که زنده شده است.

اسرائیل، سنگر آخر مقاومت جهان یک قطبی است. جنبش مقاومتی که در صحنه است، در این شرایط و در پیوند با جنبش های اعتراضی که در همه کشورهای علیه حکومت ها جاری است، عروج کرده است. تعرض به دستاوردهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه جنبش های کارگری و سوسیالیستی و پیشرو در غرب، مقاومت در کشورهای غربی را از چهاردیوار پارلمانها به جنبش های ساختار شکنانه کشانده بود.

قتل عام در غزه، علیرغم سانسورها و پروپاگاندهای سنتی غرب در حمایت از دولت اسرائیل و مجوز تاریخی که این قدرت ها، به بهانه هالوکاست به دولت اسرائیل برای انجام هر نوع عملیات نظامی، تروریستی و اقتصادی علیه مردم فلسطین و هردولت مخالف آن دادند، علیرغم بستن در دهان هر معترضی در غرب که اندکی منتقد سیاست های دست راستی ها در اسرائیل بود، علیرغم رنگین نگاه داشتن کارنوال های حمایتی فرهنگی و هنری غرب در نشاندن اسرائیل بر کرسی های مرتفع ایدئولوژیکی برتری غرب بر شرق و دادن مدال «متمدن ترین»، «پیشروترین» و «دمکرات ترین» دولت خاورمیانه و الگوی برتری «غرب» بر «شرق»، بیش از همه توسط مردم در جوامع غربی افشا شد.

مجوز جهانی اعتراض و نقد اخلاقی، سیاسی، ایدئولوژیکی به فاشیسم یهودی در اسرائیل، توسط بشریت متمدن صادر شد و با گسترش آن بلافاصله تبلیغات و مواضع ارتجاع اسلامی و قومی علیه اسرائیل را که در جهان یک قطبی میدان دار بود، به حاشیه راند و از میدان بدر کرد.

مردم معترضی که در غرب که اعتماد و باور به دولت ها و احزاب پارلمانی شان را تماما و پیش از سرباز کردن دوباره مسئله فلسطین و نسل کشی اسرائیل از مردم غزه از دست داده بودند، درد مردم غزه را درد خود دانستند! در ادامه اعتراضات و اعتصابات چند ساله شان علیه فقر و فساد و ریاکاری، دروغ های تاریخی و بزرگ «دمکراسی غربی»، معضل فلسطین را معضل خود کردند و بلافاصله جنگ قدرت در ابعاد و سطوح دیگری در سراسر جهان و میان نیروهای متعدد با منافع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی متضاد، هم در بالا و میان قدرت های حاکم و هم در پایین میان شهروندان جهان، تعمیم یافت.

در جهان پساجنگ سرد به رهبری آمریکا، در تمام سی سال گذشته و در دنیایی اشباع شده از جهنم دخالت های میلِتاریستی این بزرگترین زرادخانه جهانی، طی جنگ ها و تقابل های مخرب نظامی، تروریستی و اقتصادی میان طیف وسیعی از قدرت های محلی، منطقه ای و گانگسترهای بین المللی، تا کنون هیچ رویدادی به اندازه این نسل کشی چهره جهان را تغییر نداده است.

طی سی سال گذشته هیچ جنگ نظامی و اقتصادی و تقابل میلِتاریستی و تروریستی کوچک یا بزرگ، قادر نبوده است که جهانی را نه در حرف که در عمل حول یک نسل کشی، پاک سازی قومی، تبعیض و بی عدالتی، قطبی کند و آن را به چهارچوب نوینی در شکل گیری صف بندی های سیاسی در همه کشورها تبدیل کند. از سازمان ملل و شورای امنیت تا کمسیون های مختلف آن، تا پارلمانها و مجالس و بنگاههای حکومتی به مجموعه زیرضربی تبدیل شده است و آشفته! این را نه رقابت های فی مابین که اساسا پایین به آنها تحمیل کرده است.

قتل عام بیش از بیست و پنج هزار نفر از مردم غزه که بیش از ده هزار آنها کودکان و نوزادان بودند، مجروح شدن بیش از ۹۰هزار نفر، مفقود شدن هزاران تن دیگر زیر آوار بمبارانها، انهدام تمام زیرساخت ها و بخش اعظم مناطق مسکونی و محل های کار و زندگی و تحویل و بیمارستانها، فرار و آوارگی میلیونی طی یکصد

کمونیست ۲۷۰

روز، برخلاف انتظار هیئت های حاکمه در غرب، آمریکا و اروپا، … در خلوت حضور بشریت متمدن و یا در حضور بشریت متمدن اما مستاصل و مسالمت جو در غرب، صورت نگرفت.

پیروزی بشریت متمدن، در گرو دست بالا پیدا کردن یک جنبش کمونیستی کارگری، سوسیالیستی در وهله اول در غرب است. شرایط برای شکل گیری کمپی کمونیستی- سوسیالیستی فراهم است. ملزومات شکل گیری آن اما باید روشن شود.

عروج رسمی فاشیسمی شکست خورده!

صف بندی های جهانی

میگویند مردمان قرون وسطی عجیبترین، پوچترین و حیرت‌انگیزترین باورها و سنت‌های اجتماعی تاریخ بشر و مخوف ترین فنون شکنجه را خلق کردند. «عوامی» که در این دوران به‌دنیا می‌آمدند، چیزی جز تیره روزی نصیب شان نمی‌شد. غذاها در این دوران بد مزه و تکراری و همه‌چیز کثیف بود. جز شوالیه ها و نجیب زادگان، اکثر مردم نیز دسته دسته همچون مگس می مُردند.

صاحبین این ادعا، درکی از جهان مدرن کاپیتالبستی در عظیم ترین قله رشد علم و آگاهی، تولید و تکنولوژی و ثروتی که بشر قادر به خلق آن است را ندیده بودند، تا تصویر نزدیک به حقیقی از «حیرت انگیز ترن» باورها، «کثیف» ترین شرایط زندگی و «مخوف ترین فنون شکنجه» در «تاریخ بشر» داشته باشند.

در دوران پسا قرون وسطی، کسی تصویری از بزرگترین اردوگاه های مرگ نازی (آشویتس) و بزرگترین زندان روباز جهان (غزه)، زیر دست «شوالیه» ها و «نجیب زادگان» پنج و شش قرن بعد از آن، نداشت! کسی تصویری از ابعاد و فنون شکنجه کش کردن، نه در «مسابقات» تن به تن گلدیاتور ها یا «مصلوب» کردن های چند ده و چند صدنفره، که میلیونی و جمعی در بمبارانها یا اطاق های گاز و اردوگاههای مرگ آنهم در حق کودکان و نوزادان نداشت!

از تریبون های خود شان بشنویم: «یورو نیوز» ۶ فوریه امسال در گزارشی با تیتر «زندگی در میان مردگان، آورهِ‌های غزه به دنبال سرپناهی در گورستان» نوشت: «فلسطینی‌های زیادی به دنبال حمله نظامی اسرائیل به غزه، آواره شده‌اند و حالا با برپا کردن چادرهایی در میان سنگ قبرهای گورستانی در رفح، آخرین مکان نسبتاً امن این منطقه، سرپناهی برای خود ساخته‌اند.»

حدود چهار ماه است که بیش از دومیلیون فلسطینی محبوس و گرفتار در غزه را از همه طرف می زنند! گوشه کوچکی از ابعاد و اشکال مخوف کشتار و شکنجه کش کردن هایی که در «اردوگاه مرگ» عزه جریان دارد را از زبان یکی از «نجیب زادگان» این دنیای مدرن بشنویم.

سناتور «جف مرکلی» از حزب دمکرات آمریکا، در سخنرانی ۳۱ ژانویه خود در سنا این کشور، علاوه بر آمار و ارقام هولناک، تصویر «زنده»، از نزدیک و دلخراشی از گوشه هایی از آنچه که او به آن «بحران انسانی در غزه» میگوید، داد.

او گفت که «پرسپکتیوی» از ابعاد فاجعه از این قرار است که، اگر بخشی از آن ۲۶ هزار فلسطینی غیرنظامی که در غزه کشته شدند، یعنی اگر تنها هیجده هزار آنها که کودکان و زنان اند، ایستاده دست هایشان را بهم میداندند، دیواری به طول ۲۱ کیلومتر تشکیل میشد که عبور از آنها برای هرکسی که تنها یک دقیقه در مقابل هر تک کودک و زن صرف کند، بیش از سیصد ساعت، یعنی ۱۲ شبانه روز طول میکشد!

و نتیجه گیری کرد که: «… ایالات متحده باید به همدستی ما در این فاجعه انسانی پایان دهد»… ما باید از اکتفا کردن به درخواست از دولت نتانیاهو خاتمه دهیم و با استفاده از دارایی هایی که در اختیار داریم، کشتی ها و هواپیماها و … برای ارسال مستقیم حجم عظیمی از کمک های بشر دوستانه به غزه، تغییر جهت دهیم! «ما باید شجاعانه و سریع عمل کنیم». «ایالات متحده باید همین الان اقدام کند.»

۷ فوریه ، یک هفته بعد از این سخنرانی، مذاکرات بلینکن در اسرائیل و کرانه باختری درباره «طرح آتش‌بس» بار دیگر شروع شد و همزمان و در همین روز اعلام شد که «سازمان ملل برای بازنگری در عملکرد آژانس «آنروا» کمیته مستقل بین‌المللی تشکیل می‌دهد»! به این مسئله در ادامه پرداخته خواهد شد.

فشار آقای مرکلی و تعدادی از سناتورها در آمریکا به بایدن برای «قبول مسئولیت» یعنی تشخیص موقعیت بحرانی هیئت حاکمه آمریکا و سرعت بخشیدن به «تغییر ریل» در سیاست خارجی آمریکا در حمایت بی قید و شرط از دولت نظامی اسرائیل و شخص نتانیاهو، فاصله گرفتن از یکی از «شوالیه» های ماهر و ممتاز شان در میدان انتقام جویی و «تنبیه عوام»، بی تردید نشان تغییری است. تغییر در تاکتیک تا به امروز دولت آمریکا، نه سیاستی در

←

غروب «جهان یک قطنی» ...

جهت «رساندن فلسطینیان به سرزمین هایشان» است و نه طرحی در «تامین امنیت» آنها و منطقه.

شعار طرفداری از «طرح دو دولت فلسطینی و اسرائیل» از جانب آنها، تنها «فرار به جلو» با پرچم سفید تسلیم است. پرچمی که گاه و بیگاه بر اثر فشار پایین و «عوام» بر دستان این و آن «نجیب زاده» بلند می شود، تا فرصتی برای تجدید قوا پیدا کنند. این شعار و طرح از جانب مسئولین و مسببین راه اندازی آشویتس امروز در غزه، در بهترین حالت و خوش بینانه ترین سناریو، دادن سرزمینی به فلسطینیان و قرار دادن نه یک دولت، که جمع فاسدی بالای سرشان تحت عنوان «دولت اقلیم فلسطینی» است. نسخه سیاه و غیرممکنی که نسخه سفید آن در کردستان عراق در حال حاضر زیر فشار جنبش اعتراضی به سختی ایستادگی میکند.

از نقطه نظر منافع ساختار سیاسی در آمریکا، بی تردید تغییر ریل و گره نزدن سرنوشت خود به کشتی در حال غرق فاشیسم یهودی در اسرائیل، تنها برگه عبور از بحران شکست فاشیسم نوپایی است که مطلقا به هیچ قانون و مقررات و توافقی، حتی میان دوستان خود، هم پاییند نیست. ناچارند فاشیسم شکست خورده ای که به بهای سازمان دادن آشویتس غزه، قمار مرگ و زندگی ش را میکند، مهار کنند.

«جهنم سازی» ارتش و دولت نظامی راست گرا اسرائیل در غزه، که قریب چهار ماه است در مقابل چشمان جهانیان رخ میدهد، تبدیل سراسر غزه به اردوگاههای مرگ و قتل عام همه نشانه های زندگی در آن، به صف بندی های مهمی در جهان شکل داده است.

توپخانه جهانی اعتراضی علیه این نسل کشی که یک روز و یک لحظه مردم غزه را تنها نگذاشت، یک قطب این صف بندی است. صفی که تا امروز با تعرض مردم در کشور های غربی به دولت هایشان در حمایت از اسرائیل و با بحرانی کردن فضای سیاسی جوامع غربی، بعنوان تنها حامی مردم فلسطین قد علم کرده است. فشار آن موجب فاصله گرفتن دهها و دهها شخصیت سیاسی و پارلمانی در غرب و اعلام مخالفت کشور های مختلف شده است. رفت و آمد «میانجی» ها و پروسه های «میانجگری» و مذاکرات و .. برای برقراری «آتش بس» و وعده های کمک رسانی و .. تماما برای کم کردن فشار این قطب است و نه حل معضل فلسطین! با این وجود از منظر قربانیان جهنمی که در غزه بدستان «اشراف» و «نجیب زادگان» امروز ساخته شده است، عقب نشینی های سیاسی تحمیل شده قطب مردمی، هنوز نتوانسته است «نوری در انتهای تونل» تاریک وحشت زندگی در آنجا، را روشن کند.

علیرغم تلاطم های سخت بین شهروندان جهان علیه اسرائیل و آمریکا بعنوان شریک و متحد نسل کشی در غزه، علیرغم جنبش جهانی اعتراضات مردمی و عقب نشینی های پی در پی سیاسی و شکست های اخلاقی و ایدئولوژیک بورژوازی غرب، بعنوان حامی تاریخی فاشیسم نواخته در اسرائیل، علیرغم رقابت انواع دولت ها در سطح جهانی و تحرک انواع قدرت ها و جریانات و باند های قومی و مذهبی در منطقه، برای کسانی که قربانی این نسل کشی شده اند و در صف قربانی شدن بیشتر هستند، «نقشه راهی» برای پایان دادن به مصائب شان و فراهم کردن شرایطی از حداقل زندگی امن و انسانی، در افق دیده نمی شود. کیس طرح شکایت در دادگاه لاهه علیه اسرائیل و نتایج و عواقب آن، تصویر کاملی از سازمان ملل، همه نهادها و ارگانها و قدرت های آن و روند متلاشی شدن عملی این سازمان توسط «برجسته ترین» اعضا آن، میدهد.

کشیده شدن پرونده شکایت از اسرائیل به خاطر نسل کشی در غزه به دادگاه لاهه توسط آفریقای جنوبی و حکم این دادگاه، که یکی از ارکان سازمان ملل است، تا امروز یکی از مهم ترین عقب نشینی هایی بوده است که از نظر اخلاقی به ارتجاع امپریالیستی غرب تحمیل شد است. هرچند تاجایی که به کاهش مصائب مردم غزه و فلسطین باز میگردد، نتایج عملی آن تماما معکوس بوده است.

حکم این دادگاه، نتایج اجرای حکم و برخورد سازمان ملل و همه ارکان و نهاد های آن به کیس نسل کشی در غزه، به نحو مشمنز کننده ای ریاکاری و استنادارد دوگانه همه نهاد ها و کمسیون ها و زیر کمسیون های «اشراف و نجیب زادگان» جهان کاپیتالیستی نشسته بر مسند قدرت در سازمان ملل، و در عین حال «تلاشی» نظم جهانی «به زور برقرار شده» شان را منعکس میکند. هرچه باشد این ها از اعقاب شان در قرون وسطی، در ریاکاری «ماهرتر» و در جدال چند قرن با «عوام» سر به طغیان گذاشته، «کار از موده» تر شده اند.

این عقب نشینی در مقابل فشار پایین بود که کیس نسل کشی دولت اسرائیل را سرانجام به دادگاه کشاند. حکم ۲۶ ژانویه این دادگاه که تنها بر صلاحیت دادگاه در بررسی این کیس تاکید کرد و بر آن «صحه گذاشت»، تاجایی که به بالا برمیگردد، فاقد کمترین معنی

عملی، «دستور» و اهرم فشاری است. این حکم حتی «فرمان» آتش بس موقتی و بشردوستانه را هم صادر نکرد! حکمی که تنها متهم را به «رعایت انصاف» و «اعتدال» حواله داده است. نوشته شده است که این حکم «اسرائیل را به اتخاذ تدابیر بیشتر برای حفاظت از جان فلسطینی‌ها موظف کرده» و از اسرائیل خواسته است «تا اقدامات لازم را برای جلوگیری از نسل‌کشی و مجازات مرتکبان انجام دهد». «دستوری» که توسط اسرائیل، آمریکا و طیفی از بزرگترین قدرت های مالی و نظامی و سیاسی جهان، با تعرضی عملی و خشن علیه قربانیان، پاسخ گرفت.

بلافاصله پس از حکم این دادگاه، علاوه بر اسرائیل، تعداد بیشتر و تعیین کننده تری شیر آب و نان زندگی در غزه را بر روی قربانیان محبوس در «آشویتس غزه» بستند. بهانه ای یک شبه کشف شد! بهانه شکایت اسرائیل در مورد همکاری تعداد انگشت شماری از کارکنان سازمان ملل در نهاد «اونروا» با حماس و متهم شدن ۱۲ کارکن، از میان ۱۳ هزار کارمند این نهاد در نوار غزه و کمپ های آوارگان فلسطینی، بود. سازمان ملل بلافاصله نه تنها آن ۱۲ کارمند را به خاطر «ظن» اسرائیل اخراج کرد که بعلاوه پذیرفت که بزرگترین منابع مالی «اونروا» که توسط آمریکا، بریتانیا، آلمان، ایتالیا، استرالیا و کانادا، تامین می شد به این بهانه قطع و به حالت تعلیق درآید!

یورونیوز نوشت که: «کمیسر کل اونروا ..هشدار داد که آژانس به احتمال زیاد مجبور خواهد شد تا پایان فوریه امسال، اگر بودجه به حالت تعلیق باقی بماند عملیات خود را در غزه و کل منطقه متوقف کند». بدنبال توصیه های دادگاه به اسرائیل که تضمن کند که کمتر بکشد، باز هم یورو نیوز نوشت: «اول فوریه نیروهای ویژه اسرائیل با لباس میدل به بیمارستانی در کرانه باختری حمله کردند و ۳ نفر را کشتند!» و پنجم فوریه « کمیسر آژانس «اونروا»، هدف قرار گرفتن یک کاروان مواد غذایی توسط اسرائیل در غزه را محکوم کرد.» او گفت« »بهر غم ارسال اطلاعیه‌هایی درباره آن‌ها و هماهنگی همه حرکت‌هایشان، همچنان در غزه مورد هدف قرار می‌گیرند.» و البته در این میان «کلانتر بزرگ»، آمریکا، ادعا میکند که «میخواهد خود راسا کمک رسانی به غزه را بعهده بگیرد» تا شاید در انتخابات پیش رو شانس حزب حاکم بالا تر رود و در صف رقبای در کمین قدرت، هیچ نیرویی امکان بازی با این کارت تبلیغاتی را نداشته باشد.

قطع عملی تمام فعالیت ها و کمک های «آژانس سازمان ملل برای امدادسانی و کاریابی برای آوارگان فلسطینی»، که بیش از هفتاد سال قبل بدنبال بیرون کردن مردم فلسطین از سرزمین هایشان و محبوس کردن انها در اردوگاهها و محدوده های تعیین شده براه افتاده بود، رفتن سربازان اسرائیلی با لباس میدل به سراغ بیماران روی تخت بیمارستانها برای اعدام و کشتن آنها، حمله به کاروان مواد غذایی سازمان ملل که از هزاران مانع اداری و نظامی و .. رد شده اند، تنها و تنها نوک کوه یخی را به نمایش میگذارد که نام آن «سازمان ملل» است. نهادی که با تمام قوانین و مقررات و نهادهای قضایی، سیاسی، اجتماعی و نظامی خود، در حال ذوب شدن و در شرف فروپاشی است. فروپاشی که فی الحال میدان را تماما برای همگان، برای هر نوع رقابت و تغییر توازن قدرت، به هر شکل و شیوه و ابزاری، باز کرده است.

قربانی کردن غزه و مردم فلسطین و میلیتاریستی کردن بیشتر خاورمیانه و جهان، برای بورژوازی غرب برگه بازی حفظ موقییت رو به زوال شان است! و برای رقبای اصلی در قدرت جهانی، مخالف و معترض و میانجیگر و ..، مرگ یا زندگی غزه از نظر اخلاقی و انسانی از معنا تهی است! این دخالت ها تنها و تنها برای بالا بردن وزن خود در مذاکرات و معاملات در تغییر توازن قوا در صحنه و در نظمی است که در آن این سازمان ملل، مضحکه ای بیش نیست!

پایان دادن به فاجعه غزه در بالا راه حلی ندارد! چه در میان جنایتکاران صف مقدم این حمام خون و چه در میان قدرت های بزرگ و «مخالف»، راه برون رفتی ندارد! تبلیغات جنگی و پروپاگاند ارتجاع اسلامی در مورد قدرت «محور مقاومت» و توان «گرو» گرفتن تعدادی از افراد نظامی و غیر نظامی اسرائیلی و یا قدرت ضربات موشک های حوثی ها به کشتی های تجاری و ... بعنوان راهی برای پایان دادن به این جهنم، شوخی تلخی است! عقب نشینی سیاسی آمریکا و بورژوازی غرب و فشار به «شوالیه های» یهودی نژادپرست خود در هیئت حاکمه اسرائیل برای «قبول آتش بس» تنها و تنها برای کاهش فشار خرد کننده پایین، چه در اسرائیل و منطقه و چه در کشور های غربی و بخصوص آمریکا، بیش از هر چیز تاکتیکی در خدمت بقا خودشان است. فاشیسم «نورسته» در اسرائیل مرده بدنیا آمده است!

انتخابات آمریکا در راه است و نتیجه نامعلوم آن ساختار سیاسی در این کشور را از آنچه که هست شکننده تر میکند. حزب دمکرات آمریکا باید بتواند تا پیش از انتخابات برگه ای رو کند! دولت نظامی نتانیاهو قادر به ساکت نگاه داشتن مردم اسرائیل نیست که

سراغ سیاست فعال برای «آزادی گروگانها» و بازپس گیری آنها از حماس را میگیرند و در انتهای تونل قتل عام بیش از یکصد روزه دولت شان در غزه نوری نمی بینند. در انتخابات بعدی در بریتانیا، مردم هر دو حزب اصلی پارلمانی، چه حزب کارگر و چه محافظه کار را در کنار هم و باند مفت خوری میدانند که قابل اعتماد نیستند! آلمان در تب اعتصابات سراسری برای افزایش دستمزدها، به سر میبرد و احزاب سنتی اعتبار خود را از دست داده اند!

پایان دادن به فاجعه غزه که امروز گره گاه بقا و نحوه بقا جهان مدرن کاپیتالیستی است، که در آن ارتجاع میلیتاریستی، نژاد پرستی، ناسیونالیسم و مذهب و قوم پرستی سراسر جهان را به منجلابی عفونی تبدیل کرده است، تنها و تنها کار جنبش کارگری و سوسیالیستی، بخصوص در غرب است که با یک دستور العمل مستقلانه کارگری کمونیستی پا به میدان بگذارد.

تباهی پایان قرون بیست و آغاز بیست و یک، باید تمام شود. آینده گان بی تردید در فردای پشت سر گذاشته شدن آن، نام درخوری در کنار قرون وسطی، به این دوران خواهند داد. بشریت مترقی، در پایان این دوره، دیوار ۲۱ کیلومتری انسانی که هر لحظه و در غیاب آتش بس و با ادامه این منجلاب کاپیتالیستی در غزه یا نقطه دیگری در جهان، به طول آن افزوده میشود، را در کنار گورهای بی نام و نشان و کوره های آدم سوزی، از خاطر خواهند برد. شوالیه این میدان، نه در سنا آمریکا نه در مجلس خبرگان و دفتر حماس و حوثی، که در صف جنبش کمونیستی و کارگری جهانی است.

بهم ریختن نظم پیشین جهانی که در آن آمریکا تک ابرقدرتی بود که معادلات سیاسی اقتصادی جهان بورژوایی را با اهرم میلیتاریسم تعمیم یافته به سراسر جهان تعیین میکرد، به نقطه مهمی در سیر پایان خود رسیده است. پایان نظم جهان بورژوایی که بیش از بیست سال است بهم ریخته است، در حالی صورت میگیرد که دورنمای هیچ نظم دیگری در چهار چوب یک جهان کاپیتالیستی که بتواند حداقلی از توازن و ثبات در صف بورژوازی جهانی ایجاد کند، وجود ندارد.

صف بندی های محلی و منطقه ای، توافقات، ائتلاف ها و اتحادهای سیاسی و اقتصادی و نظامی چون «بریکس» و ... تنها نشان بلوک بندی های سیاسی است که هر لحظه بنا به تغییر تاکتیک یکی از قدرت های بزرگ یا کوچک جهانی میتواند بهم بخورد! کاپیتالیسم جهانی که در آن اقتصاد و سرمایه «حرف اول و آخر را میزند» در عملکرد روزانه چنان در هم تنیده است که نه بورژوازی غرب و نه چین و «بریکس»، نه تنها بدون هم قادر به بقا نیستند که تضعیف بیش از حد یکی، تضعیف جملگی شان است.

مضافا اینکه در صف بورژوازی جهانی، هیچیک از قدرت های بزرگ و یا کوچک و محلی و منطقه ای قادر به پرکردن خلا ایدیولوژیکی که پس از پایان جنگ سرد گریبانگیر بورژوازی جهانی است، نیستند. جهانیان ماحصل عملکرد سه دهه آخرین آرمان بورژوازی جهانی یعنی «بازار آزاد» را تجربه کرده اند. منجلابی که بر سر بشریت خراب شد است، محصول رها شدن لگام کامل آن نوع از «آزادی» است. به موازات آن شهروندان «آزاد ترین» جوامع بورژوایی پوچی «دمکراسی پارلمانی» را هم در زندگی دو نسل تجربه کرده اند و به آن توهمی ندارند.

اما تصور اینکه جهانیان پس از عبور از« رویای آمریکایی» و الگوی زندگی در «غرب» به «شرق» و یا از «جهان اول» به «جهان سوم» شیفت کنند، از شرایط کار و زندگی در چین و روسیه و هند و برزیل و ایران و عربستان سعودی و قطر و آفریقای جنوبی و ترکیه و پاکستان، برای خود تصویر و چهارچوبی از آرمان «یک دنیای بهتر» بسازند، پوچ تر از آن است که بتوان آن را جدی گرفت.

تغییرات بزرگ آرمانها و ایدیولوژی های بزرگ و زیرورو کننده میخواهد! انتخاب «بین بد و بدتر» در تاریخ هرگز موتور محرکه مبارزه طبقاتی نه بین برده و برده دار و نه بین پرولتاریا و بورژوازی نبوده و نیست.

در هردو جنگ جهانی اول و دوم برای تغییر نظام جهانی، یک قطب جدال، با آرمان بین المللی سوسیالیسم و کمونیسم و «آزادی و برابری برای همگان»، به حرکت در آمده بود. در اولی شبج مارکسیسم و واقعیت بلشویسم، اروپا را کانون انقلابات کارگری کرده بود. در دومی، سوسیالیسم و آرمان عدالت اجتماعی اروپا را تسخیر کرده بود، بدون اینکه خود اتحاد جماهیر شوروی که راس این قطب شناخته می شد، دیگریک دولت پرولتری باشد! شرایطی که در آن، بورژوازی غرب در تقابل ناچار شد سوسیال دمکراسی را به صف کند و در مقابل رشد کمویسم ، بنام سوسیالیسم سد ببندد. همان سوسیال دمکراسی که با پیروزی بورژوازی جهانی در متحقق کردن آرمان «بازار آزاد»، داعیه های عدالتخواهانه و برابری طلبانه خود که تنها در رقابت با کمونیسم و سوسیالیسم

غروب «جهان یکد قطبی» …

کارگری موضوعیت داشت را نه تنها بایگانی کرد که امروز در عملکرد سیاسی راست سنتی پارلمانی در غرب فرسنگ ها از سوسیال دمکراسی «چپ» تر است.

امروز در قطب مقابل، در کمپ بورژوازی جهانی جز فاشیسم های «محلّی»، قومی و مذهبی، که از جمله امکان ابراز وجود خود را در غزه نشان داد، آرمان سراسری وجود ندارد. خلا ایدئولوژیکی بورژوازی جهانی را نمی توان با قمارهای باخت باختی چون نسل کشی در غزه و تخریب دهها خاورمیانه دیگر و آرمانهای قومی و مذهبی، پرکرد.

در قطب بشریت جهانی قربانی مصایب کاپیتالیسم اما، سوسیالیسم و کمونیسم در غرب و جایی که متولد شد، دوباره پرطرفدار شده و درحال ایستادن روی پاهای خود است. اگر جنبش های کارگری در آمریکا و کشورهای اروپایی از موقعیت ممتاز خود استفاده کنند و «بتوانند یک بلوک کارگری قوی و بی ابهام در آمریکا و فرانسه و انگلستان ایجاد کنند.» امری که «نه بر مبنای اندیشه های تردیونیونی و در چهار چوب احزاب پارلمانی» که تنها میتواند بر مبنای یک پلاتفرم فراملی، کمونیستی و انترناسیونالیستی صورت بگیرد. یک بار دیگر در تاریخ بشرمتمدن، شانس، فرصت و امکان تغییر نظم جهانی در راستای منافع بشریت فراهم شده است. جهان بار دیگر میتواند با انقلابات کارگری مقاومت نظام گنبدیده کاپیتالیستی را در هم بشکند و نظم نوینی که در آن سوسیالیسم قطب تعیین کننده آن است را جایگزین نظم کهن کند.

گزینه های «برون رفت از بن بست»

غروب نظم نوین جهانی میتواند خونین نباشد اگر قدرت مردمی که در سراسر جهان، بخصوص در اروپا و آمریکا، در میدان است، در صحنه بماند، موانع پیشروی اش را از پیش پا بردارد و راه شکل دادن به یک بلوک قوی و مردمی انترناسیونال کمونیستی- کارگری، را بار کند. این تنها جنبش و قدرتی است که میتواند، در منجلابی که بورژوازی جهانی به رهبری آمریکا بیش از سه دهه است بر سر جهانیان خراب کرده است و زمین حاصلخیزی برای رشد و نمو باندهای بین المللی جنایی و جنگی و انواع ویروس های قومی و مذهبی بوجود آورده است، ورق را برگرداند. نه تنها به جنایاتی که امروز در غزه در جریان است پایان دهد، نه تنها به این سیکل جنایت و کشتار و فقر و بی حقوقی و سرکوب افسار گسیخته در سراسر جهان، که تمام قدرت های حاکم، شرقی یا غربی، بزرگ یا کوچک، مذهبی یا ملی و .. در آن شریک و ذینفع اند، برای همیشه پایان دهد که بنیادهای آینده روشنی برای کره خاکی را پایه ریزی کند.

بدنبال گسترش دامنه اعتراضات مردمی از اروپا و امریکا، تا افریقا و خاورمیانه علیه نسل کشی اسرائیل در غزه، به دانشگاهها در آمریکا فرانسه، استرالیا، ایتالیا و تسخیر دانشگاهها توسط نسل جوان، رسانه های لیبرال در خود جوامع غربی خبر از «جدی» بودن این اعتراضات و مقایسه آن با اعتراضات علیه جنگ ویتنام میدهند! و نسبت به قطبی شدن سراسر کشور ها و پیامدهایی چون «جنگ داخلی» در آمریکا و … هشدار میدهند.

هر میزان که برخی از این تبیین ها اغراق آمیز بنظر آید مانع از آن نیست که حقایقی که «هراس» این رسانه ها را برانگیخته است و آنها را به «هشدار» دادن های مکرر کشانده است، پنهان بماند. معلوم شد که در کیس نسل کشی در غزه، سیاستمداران و قانون گذاران و نهادهای قدرت در این جوامع بیش از حد بر کنترل شان بر «افکار عمومی» و قدرت شان در نابود کردن «ته مانده» ای از وجدان بشری در جوامع خودشان، حساب باز کرده بودند.

تقابل محکم و رادیکال بخش بزرگی از جوامع غربی، در آمریکا، انگستان، فرانسه و آلمان و … با قدرت های حاکم، بر سر مسئله فلسطین و فجایعی که بنام منافع آنها در جهان صورت میگردد، راه نشان میدهد! این اعتراضات بسیار از تحركات سرنوشته ساز علیه جنگ ویتنام که ماشین جنگی آمریکا را از کار انداخت، از اعتراضات ممتد به دخالت های مخرب آمریکا در اینجا و آنجا و علیه کودتاه های پی در پی آن در امریکای لاتین و سایر کشور های، فراتر است.

مقایسه «مو به مو» آن با جنبش علیه جنگ ویتنام، مانع آن میشود که وجوه دیگر و تعیین کننده تری از خیزش های اعتراضی که امروز حول مسئله فلسطین در این جوامع سرباز کرده است، دیده شود. این جنبش های اعتراضی، تنها علیه سیاست های خارجی و میلیتاریسم قدرت حاکم در آمریکا، نیست. این اعتراضات شروع تعمیق بحران های سیاسی در غرب است که کل ساختارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیکی این جوامع را هدف قرار داده است. اعتراضاتی که منشا بحران های سیاسی در جوامع غربی، در اروپا و آمریکا است که نه تنها علیه میلیتاریسم بورژوازی خودی است که بعلاوه محور یک حسابرسی تاریخی،

چه در سیاست خارجی و چه در سیاست داخلی، از قدرت هایی است که گفته میشود «منتخب مردم» هستند و مشروعیت شان را از صندوق های رای هر چهار سال یک بار گرفته اند.

این جنبش علاوه بر خواست توقف فوری ماشین کشتار جمعی ارتش اسرائیل در غزه، جانیانی که در کاخ سفید و دفتر نتانیاهو و صندلی های نهادهایی چون ناتو و .. نشسته اند را به زیر تیغ محاکمه سیاسی و فرهنگی و ایدئولوژیکی کشانده است. مردمی که در اعتراضات شان علیه نسل کشی در اسرائیل بعلاوه در مقابل حمله راست افراطی در جوامع خودشان هم ایستاده اند. علیه تحمیل فقر و بیکاری و سرکوب آزادی های سیاسی، حمله به دستاوردهای تاریخی جامعه در مورد حق زنان، دستآوردهای طبقه کارگر، حقوق اقلیت های مختلف، آزادی عقیده و بیان و تشکل و اعتصاب و اعتراض و … در یک سنگر و جبهه اعتراضی اند. ناسیونالیسم و صهیونیسم و نژادپرستی و استنادارد دوگانه و ایدئولوژی «فقر سهم اکثریت بی سرمایه و کارکن و رفاه» سهم اقلیت ممتاز»، این ایدئولوژی ارتجاعی که تاریخا به زور نژاد پرستی و مذهب و پول و رسانه و پلیس و هالیود، بشریت متمدن در غرب را بیش از یک قرن در تنگنا قرار داده بود و به حاشیه رانده بود، در حمایت از فلسطین امروز آماج حملات این جنبش اعتراضی است.

برای دیدن سیمای مترقی، پیشرو جنبشی که امروز در غرب و بخصوص در آمریکا در میدان است، مقایسه ای میتواند این واقعیت را شفاف تر در مقابل چشمان قرار دهد. تنها تصور کنید که در جامعه ایران، در بطن جدال های جامعه بر سر معیشت و علیه خفقان، جنبش اعتراضی مردمی، پلیس و دادگاه و مجلسیان و مقام معظم و .. را به خاطر تعرضی که به افغانستانی تیار های ایرانی میکنند یا آدم کشی هایش در عراق و ..، در ابعاد هزاران نفره در خیابانها به پاسخگویی و محاکمه بکشانند و رای به رفتن شان بدهند! پیشرو، مترقی، انترناسیونالیستی بودن این اعتراضات، نه به خاطر فقط عواطف قلبی بخشی از جامعه، که بعلاوه و مهمتر به خاطر موجودیت مادی آن در زمین سفت، در خیابانها و محل های کار و میدیای اجتماعی که آن را منعکس میکند، است.

ما همیشه میگفتیم که غرب، برخلاف تصویری که میدیای دست راستی در غرب میدهند، تنها کانون ارتجاع نیست! کانون حمل میراث تجربیات تاریخی جنبش کارگری، انقلابات ترقیخواهانه، آزادیخواهانه و برابری طلبانه ای است که از جمله مشکلات قدرت های حاکم بر آنها، ناتوانی در بازپس گرفتن دستآوردهایی است که تاریخا در غرب بدست آمده است.

رسانه های لیبرال در غرب هراس شان واقعی است. دو قطب در غرب، در آمریکا و اروپا، راست افراطی و فاشیسم و نژادپرستی و جنگ طلبی و … با ترقیخواهی مردمی، آزادیخواهی، چپ و سوسیالیستی، در مقابل هم جنگ نهایی خود را خواهند کرد. این جنگ فی الحال در جریان است. جنگی که در آن شیوخ کپک زده جهان عرب، ارتجاع اسلامی، ارتجاع یهودی و صهیونیسم در آن، نه تنها بازیگر اصلی نیستند که خود بازنده پیروزی قطب چپ اند.

امروز بشریت مترقی در خیابانهای نیویورک و واشنگتن و پاریس و لندن و برلین، و از اروپا تا افریقا و خاورمیانه و … نه تنها علیه فقری که بر سر جامعه خودشان خراب شده است، بعلاوه برای تغییرات بنیادین به میدان آمده است. این جنبش بستر شکل گیری تحركات کارگری است که چهار چوب ها و محدودیت های تاریخی تردیونیسم در غرب را پشت سر خواهد گذاشت! دمکراسی پارلمانی و تمام قوانین و مقررات سیاسی و اقتصادی و نظامی حافظ نظام کاپیتالیستی را زیر ضرب قرار داده است. اگر سازمان ملل و توافقات بین المللی بین خود قدرت های بورژوایی برباد رفته و بی مصرف و بی خاصیت شده است، این خلا میتواند به قدرت این جنبش با قوانین و مقررات و نهادهای بین المللی و کشوری جدید، سوسیالیستی و انترناسیونالیستی، پرشود.

این تنها شانس و سیری است که میتواند پایان جهان یک قطبی و سقوط امپراطوری سلطه آمریکا و غرب بر جهان را به نفع بشریت، کم درد تر کند. سیری که در عین حال برای همه کشورها و جوامع دیگر، همچون دوره انقلابات صنعتی و کمون پاریس و جنبش های سوسیالیستی، راه پیشروی طبقه کارگر و بشریت محروم در دور افتاده ترین وبی حقوق ترین بخش های جهان را هم هموار می کند. ایران، خاورمیانه، امریکای لاتین و .. جغرافیاهایی که تاریخی از انقلابات و شورش های مردمی دارند، در وهله اول بیش از همه از پیشروی این جنبش بهرمند و تقویت میشوند. این روند میتواند بطور موازی و همزمان در غرب و در جوامعی که در آن مبارزات مردمی با یک پر چم چپ و کارگری به سطح بالایی از تقابل با قدرت حاکمه رسیده است، چون ایران و برخی کشورهای دیگر در خاورمیانه و افریقا و آمریکا لاتین، پیشروی کند. تدوین یک استراتژی کمونیستی و کارگری در جهان و در هر کشور، گسترش نفود احزاب کمونیستی که قادر به «جا به جا کردن» قدرت در جامعه خود و در جامعه جهانی بر این محور

هستند، بی تردید شرط پیروزی این جنبش است.

تا جایی که به تخصصات در بالا و میان قدرت های بزرگ حاکم بر جهان برمبگردد، جنگ روسیه در اوکراین و مسئله فلسطین که نسل کشی و جنایات دولت اسرائیل در غزه تنها یک اپیزود از آن است، دو «کریدور» خروج دردناک و خون آلود جهان یک قطبی از بن بستی تاریخی است که بیش از سه دهه است که گریبانگیرش است. دو مسیر خروج از بن بست و ناتوانی حل معضلات کاپیتالیسم در «مهد تمدن» و «جهان آزاد» شده ای است که پس از فروپاشی بلوک شرق و پایان جنگ سرد، قرار بود پایان تاریخ و پایان خطر سوسیالیسم باشد. در این گذرگاه تاریخی، تعیین تکلیف سرنوشته اوکراین و فلسطین، نه هدف که تنها ابزاری است در راه به سرانجام رساندن معضلات پایه ای تری که نظم جهان کاپیتالیستی با آن دست و پنجه نرم میکند.

نحوه به سرانجام رسیدن آن معضلات پایه ای است که معلوم میکند جهانیان، از غزه تا اوکراین و در سراسر کره خاکی، کم و بیش و برای دهه ها، در چه شرایطی کار و زندگی خواهند کرد. چگونگی عبور جهان از این دو کریدور، دو آلترناتیو و دو راه «برون رفت»، دو نوع پاسخ در مورد آینده ای که قرار است جهانیان برای دوره ای طولانی در آن زندگی کنند، را مقابل جهانیان میگذارد.

برای حل معضل فلسطین (بعلاوه بقاء اسرائیل) و معضل اوکراین (بعلاوه بقاء ناتو) دو راه حل و دو پاسخ وجود دارد. پاسخ بالا، جنگ و مذاکرات و معاملات و گسترش مسابقه میلیتاریستی و افزایش بودجه های نظامی و زور آزمایی های در میدان جنگ های نظامی و اقتصادی و … است که امروز بن بست خود را در مقابل جهانیان به نمایش گذاشته است. سوال این است که آیا پایین، جنبش مردم معترض مترقی که پیاخواسته اند، طبقه کارگری که برای حل معضل فلسطین در غرب پا به میدان گذاشته است، جنبش عظیمی که در سراسر جهان سوت دیگر بس است را به صدا درآورده است، چگونه میتواند جنبش اعتراضی اش را به سوی راه حل های خود پیش ببرد.

۲ مه ۲۰۲۴

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی

آنها نسبت به اینکه اعضا یک

طبقه جهانی اند تقویت میشود،

هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای

انقلاب کارگری در میان کارگران

رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری

که به کمونیسم و به محافل و

سلول های کمونیستی کارگران

نزدیک میشود، یک گام به انقلاب

کمونیستی نزدیک تر شده ایم.

سلول ها و محافل کمونیستی

کارگری که امروز تشکیل میشوند،

فردا کانون های رهبری انقلاب

کارگری و پایه های قدرت حکومت

کارگران را تشکیل خواهند داد.

منصور حکمت

در معرفی قرار «ضرورت به روز کردن بخش مطالبات برنامه یک دنیای بهتر»

مصوبه کنگره یازدهم حزب حکمتیست - خط رسمی

سخنرانی ثریا شهابی

رفقا این قرار حرف عجیب و غریبی نمی گوید. همان است که به روشنی در قرار گفته است. آن هم این است که «برنامه یک دنیای بهتر» بیشتر از سی سال پیش نوشته شده است. برنامه یک دنیای بهتر پشت به کلی مباحث و جدالهایی دارد که در زمان خودش حول ش صدرت گرفته است. از بنیادهای فکری آن، تا تک تک مطالبات، پشت به حجم عظیمی مباحث دارد که گاهی به آن توجه کافی نمی شود. من در مورد خود برنامه یک دنیای بهتر صحبت نمی کنم در مورد تغییراتی که لازم است در آن وارد شود، فقط اشاراتی میکنم.

مقدمتا: این برنامه هنوز هم مطالباتش در کل، هم آن زمان و هم امروز، جزو پیشروترین مطالباتی است که یک جنبش مترقی در هر کشوری میتواند آن ها را مطالبات خودش بداند. باضافه بخشی از آن مربوط به ایران است.

در بخش مطالبات، تغییراتی که لازم است صورت بگیرد مثلا این ها است. طی سه دهه گذشته تغییراتی در بعد تکنولوژی تولید و ارتباطات، در زمینه دستاوردهای جامعه بشری در مورد حقوق فردی آدم ها، صورت گرفته است که برنامه باید این ها را در خود بگنجاند. باتوجه به اینکه برنامه در مجموع باز است، اضافه کردن و وارد کردن این تغییرات کار ساده ای است.

از جمله وقتی صحبت است از دسترسی رایگان همگان به تسهیلاتی چون حمل و نقل و آب و برق و تسهیلات .. میشود، ما باید اینترنت را هم بگوییم. چرا که امروز دسترسی به اینترنت در ریف آب و برق است. در نتیجه ما نمی توانیم از تسهیلات شهری و .. مثل آب و برق و ارتباطات و تلویزیون و .. صحبت کنیم و حق دسترسی همگانی به اینترنت در آن نباشد.

چگونگی وارد کردن این ها، مسیله بعدی است که قرار گفته است برای آن کمیونی تشکیل شود و برود و ببیند که پیشروترین اسناد در سایر قوانین کشورها، این ها را چگونه تبیین میکند. ما نه تنها باید از آنها عقب تر نباشیم، بلکه شیوه ای که طرح میکنیم باید خیلی پیشروتر از آنها باشد. از اینگونه تغییرات بگیرد تا تغییرات لازم در مورد محیط زیست.

در مورد محیط زیست در برنامه صحبت شده است. اما در مورد انواع سوختی که استفاده میشود و مباحثی که امروز در موردش هست، ما باید بدون اینکه ما خودمان را محدود کنیم به استفاده از شکل معینی از سوخت و اعلام اینکه باید این کار یا آن کار را کرد، .. باید برنامه را آپ دیت کنیم و مثلا با فرمولبندی چون «دولت آتی باید پایه پای تحقیقات روز بهترین شیوه در مورد جایگزینی انرژی را با کمترین خسارت به طبیعت .. بکار بگیرد» آن را در بخش مطالبات بگنجانیم. یک همچین چیزها و تغییراتی لازم است صورت بگیرد و اضافه شود.

یکی دیگر در مورد حقوق خانواده است. ما در برنامه در مورد خانواده علی العموم بدون ارجاع به جنسیت ترم «افراد» را استفاده کردم ایم. اما جایی هست که مثلا والدین را میگوید زن و مرد، یا خانواده را میگوید زن و مرد. برنامه در مورد رابطه جنسی کاملا باز است از همان زمان گفتیم که این امر آزادانه آدم های بالغ است و هیچ کس حق ندارد در آن دخالت کند. بهرحال امروز ازدواج آدم ها از یک جنس به رسمیت شناخته شده است. در نتیجه بیان برنامه باید از کلماتی استفاده کند که عمومی تر باشد که علاوه بر اینکه بهانه ایراد گیری و تفسیر دلخواهی به کسی ندهد، که مهمتر اینکه دستاوردهای پیشرفته ای که در زمینه حقوق فردی آدم ها کسب شده را منعکس بکند. از این نوع تغییرات بگیرد تا تغییرات احتمالی دیگری که ممکن است در سیر بررسی مجدد برنامه و پیشنهادات رفقا، در نظر گرفته شود و وارد شود.

این قرار میگوید که کمیونی تشکیل شود و مروری بکند بر مطالبات (که آن روزها به آن مطالبات حداقل می گفتیم)، یعنی مطالبات رفاهی که برنامه یک دنیای بهتر مطرح میکند. صحبت در مورد نه بنیادهای فکری آن است و نه ساختار سیاسی برنامه که ما مثلا بخواهیم شورا را عوض کنیم یا ..

قرار میگوید کمیونی تشکیل شود و این کمیون نگاه کند و ببیند دستاوردهای جامعه بشری چی است و بهترین شکلی که ما میتوانیم در برنامه آنها را مطرح بکنیم و برنامه را بتواند آپ دیت کنیم، چی است.

طبعا هرکس هر پیشنهادی دارد آن کمیون جمع میکند. نحوه اجرای آن به رهبری بعدی بستگی دارد. من فکر میکنم این قرار را به راحتی میشود بهش رای داد و پیشنهاد می کنم کنگره به آن رای دهد که دستان را باز بگذارد که بتوانیم برنامه را آپ دیت بکنیم.



سخنرانی در معرفی، قرار لزوم توجه ویژه تر به فعالیت حزب در کردستان

آسو سهامی

رفقا خیزش انقلابی ۱۴۰۱ که با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی رخداد، در واقع فرصتی بود که همراه اینکه زمین سیاست را در کردستان را شخم زد، احزاب چپ و راست در این منطقه را هم به محک گذاشت. بی شک در همین خیزش که چندین ماه طول کشید، نقاط ضعف و قوت هم جریانات راست و هم جریانات چپ را و از جمله جریان ما را به همه نشان داد. نشان داد که کجا ضعیف هستیم و یا نقاط قوت ما کجاست؟ چکار باید می کردیم که انجام ندادیم؟ چه کاری انجام دادیم و کدام سیاست را اتخاذ کردیم که گرفت؟ تا آن را بیشتر تقویت کنیم.

ما بازها در ادبیات خود گفته ایم و یا شنیده ایم که کردستان نسبت دیگر نقاط ایران یک جامعه تحزب یافته است، به این معنی که جامعه کردستان احزاب و جریانات را می شناسند، هم جریان ناسیونالیستی و هم جریان کمونیستی در آن جامعه ریشه دارند. بحث در مورد راست و چپ به نسبت دیگر نقاط ایران آسان تر پیش می رود به این معنی که جامعه حرف های شما را می فهمد، درک می کند و به آن سمپات پیدا می کند.

با توجه با توجه به تاریخچه ای که ما کمونیست ها در جامعه کردستان داریم، با توجه به خوشنامی کمونیسم در این جامعه، چه در دفاع از حق زن، چه در دفاع از طبقه کارگر و چه در دفاع سیاست ما برای حل مسئله کرد و بسیار مسائل دیگر که ما روی آن کوبیده ایم و برایش تلاش کرده ایم، کمونیسم در آن جامعه یک جریان اجتماعی و محبوب است. در این جامعه ما تنها نیستیم بلکه جریانات چپ غیر کارگری، احزاب و جریانات ناسیونالیستی، ارتجاعی و مذهبی هم وجود دارند که آنها هم به نوبه خود تلاش می کنند سمپاتی مردم را به طرف خود جلب کنند.

اگر به تحولاتی که در خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ در کردستان افتاد نگاه کنیم، می بینیم که احزاب ناسیونالیست مردم را به اعتصاب عمومی تشویق می کردند تا آنها را به خانه هایشان بفرستند. آن طرف تر احزاب ناسیونالیست دیگری نیز تلاش می کردند جنگ مسلحانه زودرس را به مردم کردستان تحمیل کنند و مردم را به یک جنگ زودرس که آمادگی آن نبود، تشویق میکردند و عملا به جمهوری اسلامی امکان میدادند و دستش را برای به خون کشیدن اعتراضات باز میکردند. اما این ما حزب حکمتیست (خط رسمی) و کمونیستهای آن جامعه بودیم که چه در محل در اعتراضات و چه با بیانیه ها، فراخوانها، سخنرانی ها، پیامها و آگاهگری های خود، توانستیم جلوی آنها را بگیریم، که نباید آن را دست کم گرفت.

یک موضوع دیگر برای اثبات خوشنامی و نفوذ کمونیسم در جامعه کردستان، مسئله سنت برگزاری اول ماه مه ها (روز جهانی کارگر) در کردستان است که حداقل بیش از چهار دهه سابقه دارد. بیش از چهل سال است که در آن جامعه مراسمات اول ماه مه و مراسمات ۸ مارس برگزار می شوند. به این معنی که آن جامعه کمونیسم را می شناسد، محبوب هم هست. وقتی در جامعه کردستان قتلی ناموسی اتفاق می افتد، فعالین حق زن در سنج و مریوان بیانیه صادر می کنند در شهر سقز هم به همین شکل، می خواهم بگویم که کمونیسم و چپ در آن جامعه چه اندازه نفوذ دارد. مثال دیگری خواهم زد و بعد به سراغ قرار میروم، مسئله کرونا و کمیته هایی که درست شدند، سنت ایجاد کمیته های مردمی چه در مقابل با کرونا، چه در کمک رسانی به سیل زدگان و زلزله زدگان دیگر مناطق و استان ها، چه در تقابل با سلفی ها مخصوصاً در مریوان و یا در سنج به همین شکل، که ما در اعلامیه های حزب و دفتر کردستان رو به جامعه به همه این ها اشاره کرده ایم. این مسائل نشان می دهد که کردستان به عنوان سنگری که ما داریم، سنگری که در آن جامعه داریم، هر چند با قاطعیت نمی توان گفت که این سنگر کاملا در اختیار ماست، اما نقش ما قابل شهود و مهم است و البته ما این واقعیت را هم به رسمیت می شناسیم که جریانات ناسیونالیست هم همچون ما در آن جامعه ریشه دارند. اما این سنگریست که ما می توانیم محکم ترش کنیم و اگر این سنگر را محکم تر کنیم از طریق همین سنگر هم می توان خاکریزهای دیگری را نیز فتح کنیم. کردستان می تواند به یک نقطه اتکای جنبش کمونیستی در ایران بدل شود. برای همین این قرار خیلی ساده می گوید حزب باید نسبت به فعالیت ما در کردستان توجه ویژه تر بکند.

نکته دیگری که لازم است اشاره کنم بحث برگزاری مراسمات نوروز و روز لباس کردی است. در جریان خیزش انقلابی ۱۴۰۱ جریانات راست و بورژوازی تلاش کردند که با برجسته کردن عرق ملی مابین مردم کردستان و بعد سراسری انشقاقی ایجاد

کنند، تلاش کردند که تفرقه اندازی کنند اما نتوانستند. شعارهایی که از سوی مردم سر داده می شد و فیلم هایش موجود است این موضوع را اثبات می کند که چگونه تلاششان شکست خورد. چه جمهوری اسلامی و چه نیروهای راست، هنوز هم تلاش می کنند با برجسته کردن عرق ملی و با برجسته کردن لباس و زبان و نوروز کردی و غیره این انشقاق را به وجود بیاورند. مراسمات نوروز امسال که حداقل رفقا فیلم هایش را دیده اند، با اجازه و حتی با کمک جمهوری اسلامی برگزار شد و با استقبال و کمک جریانات ناسیونالیستی همچون "پ ک ک". ببینید سال هاست "پ ک ک" به عنوان هم پیمان جمهوری اسلامی از طریق "ان جی او" هایی که دارد سال هاست در کردستان فعالیت می کند. "ان جی او" هایی که رفقای دیگر نیز در بحث های خود به آن اشاره کردند. مسئله زبان کردی، لباس کردی و نوروز تمامی این ها تلاش های است برای اینکه جنبش انقلابی کردستان را از جنبش سراسری جدا کنند و هدفشان آن انشقاقی است که می خواهند بین مردم ایجاد کنند.

به همین دلیل است که این قرار می گوید حزب باید توجه ویژه تری به کردستان داشته باشد. فراری خیلی ساده می گوید: با توجه به زمینه هایی که در صحبت هایم در بالا به آن اشاره کردم و پتانسیل های موجودی که در جامعه کردستان هست، رهبری پس از کنگره را موظف می کند که در این راستا با تشدید تلاش خود در این عرصه هژمونی سیاسی حزب را در کردستان تامین کرده و آنها به نقطه اتکایی برای پیروزی جنبش آزادیخواهانه مردم در ایران و قدرت گیری طبقه کارگر در بعد سراسری بدل کند. این به این معنی نیست که انرژی را از سایر نقاط ایران بگیریم و به کردستان اختصاص بدهیم. اصلاً به این معنی نیست و حداقل روح قرار این را نمی گوید. روح قرار می گوید رهبری آتی باید به کردستان نگاه ویژه تری داشته باشد و آن سنگری را که داریم محکم تر کنیم.

امیدوارم رفقا به قرار رای مثبت بدهند.

کارگران و انقلاب

برای کارگر کمونیست انقلاب یعنی

فیزش طبقه کارگر برای عملی کردن

تمام این تمول عظیم اجتماعی.

مبارزه برای آزادی، برابری و حکومت

کارگری. اگر کارگر به میدان سیاست

میاید باید برای این بیاید. باید بعنوان

رهبر (هائی کل جامعه به میدان بیاید.

دوران کشیده شدن کارگران بدنبال

این و آن بسر رسیده است. جریان

کمونیستی در درون طبقه کارگر هدف

خود را این قرار داده است که کارگران

را به این دورنما مجهز کند و حرکت

مستقل کارگران برای کسب قدرت

سیاسی و انجام انقلاب کارگری را

سازمان بدهد.

منصور حکمت

رفقای عزیز

با تشکر از دعوت برای حضور در کنگره هفتم حزب، متأسفانه علیرغم تمایل و تلاش ما، امکان شرکت در کنگره را نداریم. لذا از کانال این پیام نکاتی را با شما رفقای عزیز در میان میگذاریم.

کنگره هفتم شما قطعاً مهر دوره ای که در آن هستیم را برخود خواهد داشت. دوره ای مملو از تحولاتی بزرگ که مهر کشمکش قطبهای امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان را برخود دارد. دوره پایان جهان یك قطبی و گذار به جهان چند قطبی که با مقاومت غرب و مشخصاً آمریکا، برای حفظ موقعیت برتر خود، بحران ها، کشمکشها و جنگهایی را به جهانیان تحمیل کرده است. جنگ در اوکراین و تلاش غرب برای ادامه آن به هر قیمتی، سرازیر کردن تسلیحات جنگی به این کشور، افزایش هزینه های نظامی همراه پروپاگان্দ جنگی و در کنار آن تعرض به ابتدایی ترین دستاوردهای طبقه کارگر و بشریت متمدن در کشورهای غربی یکی از مشخصه های ایندوره است.

همزمان ما شاهد یکی از خونبارترین جنایت تاریخ بشر توسط دولت فاشیست اسرائیل علیه مردم فلسطین هستیم. جنگی که با کمکهای همه جانبه دول غربی و در راس آنها آمریکا، پیش می‌رود و تاکنون علاوه بر ویرانی کامل نوار غزه، بیش از ۳۴ هزار کشته و دهها هزار زخمی از مردم بیگناه را بر جای گذاشته است.

این دوره بعلاوه در جهان شاهد وسیعترین اعتراضات تاریخ بشر به نسل کشی در فلسطین و به توحش و بربریت دولت اسرائیل و حامیان آن بوده ایم. جنبشی که با پرچم دفاع از مردم فلسطین و علیه نسل کشی اسرائیل به میدان آمده است و مهر خود را بر سیمای سیاسی جهان زده است. جنبشی جهانی علیه جنگ و جنایت و نسل کشی و همزمان علیه تعرض به زندگی طبقه کارگر، به حقوق فردی و سیاسی، به آزادی بیان و حق تجمع و… در ”جهان“ متمدن.

خاورمیانه یك پای این تحولات و یکی از کانونهای بحرانی است. طی دو دهه اخیر شاهد اعتراضات وسیع توده ای در این منطقه علیه استبداد سیاسی، علیه فقر و بی حقوقی بوده ایم. تحولات بهار عربی، اعتراضات وسیع توده ای در عراق، لبنان در ایران و… نمونه های برجسته آن است. دوره اخیر و دامنه توحش اسرائیل، اوج جنایت و قتل عام افسار گسیخته و شراکت رسمی دولتهای غربی با توجیه ”حق دفاع از خود“ اسرائیل، فرجه و امکانی فراهم کرده است تا دولتهای مرتجع این منطقه، دول ”عربی“، ایران،

امروز، ۷ مه، در فضایی مملو از هراس و ترس از گسترش عملیات نظامی ارتش اسرائیل علیه مردم غزه و ترس از حمله به رفح این آخرین «پناهگاه» باقی مانده که بیش از یك و نیم میلیون نفر از مردم غزه، پس از جابجایی های اجباری متعدد و فرار از بمباران و کشتار همه جانبه توسط قصابان حاکم بر اسرائیل، در آنجا پناه گرفته اند، بار دیگر دولت نظامی اسرائیل، در بی اعتنایی کامل به فشار و خواست جهانیان، به رفح حمله کرد. فشار جنبش جهانی اعتراض به نسل کشی ارتش اسرائیل و حامیان مستقیم و غیرمستقیم آن در آمریکا و اروپا و خاورمیانه، بالایی ها را ناچار به باز کردن راهی برای خروج از این بن بست و منجلاّب قتل عام و دستیابی به توافقاتی کرد. توافقاتی که در سطح دیپلماتیک (با میانجیگیری دولت های قطر و مصر) به یک طرح آتش بس بین حماس و اسرائیل انجامید! توافقاتی که دولت های غربی و تمام قدرت های حاکم بر جهان، بعلاوه بخش زیادی از مردم در اسرائیل، خانواده گروگانهای اسرائیلی و همچنین مردم در غزه، و خانواده هزاران فلسطینی گروگان، زندانی و اسیر در دست اسرائیل از آن استقبال کردند! دهها هزار فلسطینی امیدوار شدند که با آتش بس و پایان کشتارشان میتوانند اجساد عزیزان خود را از زیر ساختمانها و شهر و روستاهای ویران شده بیرون آورند و در جایی دفن کنند.

در حالی که درغزه، در دل مردم گرفتار در رفح کورسویی از امید به پایان یافتن حمام خونی که در شهر و منازل و جامعه شان براه افتاده است روشن شده بود، در حالیکه آمریکا، زیر فشار جنبشی جهانی در دفاع از مردم فلسطین و علیه نسل کشی و حمایتهای همه جانبه غرب از اسرائیل، زیر فشار جنبش دانشجویی معترض به نسل کشی ارتش اسرائیل و حمایت کامل نظامی و مالی آمریکا، به لرزه در آمده است، در شرایطی که دول غربی تحت فشار اعتراضی خود یکی پس از دیگری سیر بحران های سیاسی عمیقی را طی میکنند و در حالیکه خانواده های زیادی از گروگانهای اسرائیل در دست حماس و مردم معترض به این توحش به خیابانها آمده و خواهان پذیرش آتش بس شده بودند، روز دوشنبه، دولت فاشیست اسرائیل، به مردم غزه در رفح، به بیش از یک و نیم میلیون زندانی، زن و مرد و کودک و سالمند و معلول و بیمار و … ، این آخرین پناهگاه آنها، دستور «جابه جایی» مجدد و فرار دادند! چرا که میخواهند حمله کنند! و امروز، سه شنبه حمله خود را آغاز کرد!

پیام به کنگره هفتم حزب کمونیست کلگری عراق

ترکیه و… به نام مردم فلسطین و وصل کردن خود به رنج و مشقات تاریخی آنها، زیر سایه توحش اسرائیل، خود را از زیر تیغ اعتراضات پائین جامعه علیه استبداد سیاسی، علیه زن ستیزی و فقر و فلاکتی که به جامعه تحمیل کرده اند، رها سازند. این دولتها تاریخا از معضل فلسطین در خدمت اهداف ارتجاعی خود و برای امتیاز گیری از غرب سوء استفاده کرده اند و خود از عاملین حل نشدن معضل فلسطین هستند. تلاشی که امروز بیش از هر زمانی رنگ باخته است. امروز حمایت مردم خاورمیانه از مردم فلسطین به اعتراض علیه ارتجاع حاکم بویژه در کشورهای عربی گره خورده است.

اکنون طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در کشورهای غربی به حقایقی چشم باز کرده اند که در حمله به عراق و کشتار یك میلیون انسان توسط آمریکا و متحدین او به آن آگاه نبود، در حمله به افغانستان و حتی در ویرانی سوریه و لیبی به این درجه مطلع نبود. میدیای رسمی دولتهای غربی به عنوان دستگاه تحمیق و مهندسی افکار و نقش مخرب آن در جنگهای قبلی به اندازه امروز برای جهانیان آشکار نبود. توهم به دمکراسی غربی امروز بیش از هر زمانی فروریخته است، توهم به پارلمان و احزاب سنتی جای خود را به نفرت و بیزاراری داده است و موقعیتت دول غربی با مردم مانند رابطه مردم با دول مرتجع در کشورهای خاورمیانه شده است. جهان شاهد یك بازبینی جدی به باورهای گذشته خود و فروریزی آنها و بی اعتباری وسیع نظام کاپیتالیستی در متمدن ترین کشورهای غربی شده است. اینها بیان نیاز به تحولات عمیق در جهان ما به تحولات سوسیالیستی و پایان جنایت و توحش نظام کاپیتالیستی دارد.

رفقای عزیز!

تحولات در سطح جهان و منطقه همه مرزهای قومی، ملی، مذهبی و ناسیونالیستی را کنار زده است و جهانشمولی حق انسان، حق زن و همسرنوشتی طبقاتی طبقه کارگر را بیش از هر زمانی به امری واقعی و زمینی تبدیل کرده است. ایران و عراق منجمله از کشورهایی هستند که نه فقط برمتن بحران در خاورمیانه، که برمتن بحران های سیاسی و اجتماعی در خود، بدلیل وجود

بیانیه شماره ۶ سه حزب کمونیست.کارگری منطقه

حمله اسرائیل به رفح! آخرین میخ بر تابوت صهیونیسم و شرکای جهانی آن

نتانیاهو و کابینه جنگی آن همه راههای فرار را به روی مردم بیگناه غزه بستند. راههای ورود غذا و کمکهای جهانی را بر مردم بستند تا امکان نابودی و کشتار جمعی آنها را تماماً ممکن کنند و همزمان حمله ای که حاکی از بن بست، استیصال و بی اقفی فاشیسمی از پیش شکست خورده است را آغاز کردند. جانیان و قصابانی که با سواستفاده از فجایع فاشیسم هیتلری، هفت ماه است افسار گسیخته همان جنایتی را در حق مردم فلسطین میکند که نازی ها با یهودیان کردند! حمله به رفح استیصال جنبش ارتجاع یهودی است که امروز خون مردم بیگناه غزه و فلسطینیان را دستمایه امکان بقا خود کرده است!

حمله به رفح راه هر نوع بازگشتی به عقب و برون رفت از انزوای بین المللی صهیونیسم و فاشیسم اسرائیل علیه مردم فلسطین نزد جامعه بشری، از خاورمیانه تا آمریکا و اروپا و آفریقا، انزوا آن نزد بزرگترین حامیانش در آمریکا و اروپا، را بر روی خود بست. افسار گسیختگی دولت فاشیست اسرائیل و بی آینده ای آن، باز شدن پرونده های قطور جنایت و قصابی مردم غزه توسط ارتش لمپن – فاشیست اسرائیل، سر سوزنی از نقش مخرب و شراکت مستقیم روسای دول غربی و در راس آن آمریکا در این نسل کشی و نابودی نقشه مند مردم فلسطین را کم نمیکند.

بن بست صهیونیسم در حمایت بی دریغ آمریکا و سایر دولت های غربی، بن بست همگی شان، بن بست بورژوازی و کاپیتالیسم معاصرری است که جز با جنگ و کشتار و به گرسنگی و فرار و آوارگی کشاندن صدها و صدها میلیون از مردم محروم و کارکن جهان، امکان بقا ندارد! این بن بست «دمکراسی غربی»، بن بست اقتصاد و سیاست و اخلاق و ایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی است که قرار بود پس از پایان جنگ سرد، جهانیان را با «اقتصاد بازار آزاد» تماماً «آزاد» کند!

خروج از این بن بست، حتی با قتل عام کامل میلیونها نفر از مردم بیگناه فلسطین و راه اندازی جویبارهای خون بیشتر، به

کمونیست ۲۷۰

جنبشهای اعتراضی علیه فقر و استبداد و فساد و بیحقوقی، بدلیل وجود کمونیسم متحزب در آنها میتوانند نقشی مهم در سرنوشت خاورمیانه ایفا کنند. بویژه مردم آزادیخواه ایران و جنبش رادیکال و انقلابی آن برای رهایی از جهنم جمهوری اسلامی نقطه امید و اتکای مردم آزادیخواه در عراق لبنان، سوریه و …. بوده اند. آینده انسانی مردم منطقه امروز بیش از هر زمانی به وجود یک بلوک کمونیستی رادیکال و قدرتمند گره خورده است.

بی تردید این اوضاع زمینه ای مناسب برای دخالت جدی ما سه حزب کمونیست کارگری عراق، کردستان و ایران برای شکل دادن به قطبی کمونیستی کارگری و برای بر افراشتن پرچم انقلاب کارگری را فراهم کرده است. وضع خاورمیانه و اعتراضات توده ای در عراق، تونس، کردستان عراق، لبنان، ایران و… علیه دول ارتجاعی حاکم، علیه فقر و گرسنگی و استبداد در دوره ای پرتحول وظایف سنگینی را بر دوش ما گذاشته است. دخالت جدی ما در این ولات، تعیین سیاست، استراتژی و تاکتیک درست، دخالت جسورانه و عملی برای اتحاد طبقه کارگر و ایفای نقش رهبری در جنبشهای اعتراضی و تأمین هژمونی کارگری بر آنها، و تبدیل سه حزب به ظرف اتحاد نه تنها طبقه کارگر و کمونیستها در جامعه بلکه به ظرفی برای متحد کردن توده مرده محروم و معترض زیر هژمونی کمونیستها و عبور آنها از همه تندپیجهای مبارزه طبقاتی در این جوامع از مهمترین وظایف این دوره ما است.

رفقای عزیز

ما باید به عنوان یك قطب کمونیستی در منطقه در دل این تحولات، با روشنیبینی مارکسیستی، با جسارت و اراده انقلابی، با نقشه روشن ایفای نقش کنیم و دریچه رهایی، پایان جنگ و جنایت، پایان فقر و بی حقوقی و پایان توحش نظام کاپیتالیستی را بر روی طبقه کارگر و مردم محروم بگشائیم و پرچم انقلاب سوسیالیستی را در سطح منطقه بر افراشته تر کنیم. بی تردید کنگره شما در این اوضاع میتواند با تعیین سیاستهای رادیکال و انقلابی در این جهت قدمی به پیش بردارد.

برای کنگره شما در این مسیر آرزوی موفقیت داریم و دست همگی شما را به گرمی میفشاریم.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۷ آوریل ۲۰۲۴

سادگی ممکن نیست! حمله اسرائیل به رفح، قماری باخت باخت، برای همگی شان است. این توحش نمایش چهره واقعی بورژوازی جهانی، نمایش چهره واقعی بورژوازی غرب و «دمکراسی» غربی و دامنه حق و حقوق انسان در آن است. نمایشی که بیان فروریزی پایه های نظم جهانی به رهبری آمریکا، فروریزی سیاسی، اجتماعی و اخلاقی آن است.

حمله به رفح، اما باید آخرین شانس قمار این فاشیسم شکست خورده باشد! نباید اجازه داد که بیش از این از مردم فلسطین در نوار غزه بابت شکست تاریخی شان، قربانی بگیرند! باید حمله به رفح، آخرین میخ بر تابوت صهیونیسم و فاشیسم نژاد پرست یهودی و حامیان جهانی آن باشد!

کوبیدن این میخ اما کار طبقه کارگر جهانی، کار همان بشریت متمدنی است که تا امروز این دولت عزیز کرده میلیتاریسم غرب، این هارتترین و درنده ترین، این مسلح ترین و مجهز ترین نیروی نظامی و مالی و سیاسی بورژوازی غرب، را در خود غرب به زانو در آورده است! کار بشریت متمدنی است که از خاورمیانه تا آمریکا و آسیا و آفریقا، بیش از این فقر و فلاکت و نژاد پرستی و دولت های نظامی و میلیتاریستی، مذهبی و ارتجاع یهودی و مسیحی و اسلامی و بهره کشی از انسان کار کن را نمی خواهد. ما سه حزب کمونیست کارگری در منطقه، خود را بخشی از نیروی آن بشریتی میدانیم که در میدان است و برای پایان دادن به این منجلاّب، به نیروی خود، اقدام میکند. ما طبقه کارگر و بشریت متمدن، اتحادیه ها و سازمانهای کارگری، همه نهادها و نیروهای انسان دوست و آزادیخواه در سراسر جهان و در خاومیانه را به مقابله با این توحش فرا میخوانیم. نباید گذاشت حاکمین دست به ماشه حاکم بر اسرائیل و حامیان جهانی و منطقه ای آنها به راحتی یك قتل عام عمومی را بی مانع انجام دهند. باید از کرده و اعمال جنایتکارانه شان پشیمانشان کرد، باید علیه آنها در سراسر جهان خوروشید.

حزب کمونیست کارگری عراق

حزب کمونیست کار گری کردستان

حزب حکمتیست(خط رسمی)

هفتم مه ۲۰۲۴

نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از مزب کمونیست کارگری - مکتبیت (فقط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی
sahand.sabet@gmail.com

تماس با واحدهای

تشکیلات خارج کشور

حزب حکمتیست خط رسمے

انگلستان: سونیا محمدی: تلفن ۰۵۳۴۱۱۴۶-۰۴۴۷۴-۰۰

sonia.hope983@yahoo.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۶۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲-۰۰

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: سیوان رضائی: تلفن ۰۶۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳-۰۰

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۶۴۵۴-۰۶۴۷۶-۰۴۹۱۷۶

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۴۲-۰۱۶۱۰-۰۴۷۴-۰۰

azadkarimi@yahoo.com

تورنتو: احمد مطلق

amotlagh20@yahoo.ca

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۸۵۲۲-۰۰۴۷-۰۱۶۰

gmail.com@shashasur1917

آمریکا: اسد کوشا

gmail.com@akosha2000

تماس با حزب

دبیرفانه مزب: فرانک آشتیانی

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

دفتر کردستان: محمد راستی

mohammedraasti@yahoo.com

تشکیلات خارج کشور: آسو فتومی

aso.fotuhi@gmail.com

حکمتیست هفتکے نشریہ رسمے حزب،

پنج شنبہ ہا مانتشرہے نشود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com